صورة ما نضده تاج النبلاء همام الكملاء المتحلي بمكارم الاخلاق
المتردي برداء التواضع من غير شقاق الفطن العريف اللبيب الغطريف فرس (?) خاتم البلاغة خاتم
صحيفة البراعة مولانا ابو الحامد محمد يوسف العثماني الكوپاموي سلمه الله العلي القوي

بسم الله الرحمن الرحيم

سزاوار ستایش معجز بیانی حمد مجید حیث خالق الموت والحیات مسیح کلام احیا باموات الحی الذی تعالی
شانه عن نسبة الممات وتقدس ذاته عن الشکوک والشبهات و دیباچه رساله حرف ای نعت کلام
که آوازه کلام هدایت نظامش آویزه گوش هادی و اعلی از که و زمین تا ثری فلک و غلغل بیان اعجاز نشانش
قارع صماخ هر زنده و مرده از سما تا سمک مقیدان سلاسل جهالت را بطفیل ارشاد فیض بنیادش
سراج نجات از ظلمات غوایت در پیش و ذائقهٔ ان تلخ آب هر جهات را الفیض جرعه کشی مشرب
محبتش شربت رحمت ایزدی در حلق و ستارجان (?) شیرین تابش صلی الله علیه وعلی آله واصحابه الائمه
صلوة تبلغهم بها نهایة المراد والبهم بعد آرزین (?) بر اصحاب عقل و شعور منطبع باد که از دیر باز
آوان نقادان نخ یوسف جهل و نادان بر دکاکین بازار جهان بکثرت جا یافته و صیرفیان نقود جیدهٔ
علم و حکم بگوشهٔ انزوا و اختفا رو تافته درست بر نخی که مسکوک بمین مشکوک برآید و حلیهٔ کلامی
که آراستگی یابی از حلیهٔ غش بازی نماید آنچه معرا از تملیع است کمیاب و ما هو بحسب الطیان نا دور سراب
تحقیق مطلب ضمون نیست از خاطر فراموش و هر یک بصهبای مضامین خلاف واقعیست مدهوش
اگر صحیفه ایست بظاهر چست بباطن نادرست و گر کتابیست بعبارت لطیف مضامینش من اوله
الی آخره سخیف فی الجمله کلام این گندم نمایان جو فروش لایسمن ولایغنی من جوع و مساعی (?) ابکار
افکار ایشان نزد ارباب عقل و هوش از سر تا پا خیر مطبوع الا محسنات زاهد صومعه تدقیق و مرتاض (?)
قطب دایرهٔ تحقیق سحاب ممطر لآلی نکات شریفه و بحر زخار درر دقایق لطیفه رافع اعلام سلم
حکمت بانی مبانی شرع و ملت استاد الانام مرجع خواص و عوام جناب مولانا مولوی

ثاقب عالی سلمه الله الولی که نظیرش چشم زمانیان ندیده و عدیلش گوش جهانیان نشنیده فروع از
فیض تربیتش مثمر اثمار و ازهار تازه و اصول را آبیاری توجه طبع اقدسش متفرع شاخ و شاک بی اندازه
معقول از عقلش مشتی نمونه از انبار و منقول از استخراجش یکی از هزار برهان قاطع برین قیل و قال
و حجت ساطع این مقال این صحیفهٔ کامله و رسالهٔ تحقیقات شامله است که در بیان حال سماع اهل قبور و ادراک
و شعور مقبور تحریر فرموده و قابران و زائران را عبرت افزوده سبحان الله چه مضامین مستتره را به
کرسی ظهور نشانده و بکدام لطافت گرد شک و شبه از روی شاهد این مدعا افشانده عجب طرفه چه آیت
که دهان ناحق گوی انکار منکرین بسته و تا در قفای است که گردن گردن فرازی ناصواب منحرفین جاده
راستی و سداد شکسته نه چندان مبسوط است که از کثرت یادات سامعه مستمعین خراشد نه آنچنان مختصر
که وافی و کافی جامعیت مدعا نباشد طرفه متوسطی است که نقایه و درر غرر مضامین عالیه چون سراج
وهاج در وی انتظام داده و خلاصه لآلی متلالی مطالب رفیعه تابان کمشکوة فیها مصباح در آن ودیعت
نهاده بلاغت عبارات لطیفه خارج از حد بیان و فصاحت الفاظ متناسبه بیرون از طاقت انسان سواد
حروفش که کحل الجواهر معانی همانست باعث نور الابصار و بیاض کاغذش که سرمه سلیمانی چشم نکته دانست نور الانوار
سیاهیش از دوده چراغ طوری باید و سفیدیش از بیاض دیده حور میشاید از رشک حروفش سنبل و بنفشه پریشان
و آب حیوان از حجاب بین السطورش زیر پرده پنهان مضامینش در رفعت بر عرش اعظم نشسته و مطالبش از دقت و متانت پایه
سلم و سلم شکسته شعشعه معانی از حروفش چنان ظاهر که گویا شعاع خورشید از ابر سیاه باهر الغرض تقریبات پایه و تحریر
لا جواب وصفش از حیطه بشری بیرون و از بیان حسن زبان مو بن بس من نابلد کوی علم و هنر را کجا دهان که بستایش آن کشایم
و کو زبان که از عهده توصیفش بر آیم مگر آنکه از لب گشائی درین باب آرایش کلام خود منظور دارم و حرف نفی بدین امر [illegible] بیانش
سخن خود انگارم قطعه آراستم ز مدحت آن گفتگوی خویش ورنه بحجات طاقت مدح و ثنای آن شاید که وصف او ز مصنف شود بیان که دیگری کجا زبان بود خط
ما در آی آن [illegible] فالله الکتاب والحمد لله مالک العلام والصلوة والسلام علی رسوله خیر البریه و [illegible] ناصره و علی آله الطاهرین و صحبه الکرام ۵

بسم الله الرحمن الرحيم

حمدا للقدير السميع العليم الذي يسمع من يشاء وصلوة على النبي النبيه البشير بكونه
المولى اسمع من الاحياء وعلى ذريته الاصفياء وصحبه الاتقياء اما بعد فيقول العبد الكئيب
للفساق الى ربه الغفور الخلاق تراب علي صين عن الذنب الخفي والجلي لما قضيت الوطر
عن تحرير الرسالة الملقبة بالتحقيقات الشامخات في اثبات السماع للاموات والمكتسبة
بتحصيل الفلاح بسماع الارواح فحان ان اشرح مغلقاتها واوضح مبهماتها
موردا فيه جواهر تحقيقات توشح بها نحور العقول وفرائد تدقيقات يتلقاها
الفحول بالقبول مصرحا باحتجاجات المخالفين وجرحها ملوحا
الى تمسكات المتعسفين وقدحها ناهجا منهج الانصاف حائدا
عن سبيل الاعتساف مسميا له بالتدقيقات للسماعات في شرح التحقيقات الشامخات

ملقباً بسبیل النجاح الی تحصیل الفلاح منیباً الی القیوم الحی مستحفظاً عن شرور الغی متبتلاً
الی الجواد الغنی راغباً عن هفوات الغبی فها انا ابتدیٔ بالمقصود متوکلاً علی واهب العقل والجود

اما بعد ثنای قادر مطلق مخفی نماند که قادر اسمی است از اسمای حسنی و بروایت بخاری و مسلم و ترمذی
و ابن ماجه حاکم و ابن حبان از ابو هریره رضی الله تعالی عنه مصحح شده که فرمود رسول خدا علیه الصلوة
و الثنا من احصاها دخل الجنة یعنی هر که احصا کند نامهای وتعالی را در آید به بهشت باید دانست که
در تفسیر احصا شراح حدیث را اختلاف نموده اند مختار بعضی آنست که مراد از احصا احاطه است
بمعانی آنها و ایمان آوردن و تعظیم کردن مسمای اسما و بعضی گویند که مراد ورد ساختن آنهاست
آناء اللیل و اطراف النهار بر صفت ذوق و حضور لکن مختار اکثر آنست که مقصود حفظ کردن و یاد
داشتن اسماست در دل و احصا بمعنی حفظ بسیار مستعمل شده و اختیار بخاری نیز همین است و مؤید او
آنچه در بعضی روایات بخاری من حفظها بدل من احصاها واقع گشته و نیز پوشیده نماند که چون مروی
شده تخلقوا باخلاق الله یعنی متصف شوید بصفات خدای تعالی بقدر طاقت پس حظ بنده از نام
پاک او جلت اسمائه که قادر است بمعنی توانا بر هر چیز آنست که توانا باشد بر باز داشتن نفس و طبع از شهوات
و لذات هکذا فی شرح الحصن الحصین و در ذکر مطلق تصریح است بانکه قدرت او تعالی کبریائه منزه است از
قیود و آلات و هل هذه الا من شیون الممکنات فهو القادر الحقیقی التام فی جمیع صفاته و تجلیاته که امور است
ادراک و سماع تحقیقش عنقریب بدلائل قطعیه مفحمه هویدا خواهد شد عطا فرموده و صلوة کامله تحجب نماند که
صلوة از مومن دعاست و از ملائکه استغفار و از حق تعالی رحمت و تعلق رحمت او سبحانه جل شانه
بهر کس باندازه طلب و استعداد وی باشد توضیح این ابهام آنکه رحمت او تعالی بر عاصی عفو باشد و مغفرت
و جنت حور و قصور و بر صالح با اینهمه نعمت لقا و دیدار باشد و جز آن مما لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر و بر عارف با وجود اینهمه افاضه علوم و معارف یقینیه است و بر انبیا

قبل از دنیا بردن برای خدا اما منتخب

شبلی الصلوة والثنا و اولیا قدست اسرارهم بانهم متجلی بودن حق است بتجلیات ایتیه و
وسماتیه کذا فی شرح الفصوص و روح سید المرسلین در مجمع البحار مذکور است که سید را بر
شریف و فاضل و کریم و حلیم و رئیس و مقدم اطلاق میکنند علیه و علی آله یعنی اهلبیت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که صدقه بر ایشان حرام است و صحابه الصلوة والسلام صحابی در اصطلاح عبارت است از
مومنی که آنحضرت علیه التسلیمات را در حال ایمان دیده (یعنی بعد از اسلام) از دنیا با ایمان رفته باشد و هذا ما اختاره
جمهور المحدثین که در احادیث صحیحه بدان بشارت داده و بر ارباب بصیرت و اصحاب حقیقت
پوشیده نماند که زیارت بالکسر بمعنی دریافتن مقام متبرک یا شخص متبرک کذا فی المنتخب و قبور
بضمتین جمع قبر بالفتح بمعنی گور و در گور درآمد کردن گویند قبر الرجل عبده واذا ادخله فی القبر
واقبار بالکسر حکم بگور کردن گویند اقبر الرجل عبده اذا حکم بان یقبر قال الله تعالی ثم اماته فاقبره یعنی
پس گور کنانید او را ای حکم فرمود بگور کردن انسان قبر اینجا فواید چند ذکر رقم می نماید

فائده اول مراد از قبر در بحث عذاب قبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا
و آخرت و تعلق دارد بهر دو و مقام آثار اعمال از خیر و شر دران عالم نمایان میشوند و اگر در این
بحث تخصیص کنند بمعنی مشهور قبر که عبارت است از گودی که مرده را دران گور کنند لازم آید که
متحقق نشود عذاب قبر در حق کسیکه در شکم جانور تحلیل رود یا در آب غرق شود و یا در آتش
سوخته گردد و الیس فلیس **فائده دوم** بدانکه بصورت حکم فرمودن الله تعالی بگور کردن
مردگان اول چنان واقع شده که چون قابیل هابیل را کشت و مردن آدمی زاد اول همان وقت وقوع
یافت قابیل هیچ ندانست که این مرده را چه باید کرد ناچار جثه هابیل را در چادر کلانی پیچیده همراه
خود میداشت چون این نقل و تحویل مشقت بسیار شد و بستوه آمد حیران شده روزی در صحرای
مغموم نشسته بود که ناگاه زاغی پیدا شد و با زاغی دیگر جنگ کرده او را کشت باز منقار خود

فائده اول

فائده دوم

و پنجه های خود زمین را کافته جثه زاغ مرده در گوی انداخت و بالای آن خاک بسیار بمقدار خود
توده کرد قابیل ازین حرکت زاغ پی برد که مرده را همچنین باید کرد جثه برادر خود را نیز دفن کرده
قبر راست نمود باز چون حضرت آدم علیه السلام وفات یافتند فرشتگان از آسمان
نازل شده بحضور اولاد ایشان طریق غسل و تکفین و تجهیز و کندن گور بعمل آوردند از آن
باز همین طریق معمول شد و این تعلیم الهی اولا قابیل را بسبب قصور استعداد او بواسطه زاغ واقع
شد و ثانیا اولاد حضرت آدم علیه السلام را بواسطه فرشتگان نمایان شد کذا فی تفسیر فتح العزیز
فائده سوم تعلیم فرمودن او تعالی طریق قبر و دفن را نعمتی است عظیم چه اگر مرده آدمی را
بدستور جانوران دیگر بر روی زمین میگذاشتند متعفن شده بوئی میکرد و مشام جهانیان را گنده
میساخت و مردم از آن متنفر میشدند و بدبوئی ها میکردند و نیز سباع درنده و پرندها اعضای
او را لخت لخت کرده میبردند و جانوران ناپاک مردار خوار او را طعمه خود میساختند و حقارت
عظیم بالاحق می شد لاجرم برای تکریم او این وضع را بغیب تعلیم فرمودند **فائده چهارم**
در دفن کردن مردگان علاقه روح با بدن علی وجه الکمال باقی میماند و توجه روح برای
مستأنسین و مستفیدین بسهولت واقع میشود زیرا که بسبب تعین مکان بدن گویا مکان روح هم
متعین است و آثار این عالم از صدقات و فاتحه ها و تلاوت قران مجید چون در آن بقعه
که مدفن بدن اوست واقع شود بسهولت نافع میشود پس دفن کردن گویا مسکنی برای روح ساختن
است بنابرین است که از اولیا مدفونین و دیگر صلحای مومنین انتفاع و استفاده جاری است
وانهار افاده و اعانت نیز متصور کذا فی التفسیر العزیزی **فائده پنجم** قبر در جوار صلحا و اهل خیر
ساخته شود که موجب برکت و مغفرت و باعث صفا و نورانیت است و میت از جوار بد
ایذا می یابد مانند ایذا یافتن زنده از آن هکذا فی شرح سفر السعادت و العثور علی دار السرور

فائده سوم

فائده چهارم

فائده پنجم

و در فتاوی [illegible] مسطور است الافضل الدفن فی المقبرة التی فیها قبور الصالحین کذا فی المضمرات
العالمگیریه قوله علیه السلام ادفنوا موتاکم وسط قوم صالحین فان المیت یتأذی بجار السوء کما یتأذی الحی
المیت الفاسق اذا دفن بجنب الصالح یتأذی الصالح بتعذیب الفاسق انتهی و در روایت صحیح
ثابت شده که مردی بعضی احباب خود را که انتقال کرده بود در خواب دید که در عذاب سخت گرفتار است
باز بعد یک هفته او را در رویا معاینه کرد و در راحت و آسایش مشاهده نمود و بطریق استعجاب
مستفسر کیفیت حال شد و بیان نمود که مردی صالح متقی قریب گور ما مدفون شد آن
مرد صالح مرا و دیگر اموات را که نزدیک قبرش دفن بودند شفاعت نمود و از عذاب برکشید
برای فاتحه خوانی و عبرت گرفتن از حال اموات و موت خود یاد کردن چندان افاده
المحقق الجامی قدس سره بیت شعر جامی آن به که درین مرحله آن پیشه کنی کز موت
دیگران موت خود اندیشه کنی و بی رغبت شدن از دنیا و برای مرده ها دعا و استغفار نمودن
و آخرت را یاد کردن و تجلیه قلوب و تصفیه صدور و حاصل ساختن نعمت رقت قلب بدست
آوردن و در مظاهر حق ترجمه هندی مشکوة شریف مرقوم است اور کہا امام نووی نے کہ
زیارت کی کئی قسمیں ہیں ایک تو فقط واسطے یاد کرنے موت کی اور آخرت کی ہو [illegible]
[illegible] بغیر پہچانے مردوں کی دوسری بواسطے دعا و [illegible]
برکت حاصل کرنیکی لئی ہی [illegible]

اوسپر تو و پہچانتا ہی اوسکو اور جواب سلام کا دیتا ہی بلا شبہہ مشروع یعنی مسنون و مستحب ست

در صحیح مسلم بروایت بریدہ رضی اللہ عنہ مسلّم شدہ کہ فرمود رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم نہیتکم

عن زیارۃ القبور فزوروہا یعنی نہی کردہ بودم شمارا از زیارت قبور پس زیارت کنید آنہا را یعنی

پیش ازین از زیارت کردن قبور نہی کردہ بودم پس الآن آن حکم را منسوخ دانید و گفتہ اند کہ سبب نہی

قرب عہد بجاہلیت بود و خوف آنکہ بگویند و بکنند آنچہ در جاہلیت میگفتند و میکردند اما الآن

پس قواعد اسلام مقرر و ثابت شدند و اندیشہ مفاسد جاہلیت زائل شد کذا فی ترجمۃ المشکوۃ

للمحقق الدہلوی و بروایت ابن ماجہ از ابن مسعود رضی اللہ عنہ باثبات رسید کہ فرمود پیغمبر خدا علیہ الصلوۃ

والسلام کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور فزوروہا فانہا تزہد فی الدنیا وتذکر الآخرۃ یعنی بودم من کہ

نہی میکردم شمارا از زیارت قبور پس زیارت کنید آنہا را کہ زیارت قبور بی رغبت میکرداند

در دنیا یعنی نفرت می بخشد ازان کہ چون عاقبت کار این ست اینہمہ تعلق بدنیا چیست

و یاد میدہد آخرت را ازینجا معلوم میشود کہ وقت زیارت قبور بصفت عبرت باید بود نہ

ذاہل و غافل کذا فی شرح المشکوۃ و فی البحر الرائق قال فی البدائع لا باس بزیارۃ القبور والدعاء للاموات

ان کانوا مؤمنین من غیر وطی القبور لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انی کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور الا فزوروہا

ولعمل الامۃ من لدن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی یومنا ہذا انتہی وصرح فی المجتبی بانہا مندوبۃ

تفصیل مقام آنست کہ زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین ست و آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم در ابتدا ازان نہی فرمودہ بودند و در آخر رخصت و اذن دادند بالجملہ از اقوال

و افعال آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ و تابعین و تبع تابعین و دیگر علما و صلحا زیارت قبور ثابت گردیدہ

تا آنکہ در سلک مسائل اجماعیہ قطعیہ منسلک شدہ و اختلاف کردہ اند در آنکہ رخصت زیارت قبور خاص

در حق مردان ست یا زنان ہم در رخصت داخل اند پس مختار بعضی آنست کہ نہی سابق در حق زنان

عالی حال باقی است و ایشان بیرون آمدن برای زیارت قبور جائز نیست مگر زیارت قبر حضرت سرور کائنات علیه التسلیمات زنان را نیز مستحب است ایشان استدلال کرده اند بظاهر حدیث مذکور که دران خطاب بمردان است و نیز تمسک شدند بحدیثیکه ابوہریرہ رضی اللہ عنہ روایت کرده و پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم لعن اللہ زوارات القبور یعنی لعنت کناد خدای تعالیٰ زنان زیارت کنندگان را که وقت زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار می کنند قال الامام النووی فی شرحه لصحیح مسلم فی ہذه الاحادیث دلیل علی استحباب زیارت القبور و السلام علی اہلہا والدعاء لہم والترحم علیہم و صریحة فی نسخ نہی الرجال عن زیارة القبور واجمعوا علی انہا للرجال و اما للنساء ففیہن خلاف انتہی مقدر ما لا بد منه مرقوم است زیارت قبور مردان را جائز است نه زنان را و فی اللآلی الفاخرة اعلم ان زیارة القبور ماذون فیہا للرجال علیه عامة اہل العلم و للنساء فقد روی عن ابی ہریرة انه علیه السلام لعن زوارات القبور قال جمہور العلماء من اثبت الرخصة للنساء فی الزیارة فانما استدل بحدیث نہیتکم الخ وہو استدلال بالفارق لان خطاب الرجال لا یشمل النساء فلا یعم الرخصة والصحیح انه لا یباح للنساء زیارة القبور کذا فی شرح البرزخ و نصاب الاحتساب فی الباب الثامن الاولی للمرأة ان لا تزور قبرا سوی قبر رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم و روی انه سئل القاضی الشعبی عن جواز الخروج للنساء الی المقابر فقال لا تسأل عن الجواز والفساد فی ہذا و انما تسأل عن مقدار ما یلحقہا من اللعن فاعلم انہا کلما نوت الخروج کانت فی لعنة اللہ و ملائکته و اذا خرجت لحقتہا الشیاطین من کل جانب و اذا اتت القبر یلعنہا روح المیت و اذا رجعت کانت فی لعنة اللہ فان اذن او ذہب معہا بعلہا فہو شریک لہا فی اللعن و اذا جلست الی القبر کفرت و بانت من الزوج کما تفعله بعض النساء لقلة العقل و کثرة الجزع فلا یجوز لہن الخروج الی قبور بعض المشرکین کما اعتادت النساء الا زیارة قبر والدیہا ان لم یکن ثمه قبر اجنبی الی زیارة قبر

رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه اب الامة والى قبر ذي رحم محرم منها ان لم تحضر موته لما روي
ان عبد الرحمن بن ابي بكر رض مات خارج مكة على اثني عشر ميلا فنقل الى مكة ودفن فجاءت عائشة
رضي الله عنها حاجة فزارت قبره وقالت اما والله لو شهدتك ما زرتك قال السرخسي
يعني ان ترك الزيارة اولى ولكن سببت في زيارتها عذرا وهو انه فات عنها لقاءها عند الموت
فزارت لتكون قائما مقام لقائه عند الموت فاذا كان ترك زيارة قبر الاخ اولى فكيف يكون
الرخصة في زيارة قبر الاجنبي للنساء احسن فيكره بالاثر الا ان الاثر دل على ان لقاء الميت وقت
الموت للمحارم سنة وروي عن ابي هريرة رضي الله عنه انه عليه الصلوة والسلام خرج من
المسجد فوقف على باب داره فاتت فاطمة رضي الله عنها فقال صلى الله عليه وسلم من اين جئت
قالت كنت خرجت الى منزل فلانة التي ماتت فقال هل ذهبت الى قبرها فقالت معاذ الله ان
افعل بعد ما سمعت منك ما سمعت فقال عليه السلام لو زرت قبرها لم تروحي رائحة الجنة فدل الحديث على
انه لا يباح للنساء زيارة القبور ولا تشييع الجنازة كذا في شرح البرزخ انتهى وفي الغنية شرح المنية
ويستحب زيارة القبور للرجال وتكره للنساء انتهى **خلاصه عبارتهاى منقوله**
آنست كه هر گاه زن اراده رفتن براى زيارت قبور كند لعنت خدا و فرشتگان يعنى دورى از
رحمت حق بروى نازل شود و چون بنا بر زيارت قبور از خانه بيرون آيد از همه طرف او را
شياطين در گيرند و چون زن در مقبره برسد روح ميت در حق وى نفرين نمايد و چون بخانه
باز گردد نفرين او تعالى شامل حال وى شود و اگر شوهر او را براى زيارت قبور پروانگى دهد
يا همراه او بجهت زيارت قبور برد پس شوهر و زن هر دو در لعنت شريك شوند و چون زن
سجده تعبدى بقبر كند كافر گردد و از شوهر فرقت پذيرد و زنان را زيارت قبر والدين روا است
بشرطيكه قبر اجنبى آنجا نباشد و زيارت مزار فائض الانوار حضرت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در حق

زنان نیز مستحب است زیارت قبر [illegible]
و حدیثیکه هنگام انتقال وی موجود نباشد چرا که باثبات رسیده که عبد الرحمن ابن ابی بکر
رضی الله عنهما بیرون مکه معظمه قریب مسافه دوازده میل وفات کرده جنازه شان بمکه آورده
دفن کردند پس حضرت ام المؤمنین حضرت صدیقه رضی الله عنها که برای ادای حج بمکه آورده
شدند بنا بر زیارت قبر شان رفتند و فرمودند که بخدای عز و جل اگر بوقت انتقال شما
حاضر میبودم هرگز زیارت قبر شما نمیکردم شیخ [illegible] رح میگوید که ترک زیارت قبور در حق
زنان مستحب لکن ام المؤمنین رضی الله عنها سبب خود بیان نمودند که وقت موت عبد الرحمن
اتفاق ملاقات نشد از آن سبب زیارت قبر شان بعمل آمد تا این زیارت بمنزله ملاقات او
در حالت حیات محسوب شود پس هرگاه در حق زن ترک زیارت قبر برادر اولی شد هرگز
در حق وی زیارت قبور اجانب مستحسن خواهد شد و از قول حضرت ام المؤمنین رضی الله عنها
معلوم گشت که زنان را وقت موت ملاقات محارم مسنون است از ابو هریره رضی الله عنه روایت
است که روزی پیغمبر خدا علیه الصلوة والثناء از مسجد بیرون تشریف آوردند و بر در مجلس استاده
بودند که حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا رضی الله عنها حاضر شدند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
ای فاطمه از کجا می آئی عرض نمودند که بمکان فلان زن که وفات کرده رفته بودم آنحضرت صلی الله
علیه وسلم فرمودند که آیا برای زیارت قبر همان زن اتفاق رفتن شده بود دختر ایشان عرض کردند که
بخدا پناه میجویم ازینکه بعمل آرم چیزی که آنجناب منع از آن فرموده باشند پس فرمودند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که ای فاطمه اگر زیارت قبر او میکردی آنحضرت نمی یافتی و خوشبوی محروم میشدی
از خوشبوی بهشت و این حدیث دلالت صریح دارد بر آنکه زنان از زیارت قبور و رفتن بر
جنازه ممنوع اند و در شرح فقه المصلی مسطور است که مردان را زیارت قبور مستحب و زنان را

ملزوم مستلزم بعض این است که زنان را نیز رخصت زیارت قبور ثابت است و همین ظاهر مذهب امام
محمد رح و ماثور از شمس الائمه سرخسی رح و صاحب کشف بزدوی و بحر الرائق و صاحب در مختار
و جامع الرموز و فتاوی سراجی آمده و القاضی عزة الله رح فی اللآلی الفاخرة فی التذکرة الآخرة زیارة
القبور مستحبة للرجال و کذا للنساء علی الاصح و فی مختار الفتاوی لا باس بزیارة القبور و هذا قول
ابی حنیفة رح و ظاهر مذهب محمد رح یقتضی الجواز للنساء ایضا لانه لم یخصص الرجال و فی المبسوط
اختلف فی زیارة القبور للنساء قال شمس الائمة السرخسی رح الاصح انه لا باس بها کذا فی ینابیع
الغرائب و فی کشف البزدوی فی بحث نسخ السنة بالسنة الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال
والنساء جمیعا و فی السراجیة لا باس لهن بزیارة القبور ای للحائض و الجنب کذا فی خزانة الروایات
و فی البحر الرائق الاصح ان الرخصة ثابتة للنساء. و جواب داده اند از تمسکات مانعین باین
طریق که تسلیم نداریم که خطاب قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم نهیتکم الحدیث مخصوص
بمردان است بلکه بجهت شرافت و کرامت بمردان خطاب شده و مراد تعمیم حکم است برای مرد و
زن همچنانکه در آیه وضو و تیمم و امثال آنها نیز زنان داخل اند و لعنت و منع که در حق زنان مروی
شده پیش از رخصت بود قال الترمذی هذا کان قبل ان یرخص النبی صلی الله علیه وسلم فی زیارة
القبور فلما رخص دخل فی رخصته الرجال و النساء کذا فی المشکوة و در کتب فقه طور زیارت قبور
مرقوم مثل آنکه بوقت زیارت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر

تفصیل مرام آنکه در صحیح ترمذی بروایت ابن عباس رضی الله عنهما ثابت شده که مر النبی
صلی الله علیه وسلم بقبور بالمدینة فاقبل علیهم بوجهه فقال السلام علیکم یا اهل القبور الحدیث یعنی
بگذشتند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگورهایی که در مدینه بودند پس مقابل شدند آنحضرت
بایشان بروی مبارک خود پس فرمودند سلام باد بر شما ای صاحبان قبرها بیامرزد

الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال والنساء جمیعا

تفصیل مرام آنکه

خدا تعالی مار و شمار اشما پیش کنندگان باید ما پس شما پسیم و در صحیح مسلم و سنن النسائی و ابن ماجه
تخریج نموده است بروایت بریده اسلمی رضی الله عنه باثبات رسیده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
تعلیم میفرمودند که وقت رسیدن در مقابر این دعا بخوانید السلام علیکم اهل الدیار من
المؤمنین والمسلمین وانا ان شاء الله بکم للاحقون نسأل الله لنا ولکم العافیة یعنی سلام باد بر شما
ای اهل سراها از مومنین و مسلمین ما اگر خواسته خدا است بشما هر آینه پیوستگانیم و سوال کنیم
می طلبیم از خدا تعالی برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت و
رهائی از هر مکروه بدانکه دیار بالکسر جمع دار است و دار نام بنائی است که آنرا عرصه و فضا
باشد و در گرده باشد و دیوار کذا ذکره المطرزی و استعمال او در منازل آنجا آید و در مقابر
که منازل اموات اند نیز مستعمل میشود بجهت گردانیدن اموات در حکم احیا و قبور در حکم عمارت
بلکه عمارت ها است و سوای آن خرابه قال الشیخ شمس الدین محمد تقی حاشیه علی الحصن الحصین
یرید بالدیار المقابر و هو جائز لغة قال الخطابی ان الدیار تقع علی الربع العامر المسکون و الخراب
اما قوله علیه السلام دار قوم منصوب علی النداء یا اهل دار قوم فحذف المضاف واقیم المضاف
الیه مقامه وقیل منصوب علی الاختصاص وتجوز جره علی البدل من الضمیر المجرور فی علیکم انتهی و
استعمال ان شاء الله بر سبیل تبرک و تیمن است و امتثال حکم او تعالی است در کریمه ولا تقولن لشیء
انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله و بعضی گویند که استثنا بجهت لحوق بهمین مقبره است
بعینها و نزد بعضی برای تحسین کلام است مانند کریمه لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین و بعضی
گویند که این استثنا نظر با ایمان است زیرا که مخاطب جماعه مومنان اند یعنی ان شاء الله مسلمان
میمیریم و بشما لاحق میشویم بهذا افاده مولانا فخر الدین محب الله فی شرح الحصن الحصین نقلا
عن المصنف در زاد اللبیب مسطور است که ان در ان شاء الله بمعنی اذ است و در روایة النسائی

اینقدر زیاده کرده تم لنا فرط و نحن لکم تبع یعنی شما را بیش کذشتکاینده و ما مر شمارا تابع هستیم و در شما میرسیم فرط بفتحتین جمع فارط است بمعنی سابق و وی کسی است که از مردمان قافله پیش رود تا در منزل اسباب از آب و خورد مهیا کند و مسلم و نسائی و ابن ماجه از ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده اند قالت کیف اقول یا رسول الله تعنی فی زیارة القبور قال قولی السلام علی اهل الدیار من المومنین والمسلمین ویرحم الله المستقدمین منا والمستاخرین وانا ان شاء الله بکم للاحقون یعنی پرسید عائشه رض از آن حضرت که چه گوییم و چه خوانم اینی عمر این اراده میکند عائشه ازین پرسیدن که چه گوییم وقت زیارت قبور و این دلالت دارد بر جواز زیارت قبور برای زنان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو سلام باد بر اهل سراها از مومنین و مسلمین و رحمت کند خدای تعالی شانه پیش روندگان ازما و پس ماندگان یعنی زندگان و مردگان همه را و ما اگر خواسته خدا است بشما رسنده گانیم کذا فی الترجمة للشیخ الدهلوی و در صحیح مسلم و سنن نسائی از عائشه صدیقه رضی الله عنها مروی شده کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کلما کان لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج من آخر اللیل الی البقیع فیقول السلام علیکم دار قوم مومنین اتاکم ما توعدون غدا مؤجلون وانا ان شاء الله بکم لاحقون اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد یعنی گفت عائشه رض عنها که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه میبود شب نوبت عائشه از آن حضرت بیرون می آمد در آخر شب بسوی بقیع که نام مقبره مدینه است پس میفرمود سلام باد بر شما ای اهل سرای مومنان آمد شما را چیزی که وعده کرده شده بود دید شما از ثواب و عذاب فردا قیامت مدتی معین مهلت داده شده اید شما و ما اگر خواسته خدا است بشما پیوستگانیم خداوندا بیامرز اهل بقیع غرقد را غرقد بغین معجمه و قاف نام درختی است که سابق در زمین مقبره مدینه بسیار بود کذا فی ترجمة المشکوة

للشیخ الاجل قدس سره و مروی است که چون ابن عمر رضی الله عنه در عقب دیدن بر گور بلوری می‌آید
بدان سلام میکرد و از ابو هریره رضی الله عنه بثبوت پیوسته که گفت اذا مررت بالقبور
تعرفهم فقل السلام علیکم اصحاب القبور و اذا مررت بالقبور لا تعرفهم فقل السلام علی المسلمین یعنی
چون بگذری بقبرهایی که می‌شناختی صاحبان قبور را در حالت زندگی پس بگو سلام باد
بر شما ای صاحبان گورها و اگر بگذری بگورهایی که نشناساتی ایشان را و نشناختی از صاحبان آن
گورها پس بگو سلام باد بر مسلمین تنبیه بدانکه از اخبار و آثار صحیحه مرویه مؤید می‌شود که موتی را
سماع و ادراک و شعور حاصل است زیرا که سلام خطاب از جملهٔ چیزهایی است که مخاطب نمی‌شود بآن
مگر کسیکه سمع و فهم داشته باشد و الا لازم آید خطاب بلا عقل و شک نیست که چنین خطاب
عبث و مخالف عقل است افاد ابن القیم قد شرع النبی صلی الله علیه وسلم لامته ان یسلموا علی اهل القبور
والسلام ممن یخاطب به من یسمع و یعقل انتهی و فی شرح الصدور لجلال الملة والدین السیوطی لو امرنا
بالسلام علی القبور لوان الارواح لا تدرک لما کان فیه فائدة یعنی مامور هستیم بسلام کردن
بر قبور وقت زیارت و اگر ارواح را علم و فهم نمی‌بود سلام نمودن بر او شان بی‌فائده می‌شد
و درین مقام منکران سماع موتی چند خدشات وارد می‌کنند و بدلیل آنها تمسک میکنند خدشه
اول خطاب و ندا با موتی که در احادیث سابقه و اخبار سالفه مروی شده مقصود از آن
اسماع و شنوانیدن اموات نیست چه گاهی خطاب و ندا برای توبیخ و تحسر و عبرت و مبالغه
نیز می‌آید چنانچه در فن بدیع بیان شده که قسمی است از اقسام تحسین معنوی که علمای بدیع
آنرا تجاهل العارف تسمیه کرده اند و سکاکی او را سوق المعلوم مساق غیره نامیده و در
قرآن و حدیث و اشعار عرب از این قسم خطاب و ندا اکثر جا وارد شده قال الله تعالی حکایة
عن قول ابراهیم علیه السلام للاصنام الا تأکلون ما لکم لا تنطقون و روی البخاری عن ابن

... رضي الله عنه يقبل الحجر ويقول اني لا اعلم انك حجر ما تنفع ولا تضر ولولا اني رأيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبلك ما قبلتك وقال الشاعر شعر امنزلتي سلمى سلام عليكما
هل الازمن اللائي مضين رواجع وقال شعر بالله يا ظبيات القاع قلن لنا ليلاي منكن
ام ليلى من البشر ومن المعلوم ان الخطاب في هذه الامثلة كلها ليس للاسماع والافهام
فليجز ان يكون الخطاب للروحي في الاحاديث ايضاً من هذا القبيل فانهدم جدار الاستدلال
هذا ما اورده بعض حملة عرش الفلسفة ومتقي آثار الفلاسفة وجواب این خدشه بر کسانیکه مذاقی
المراد به المولوي محمد علي البدايوني ١٢
از عربیت دارند ظاهر است چه جایی که خطاب ندا حقیقی متعذر باشد آنجا محمول بر تحسر و
توبیخ و عبرت می کنند چنانچه در امثله مورده که خطاب و ندا به تبان و حجر اسود و حیوانات
واقع شده البته مخاطبه با آنها حقیقة مستقیم نمیشود بخلاف ما نحن فیه که معنی حقیقی ندا و خطاب
متعین است چه شناختن اموات احیا را و شنیدن ایشان سخنان آنها را از احادیث کثیره که
عنقریب ذکر خواهیم کرد به ثبوت پیوسته پس قطعا مراد از خطاب اسماع است لاغیر و شبهه نیست در آنکه عدول از معنی
حقیقی خطاب بسوی معنی مجازی آن بلا ضرورت ملجیه در حیز بطلان است و جملة الامر ان
قياس على الامثلة المذكورة مما لا يخفى فساده على اهل الخبرة فاعلم وعلم المرء ينفعه خدشه
دوم مقصود از سلام که مشروعیت آن از احادیث صحیحه به ثبوت پیوسته طلب کردن
عافیت برای اموات نه خطاب کردن و شنوانیدن ایشان را زیراکه اگر مطلوب از سلام اسماع و خطاب میبود جواب سلام
بر مسلم علیه واجب میشد و اهل قبور که اینجا مسلم علیه اند جواب سلام نمی دهند فلا یکون المقصود
من السلام هو الاسماع وجواب این خدشه نیز ظاهر است چه اگر مقصود از سلام صرف دعا می بود
نه خطاب و اسماع پس خطاب و ندا بلفظ یا مردی نمی شد زیراکه ندا کردن اشجار و احجار در همچنین مواضع
و هم شرک است جائز نیست و نیز در مقام دعا السلام علیهم میگفتند السلام علیکم و مؤید اوست آنچه نقل ابوجعفر

از بعضی اصحاب ابی یوسف رح نقل کرده که چون در بازار می رفت سلام الله علیهم بگفت نه
السلام علیکم و نکته اش عند الاستفسار بیان کرد که تسلیم تحیه است و اجابت تحیه بحکم نص
قرآن فرض و چون ایشان جواب ندهند امر بالمعروف وجب کرد و سلام الله علیهم
دعاست تسلیم نیست اگر جواب ندهند بر ایشان چیزی لازم نیاید و بر من امر بالمعروف
لازم نگردد ازان بسبب سلام الله علیهم اختیار کردم و اما جواب ندادن اهل قبور ممنوع
بلکه باطل است چه احادیث کثیره دلالت واضحه دارند بر جواب دادن ایشان اخرج ابن
عبد البر فی الاستذکار و التمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام صححه.
عبد الحق یعنی هر که بگذرد بقبر برادر مسلمان که می شناخت وی را در دنیا و سلام کند
بروی پس می شناسد او را و جواب سلام میدهد و اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابن
عمر رضی الله عنهما قال مر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی مصعب بن عمیر حین رجع من احد
فوقف علیه و علی اصحابه فقال اشهد انکم احیاء عند الله فزوروهم وسلموا علیهم فو الذی نفسی
بیده لا یسلم علیهم احد الا ردوا علیه الی یوم القیمة هکذا فی شرح الصدور و خدشه سوم در سنن
ابی داود و صحیح ترمذی مروی شده که شخصی بجناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم حاضر
شد و عرض نمود علیک السلام یا رسول الله پس فرمود آن حضرت مگو علیک السلام
زیرا که این تحیت اموات است پوشیده نیست که این حدیث اول است بر آنکه میان سلام
کردن بر احیاء و اموات فرقی است من جهة آنکه توقع جواب باشد چنانکه در زندگان مشابهت السلام
علیکم تقدیم عامل بر معمول کنند جائیکه امید جواب نباشد چنانکه در مردگان معاینت این علیکم السلام تقدیم معمول بر عامل نمایند پس در دعا اصل
تفرقه فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم میان تحیه احیاء و اموات بیانی روشن نکه اموات شعور ندارند و جواب نمی دهند

و احادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام در باب زیارت قبور مروی شده قابل احتجاج نماند
چه این حدیث صحیح معارض آنها است تقریر جواب این خدشه بچند وجه است اول
آنکه حدیث مذکور صلاحیت ندارد که معارض شود با حادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام
مروی شده اند چه آنها اصح و اقوی اند از حدیث قوم و مؤید اوست آنچه شارح مصابیح و امام نووی
و خطابی تصریح کرده اند باینکه میان سلام احیا و موتی فرقی نیست یعنی در هر دو صورت
بتقدیم لفظ سلام باید گفت و توقع جواب هر دو جا متیقن فی شرح المصابیح الاحادیث
تدل علی ان التسلیم علی الاموات کالتسلیم علی الاحیاء و قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم
نقلاً عن الخطابی ان السلام علی الاموات والاحیاء سواء فی تقدیم السلام علی علیکم فی خلاف
ما کان الجاهلیة علیه من قولهم ع علیک سلام الله قیس بن عاصم دوم آنکه مختار ابن قیم
اینست که قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم علیک السلام تحیة الموتی محمول است بر عرف
و عادت عرب چه ایشان هنگام سلام بر قبور علیکم السلام می گفتند پس پیغمبر خدا علیه الصلوة
والثنا تکلم فرمودند موافق عادت مروجه شان بالجمله مقصود از ان اخبار سبقت از امر واقعی
که در زمان جاهلیت بر زبانهای ایشان جاری بود و نیست مقصود از ان تشریع و تنفیذ حکم که
وقت زیارت قبور علیکم السلام باید گفت نه السلام علیکم فی شرح المصابیح و اما قوله صلی الله
علیه وسلم فی حدیث آخر علیکم السلام تحیة الموتی انما قال ذلک لعرفهم لان عرف العرب ان
یقولوا اذا سلموا علی قبر علیکم السلام فتکلم رسول الله صلی الله علیه وسلم علی وفق عاداتهم انتهی و
نیز ابن قیم گفته که از جمله نکتهای بدیعه درین مقام اینست که در محل دعای خیر احسن اینست که دعا را
بر مدعو له مقدم کنند مانند سلام علی ابراهیم سلام علی نوح سلام علیکم بما صبرتم و در مقام دعای
شر بهتر اینست که مدعو علیه ابر مدعو به مقدم سازند مانند علیک لعنتی علیهم دائرة السوء و علیهم

مستحب است کذا فی الطریقة الوسطی وشرح الصدور و قراءة سورة فاتحه وآیة الکرسی نماید برای که ثواب
عبادتهای بدنی ومالی ومرکب ازهر دو مانند ثواب ختم قرآن مجید وتسبیح وتهلیل ونماز
وروزه وحج واذکار واستغفار وصدقات وخیرات وثواب زیارت قبور انبیا علیهم السلام
وقبور شهدا واولیا وصلحا قدست اسرارهم وثواب تکفین موتی واوقاف باموات میرسد
ودرحق ایشان نافع می شود وهمین است مذهب امام اعظم واحمد بن حنبل وجمهور سلف ودر مذهب
مشهور امام شافعی وامام مالک آنست که ثواب عبادت مالی باموات میرسد وثواب اعمال
بدنی بایشان نمیرسد وبعضی گویند که امام شافعی وامام مالک ازین قول رجوع کرده
اند ومزعوم فرقه معتزله خذلهم الله آنست که ثواب اعمال بدنی باشد یا مالی باموات نمیرسد بلکه
ودعا نیز درحق ایشان نفع نمیکند واین مذهب مردود ومطرود است بآیات قرآنیه واحادیث
نبویه واخبار صحیحه وبروایات فقهیه وعقاید کلامیه اما الآیات القرآنیة فمنها قوله تعالى وقل
رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا یعنی وبگوای پروردگار من ببخشای ایشان را ای پدر
ومادر چنانکه پرورش کردند مرا در خردسالی ازین آیت شریف آشکار است که استغفار ودعای
اولاد درحق والدین انفع است پس انکار نمودن ازینکه عمل یکی درحق دیگری مفید نشود
باطل محض است مرویست که شخصی از سفیان ثوری رح پرسید که اولاد درحق والدین
چه قدر دعا واستغفار بعمل آرند آیا هر روز یک بار بخوانند یا در هر ماه یک بار یا در سالی
یکمرتبه جواب داد که کفایت میکند دعای اولاد درحق پدر ومادر در هر نماز در آخر تشهد ونیز
شخصی از ایشان پرسید که صدقات وخیرات احیا درحق اموات مفید است یا نه فرمودند
که مفید است وثواب آنها میرسد لکن استغفار بسیار نافع است زیراکه اگر زیاده ازین چیزی
مفید می شد او سبحانه وتعالی درحق والدین بآن امر میفرمود ودر روایت شکار جبل الی

الله صلی الله علیه وسلم انه اباه یاخذ ماله فدعا به فاذا شیخ یتوکأ علی عصاه فسأله فقال انه کان
ضعیفا وکنت قویا وکان فقیرا وکنت غنیا فکنت لا امنعه شیئا من مالی والیوم انا ضعیف
وهو قوی وانا فقیر وهو غنی ویبخل علی بماله فبکی صلی الله علیه وسلم وقال ما من حجر ولا مدر یسمع
ذلک الا بکی ثم قال صلی الله علیه وسلم للولد انت ومالک لابیک انت ومالک لابیک
یعنی مردی بحضور فیض گنجور پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گله پدر خود عرضه داد که او مال مرا
میگیرد پس آنحضرت او را طلب فرمودند وی بصورت پیر مردی عصا در دست گرفته حاضر شد
پس آنحضرت کیفیت حال از وی استفسار فرمودند عرض نمود که اول پسرم ضعیف بود ومن قوی
واو محتاج بود ومن توانگر وی مال من تصرف میکرد بهر نوعیکه میخواست ومن او را منع نمیکردم
وامروز حال بالعکس شده او قوی است ومن ضعیف وی غنی است ومن فقیر ومال آنکه او
بخل اختیار کرده مال از من عزیز میکند پس بگریستند رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وفرمودند
که هر سنگی که این سخن را شنیده است میگرید باز فرمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تو ومال تو
برای پدر تواند یعنی جان ومال هر دو فدای پدر است ودر تفسیر نیشاپوری مذکور است اقوال
بعض المفسرین هذه الآیة منسوخة بقوله تعالی ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین و
قیل مخصوصة لان التخصیص اولی من النسخ وقیل لا النسخ ولا التخصیص لان الوالدین اذا کانا
کافرین فله ان یدعو الله لهما بالهدایة والارشاد وان یطلب الرحمة لهما بعد حصول الایمان
ثم ان ظاهر الامر للوجوب من غیر تکرار فیکفی فی العمر مرة واحدة ان یقول رب ارحمهما او
یشبه ان یدعو لهما کلما ذکرهما او ذکر شیئا من انعامهما انتهی ومنها قوله تعالی الذین یحملون
العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت
کل شیء رحمة وعلما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم ربنا وادخلهم جنات

عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز الحکیم وقهم السیئات
ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک هو الفوز العظیم یعنی واز آنجمله است قول او تعالی
الذین یحملون العرش الآیة آنهائی که بر میدارند عرش را و آنانکه گرداگرد عرش اند تسبیح میکنند
همراه ستایش پروردگار خویش و ایمان می آرند باو و آمرزش میخواهند برای مومنان میگویند ای
پروردگار ما فرا گرفتی همه چیز را به بخشایش و دانش پس بیامرز آنان را که توبه کردند
پیروی راه تو نمودند و نگاه دار ایشان را از عذاب دوزخ ای پروردگار ما و درآر ایشان را
بوستانهای همیشه ماندن که وعده کرده بایشان و درآر نیز هر که شایسته کار باشند
از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان هر آینه توئی غالب با حکمت و نگاه
بازدار ای از وی بدیها را امروز درین جهان پس هر کسی را که تو نگاه بخشنده بر و در آخرت و آن
نگاه داشت تو آن فیروزی است بزرگ چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی است
فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و درین نکته گفته اند شعر امروز کسی که درآری
به پناه تو فردا بمقام قربش بخشی راه تو وان را که رهش نداد تو بر درگاه فردا چه کند
جز آنکه ناله و آه پوشیده نماند که درین آیتها استغفار ملائکه برای مومنین و دعای
محفوظ ماندن ایشان از عذاب دوزخ و داخل گردیدن ایشان در بهشت مذکور است پس لایح
گردید که عمل یکی در حق دیگری نافع میشود فانحکم اساس ما اعتقده اهل السنة والجماعة وانهدم
عرق ما ظنه المعتزلة المضلة و نیز باید دانست که حاملان عرش هشت ملائکه اند و علامه زمخشری
در تفسیر کشاف بیان نموده که بحکم حق سبحانه و تعالی جمیع فرشتگان صبح و شام از روی اجلال
و اکرام بر فرشتگان حاملان عرش سلام میکنند و در تفسیر نیشاپوری مسطور است قیل
خلق الله العرش من جوهرة خضراء و بین القائمتین من قوائمه خفقان الطیر المسرع

بمائتين الف عام وعدد حملة العرش يوم القيمة ثمانية اما الذين حول العرش فقيل سبعون الف صف من ملائكة
يطوفون به مهللين مكبرين ومن ورائهم سبعون الف صف قيام قد وضعوا ايديهم على عواتقهم رافعين اصواتهم بالتهليل
والتكبير ومن ورائهم مائة الف صف وقد وضعوا الايمان على الشمائل ما منهم احد الا وهو يسبح بما لا يسبح به الآخر
وفي تقديم الرحمة على العلم فائدة وهي ان مطلوب الملائكة في هذا المقام هو ان يرحم الله المومنين فكانهم
قالوا ارحم من علمت منه التوبة واتباع الدين قال اهل التحقيق هذا الاستغفار من الملائكة يجري مجرى
الاعتذار من قولهم اتجعل فيها من يفسد فيها اما قوله تعالى وقهم عذاب الجحيم فصريح بالمطلوب بعد الرمز
لان دلالة المغفرة على الوقاية من العذاب كالضمنية وحين طلبوا لاجلهم اسقاط العذاب ضمنا
وصريحا طلبوا ايصال الثواب اليهم بقوله ربنا وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم انتهى
ومنها قوله تعالى والملائكة يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون لمن في الارض الا ان الله هو الغفور الرحيم
يعني از انجمله است قول او تعالى والملائكة يسبحون الآية اي فرشتگان تسبيح ميگويند همراه
حمد پروردگار خويش وآمرزش طلب ميكنند براي آنانكه در زمين اند آگاه شو بتحقيق خدا
اوست آمرزگار مهربان ودرين آيت تصريح است باستغفار ملائكه در حق مومنين پس
بلائح گشت كه دعاي يكي در حق ديگري مفيد ميشود وبعضي گويند كه قول او تعالى لمن
في الارض شامل است فساق وكفار را نيز چه مقصود فرشتگان آنست كه حق سبحانه جل شانه
بزودي در حق ايشان عذاب نازل نكند شايد كه بنعمت ايمان نصيب ايشان كرد كذا في النيشاپوري
ومنها قوله تعالى والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف رحيم يعني واز انجمله است قول او تعالى
والذين جاؤا من بعدهم الآية اي وآنانكه آمدند پس از مهاجران وانصار مراد تابعان
صحابه اند تا روز قيامت ميگويند اي پروردگار ما بيامرز ما را وبرادران ما را در دين آنانكه

سبقت کردند بر ما بایمان و پیدا مکن در دلهای ما هیچ کینه بنسبت آنانکه ایمان آورده‌اند
یعنی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای پروردگار ما بدرستیکه تو بخشاینده مهربانی از
بعضی گفته‌اند هر که را کینه یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیت
صاحب انوار آورده که حق سبحانه مومنان را بر سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار
تابعین که موصوف باشند بصفا دلی و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نباشد
از اقسام مومنان خارج بود و درین آیت تصریح است بدعا کردن مومنین لاحقین در حق
مومنین سابقین بمغفرت بنهجها قوله تعالی واستغفر لذنبک وللمومنین والمومنات یعنی
و از آنجمله است قول او تعالی و استغفر الآیة ای آمرزش طلب کن برای گناهان خود و در حق
مردان مسلمان و زنان مسلمان و در تفسیر معالم التنزیل مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم با وجود مغفرت مامور شدند باستغفار حکمتش آنکه تا امت درین سنت بآن حضرت
اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدا تا ترا از گناه نگاه دارد
و درین آیت اکرامیست عظیم از خدا تعالی در باره این امت که پیغمبر ایشانرا برای استغفار
گناهان ایشان امر کرد و از امام علام رحمه الله منقول است که حق سبحانه پیغمبر
خود را امر کرد باستغفار است و بخلاف امر الهی از آن حضرت متصور نیست پس استغفار
فرموده باشند و طلب آمرزش کرده از حق تعالی و او سبحانه کریم است از آنکه حبیب
خود را فرماید که از من چیزی طلب کن و چون بطلبند عطا نکند پس معلوم شد که امت
را دولت آمرزش خواهد بود و شعر هر کرا چون تو پیشوا باشد نا امید از خدا چرا باشد
و چون نشان شفاعت کبری تو یافت بر نام نامیت طغرا التواستان با گناه کار بیها بتو دارند
امید وار بیها هکذا فی التفسیر الحسینی و در تفسیر نیشاپوری مذکور است فی الآیة نکته و هی ان

النبي صلى الله عليه وسلم الحوال ثلث حال مع الله وهي توحيده وحال مع نفسه وهي طلب ستر الذنوب من
وان يسترا لله جنس الآثام حتى لا تقع فيها وحال مع غيره وهي طلب ستر الذنوب عليه بعد وقوعه فيها
انتهى واما الاحاديث فمنها ما روى الطبراني والدارقطني عن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه
وسلم قال من مر على المقابر وقرء قل هو الله احد عشر مرة ثم وهب من اجرها للاموات اعطي
من الاجر بعدد الاموات يعني كسيكه بگذرد بر گورستان وبخواند سورۂ اخلاص يازده بار ونيز
به بخشد مزد آن به مردگان داده مي شود وي را از مزد بشمار مردها ومنها ما روى الطبراني
والدارقطني ان رجلا سال النبي صلى الله عليه وسلم فقال كان لي ابوان ابرهما حال حيوتهما
فكيف لي ببرهما بعد موتهما فقال له عليه الصلوة والسلام ان من البر ان تصلي لهما مع صلوتك و
ان تصوم لهما مع صومك يعني مردي بجناب سالت مآب صلى الله عليه وسلم عرضه داد كه
در حالت زندگي با والدين خود احسان ونكوئي ميكردم واكنون كه ايشان انتقال كردند چه
طريق احسان با ايشان بجا آرم پس بوي فرمودند آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه بالفعل احسان
با ايشان اينست كه ثواب نماز نفل وروزه نفل با ايشان برساني ومنها ما روى ابو حفص
العكبري عن انس رضي الله عنه انه سال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله
انا نتصدق عن موتانا ونحج عنهم وندعو لهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم انه ليصل اليهم و
يفرحون به كما يفرح احدكم بالطبق اذا اهدي اليه يعني پرسيد انس رضي الله عنه از پيغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم كه ما صدقه ميدهيم از طرف مردگان خود وحج ميكنيم از جانب ايشان
و دعاء مغفرت ميكنيم در حق ايشان پس آيا ثواب اين اعمال بسوي اين اموات ميرسد
فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه آري ميرسد وخوش ميشوند باين ايصال چنانكه خوش
ميشود يكي از شما وقتيكه هديه داده ميشود بوي خوان نعمت ومنها ما روى ابو داود عن معقل

الحديث الاول

الحديث الثاني

الحديث الثالث

بن یسار رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرءوا علی موتاکم سورة یس یعنی
بخوانید بر مرده های خود سورهٔ یس ومنها ما روی عن انس رضی الله عنه انه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من دخل المقابر فقرء سورة یس خفف عنهم یومئذ وکان
له بعدد من فیها حسنات یعنی فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر که داخل شود در گورستان
پس بخواند سورهٔ یس تخفیف کرده شود از مردگان در آن روز و باشد او را نیکوئی ها
بشمار مردهای آن مقبره ومنها ما روی الشیخان فی صحیحیهما انه صلی الله علیه وسلم ضحی بکبشین املحین
احدهما عن نفسه والآخر عن امته ای جعل ثوابه لامته وهذا تعلیم منه صلی الله علیه وسلم ان الانسان
ینفعه عمل غیره والاقتداء به علیه الصلوة والسلام هو الاستمساک بالعروة الوثقی یعنی قربانی کرد
آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو میش ابلق یکی از آن از طرف ذات مبارک خود و دوم
از جانب امت خود یعنی ثواب قربانی برای امت خود مقرر فرمود واین قربانی تعلیم است
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین طریق که انسان را عمل دیگر نفع میکند پس ظاهر است که پیروی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم وسیله ایست مستحکم پس هلاکت کسی که از ایصال ثواب
انکار می نماید ومنها ما روی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان سعد بن عبادة توفیت
امه وهو غائب فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ان امی ماتت و
انا غائب فهل ینفعها ان تصدقت عنها قال نعم قال فانی اشهدک ان حائطی صدقة عنها
یعنی وفات کرد مادر سعد بن عباده و بود سعد بن عباده دران وقت غائب یعنی همراه
آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ تبوک حاضر بود پس آمد سعد بن عباده
نزد آنحضرت پس گفت سعد ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستیکه مرد مادر من حالانکه
من غائب بودم یعنی اگر حاضر می بودم شاید که چیزی وصیت میکرد مادرم برای

صدقه پس آیا نفع کند او را اگر صدقه دهم از جانب وی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری
نفع کند او را صدقه کردن تو گفت سعد بن عباده پس بتحقیق من گواه میگیرم ترا ای رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بتحقیق که باغ من صدقه است از جانب وی ومنها ما اخرج احمد والاربعة
عن سعد بن عبادة رضی الله عنه انه قال یا رسول الله ان امی ماتت فای الصدقة افضل
قال الماء فحفر بئرا وقال هذه لام سعد یعنی روایت کرد احمد در مسند خود و بخاری و مسلم وابو داود
وترمذی از سعد بن عباده رضی الله عنه که وی عرض کرد که ای رسول خدا مادر من وفات
یافت پس کدام صدقه افضل است فرمودند آنحضرت که آب پس کندید سعد چاه را و گفت
سعد که این چاه صدقه است برای مادر سعد بدانکه در حدیث سابق مذکور شد که سعد باغ
تصدق کرد و درین حدیث تصدق کردن چاه مذکور است پس وجهش آنکه اول باغ را
تصدق کردند و بار دیگر چاه را ومنها ما اخرج ابن ماجه وابن خزیمة عن ابی هریرة رضی الله عنه
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المؤمن من حسناته بعد موته علما نشره وولدا
صالحا ترکه او مصحفا ورثه او مسجدا بناه او بیتا لابن السبیل بناه او نهرا اجراه او صدقة اخرجها
من ماله تلحقه بعد موته یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه ازان چیز که ملحق کرده
شود بمسلمانی از نیکیهای وی بعد از مرگ وی علمی است که پراکنده کرد او را و بیاموزاند
مردمان را از احکام دین وشرایع یا فرزند نیک که گذشت او را پس خود یا قرآن مجید که وارث
کرد اینده آنرا کسی یا مسجد یکه ساخت آنرا برای نماز گزاردن مردمان یا خانه بنا کرد برای
مسافران یا جوی که جاری ساخت آنرا از آب یا صدقه که بیرون کرد آنرا از مال خود میرسد
ثواب این شیای مذکوره پس از مرگ وی ومنها ما اخرج ابو نعیم والبزار عن انس رضی الله عنه
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبع یجری للعبد اجرها بعد موته وهو فی قبره من علم

علما او اجری نهرا او غرس نخلا او بنی مسجدا او ورث مصحفا او ترک ولدا یستغفر له بعد موته یعنی فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت چیز اند که جاری میماند مزد آنها در حق بنده پس از مردن وی
حال آنکه او در قبر است کسیکه بیاموزاند علم را یا روان سازد جوی را از آب برای نفع مردمان
یا بکند چاه را یا بنشاند درختهای میوه برای نفع مردمان یا سازد مسجدی را برای نماز یا
وارث گرداند کسی قرآن را یا گذاشت پسری را که طلب مغفرت کند برای وی پس از مرگ وی و منها
ما اخرج الطبرانی عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یتبع
الرجل یوم القیمة من الحسنات امثال الجبال فیقول انی هذا فیقال باستغفار ولدک لک یعنی لاحق میشود
مرد را روز قیامت از نیکیها مانند کوهها پس گوید آن مرد از کجاست این عملها مرا پس گفته میشود
که باستغفار کردن پسرت و منها ما اخرج البیهقی فی شعب الایمان والدیلمی عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما المیت فی قبره الا شبه الغریق المتغوث ینتظر دعوة
تلحقه من اب او ام او ولد او صدیق فاذا لحقته کانت احب الیه من الدنیا وما فیها وان الله لیدخل
علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم
یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست مرده در گور مگر مانند غریق فریاد خواننده انتظار
میکند دعا را که ملحق شود او را از جانب پدر یا مادر یا پسر یا یاری صادق پس وقتی که ملحق
شود او را دعا باشد مر او را دوست تر بسوی وی از دنیا و آنچه در دنیا است و بتحقیق که حق تعالی
داخل میکند بر ساکنان قبرها از دعای اهل زمین مانند کوهها در عظمت و بزرگی و بدرستیکه تحفه
زندگان بسوی مردگان استغفار است برای ایشان و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن
انس رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من اهل بیت یموت منهم میت فیتصدقون
عنه بعد موته الا اهدیها له جبرئیل علی طبق من نور ثم یقف علی شفیر القبر فیقول یا صاحب القبر

العمیق بن هدیة اهدیها الیک اهلک فاقبلها فیدخل علیه فیفرح بها ویستبشر ویحزن جیرانه الذین لا یهدی
الیهم شی یعنی نیست هیچ کس از کسان خانه که بمیرد از ایشان کسی مرده پس تصدق کنند از وی
بعد مرگ وی مگر آنکه هدیه بردن آن را جبرئیل نزد مرده در حالیکه نهاده است او را بر طبقی از
نور پس ایستاده شود جبرئیل بر کناره گور وی پس گوید جبرئیل ای صاحب قبر عمیق این هدیه
است که فرستاده است آن را بسوی تو کسان تو پس قبول کن آن را پس در آید جبرئیل بر وی
پس خوشوقت گردد مرده بدان هدیه و بشارت گیرد و غمگین شوند همسایگان وی آنانکه هدیه فرستاده نشده
شده است بسوی ایشان چیزی ومنها ما اخرج ابو القاسم سعد بن علی الزنجانی فی فوائده عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دخل المقابر ثم قرء فاتحة الکتاب وقل هو الله
احد والهکم التکاثر ثم قال انی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر من المؤمنین و
المؤمنات کانوا شفعاء له الی الله تعالی یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسیکه در آید در گورستان
پس بخواند سورة الحمد وقل الله وسورة الهکم التکاثر پس گوید خواندم بدرستیکه من گردانیدم ثواب
آنچه خواندم از کلام مر اهل این گورستان را که مسلمان اند باشند اهل گورستان مر خواننده
را شفاعت کنندگان بسوی حق تعالی ومنها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حج عن میت فللذی حج عنه مثل اجره یعنی
کسیکه حج کند از جانب مرده پس آنکس را که حج کرده است از جانب وی مانند مزد وی است و

اما الاخبار فمنها ما روی جعفر الخلدی حدثنا العباس بن یعقوب بن صالح الانباری سمعت
ابی یقول رای بعض الصالحین اباه فی النوم فقال له یا بنی لم قطعتم هدیتکم عنا قال یا ابت اهل
تعرف الاموات هدیة الاحیاء قال یا بنی لولا الاحیاء لهلکت الاموات یعنی بعض صالحان در
خواب دید پدر خود را که وفات کرده بود پس گفت آن پدر مر پسر را که ای پسر کم من چرا

موقوف کردی فرستادن هدیه از ما گفت پسر ای پدر من ایامی ستنا شند مردگان هدیه
را گفت پدر وی که ای پسرک من اگر نمی بودند زندگان البته هلاک می شدند مردگان
ما اخرج ابن ابی الدنیا عن سفیان قال لاموات احوج من الاحیاء الی الطعام والشراب
گفت سفیان ثوری که مرده ها زیاده محتاج اند بنسبت زندگان بسوی طعام و شراب
ما قال القرطبی انه قد کان الشیخ عزالدین بن عبدالسلام یفتی بانه لا یصل الی المیت ثواب
ما یقرء فلما توفی رآه بعض اصحابه فقال له انک کنت تقول انه لا یصل الی المیت ثواب ما یقرء
ویهدی الیه فکیف الامر قال له کنت اقول ذلک فی الدار الدنیا والآن فقد رجعت عنه
لما رأیت من کرم الله فی ذلک وانه یصل الیه ذلک یعنی گفت قرطبی تحقیق بود شیخ
عزالدین که فتوی میداد باینکه نمی رسد بسوی مرده ثواب آنچه خوانده شود برای مرده و فرستاده
شود ثواب آن را بسوی مرده پس هرگاه که او وفات یافت دیدند او را بعضی یاران وی
در خواب پس گفت آن یار از شیخ عزالدین که تو بودی که میگفتی که نمی رسد بسوی مرده
ثواب آنچه خوانده شود و هدیه فرستاده شود بسوی وی پس چه طور است این کار گفت شیخ
مر یار خود را بودم من که می گفتم آن را در خانه دنیا و این وقت پس رجوع کردم بسبب آنچه
دیدم از کرم حق تعالی درین باب بدرستیکه شان اینست که میرسد ثواب بسوی مرده و منها
ما اخرج القاضی ابوبکر بن عبدالباقی الانصاری فی مشیخته عن سلمة بن عبید قال قال حماد المکی خرجت
لیلا الی مقابر مکة فوضعت رأسی علی قبر فنمت فرأیت اهل المقابر حلقة حلقة فقلت قامت
القیمة قالوا لا ولکن رجل من اخواننا قرء قل هو الله احد وجعل ثوابها لنا فنحن نقتسمه منذ سنة یعنی
گفت حماد مکی که بیرون شدم یک شب بسوی گورستان پس نهادم سر خود را بر گوری
پس خواب کردم دیدم اهل قبور را حلقه حلقه پس گفتم که برپا شد قیامت که چنین حلقها گشته اند

اہل گورستان گفتند کہ قیامت برپا نشدہ است ولکن سبب حلقہ حلقہ شدن مایان است کہ
مردی از برادران مایان خوند سورۃ اخلاص را بخشید ثواب آن را برای مایان پس مایان
تقسیم آن میکنیم از مدت یکسال و تا حال از آن فارغ نگشتیم و منہا ما روی حجۃ الاسلام الامام
الغزالی فی احیاء العلوم وعبد الحق فی العاقبۃ عن احمد بن حنبل رح قال اذا دخلتم المقابر فاقرؤا
الفاتحۃ الکتاب والمعوذتین وقل ہو اللہ احد واجعلوا ذلک لاہل المقابر فانہ یصل الیہم یعنی
گفت امام احمد بن حنبل رح کہ چون داخل شوید گورستان پس بخوانید سورۃ فاتحہ و معوذتین و
قل ہو اللہ و بگردانید ثواب این برای اہل گورستان پس بدرستیکہ میرسد این ثواب بسوی اینہا
و اما الروایات الفقہیۃ فمنہا ما فی ذخیرۃ العقبی الانسان لہ ان یجعل ثواب عملہ لغیرہ عند اہل السنۃ
والجماعۃ عن الصلوۃ والصوم والحج والصدقۃ والتلاوۃ وغیرہا من جمیع انواع البر ویصل الی المیت
وینفعہ وقالت المعتزلۃ لیس لہ شیء من ذلک یعنی مختار نزد اہل سنت وجماعت است کہ انسان را
جائز است کہ ببخشد ثواب عمل خود برای غیر از نماز و روزہ و حج و صدقہ و تلاوت قرآن و سوای
اینہا از جمیع انواع نیکی و میرسد ثواب اینہا بسوی مردہ و نفع میکند آن را و معتزلہ گفتہ اند کہ
ثواب ہیچ یکی از اینہا بمیت نمیرسد و منہا ما فی الزیلعی الاصل فی ہذا الباب ان الانسان لہ
ان یجعل ثواب عملہ لغیرہ عند اہل السنۃ والجماعۃ صلوۃ کان او صوما او حجا او صدقۃ او قراءۃ
القرآن والاذکار الی غیر ذلک من جمیع انواع البر ویصل ذلک الی المیت وینفعہ وقالت
المعتزلۃ لیس لہ ذلک ولا یصل الیہ ولا ینفعہ حاصلش بعینہ مانند ما سبق معلوم باید کرد
ومنہا فی البحر الرائق من صام او صلی او تصدق وجعل ثوابہ لغیرہ من الاموات والاحیاء
جاز ویصل ثوابہا الیہم عند اہل السنۃ والجماعۃ کذا فی البدائع وبہذا علم انہ لا فرق بین
ان یکون المجعول لہ میتا او حیا والظاہر انہ لا فرق بین ان ینوی بہ عند الفعل للغیر او یفعلہ

بنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره والاطلاق كلامهم وظاهر كلامهم انه لا فرق بين الفرض والنفل فاذا
صلى فريضه وجعل ثوابها لغيره فانه يصح ولكن لا يعود الفرض في ذمته لان عدم الثواب لا يستلزم
عدم السقوط عن ذمته انتهى تلخيص مرام آنكه كسيكه روزه داشت يا نماز گزارد يا صدقه داد و بخشيد ثواب
آن براى غير خود از مردگان و زندگان روا است و ميرسد ثواب آنها بسوى ايشان نزد
اهل سنت و جماعت چنين است در بدائع و بهمين تقرير معلوم شد كه تحقيق فرق كرده نشود
درميان آنكه مرده باشد آن كس كه ثواب چيزهاى مذكوره را بخشيده است يا زنده باشد و
ظاهر آنست كه فرق نيست درميان آنكه اين چيزها ابتدا براى غير كرده باشد يا اولا براى ذات
خود بجا آورده باشد پس مقرر سازد ثواب آنها براى غير خود بجهت اطلاق كلام ايشان درين
مسئله و عدم خصوصيت و يكى از ان هر دو و ظاهر الاطلاقات فقها فرقى ندارد درميان فرض
و نفل پس چون بگزارد نماز فريضه و مقرر سازد ثواب آن براى غير خود پس آن صحيح است
لكن فرض عائد نگردد در ذمه واهب يعنى اين فريضه از ذمه واهب ساقط باشد زيرا كه چون واهب را
ثواب اين فريضه بعد بخشيدن حاصل نشد بلكه ثواب آن به موهوب له رسيد پس از اين لازم نيامد
كه اين نماز از ذمه واهب ساقط نباشد زيرا كه عدم ثواب مستلزم نيست عدم سقوط را از ذمه واهب
كما لا يخفى و منها ما فى المضمرات رجل اعتق عبده عن ابيه الميت فالولاء والاجر للاب من غير ان
ينتقص من اجر الابن وكذا الصدقات والدعوات للوالدين ولجميع المومنين والمومنات
يكون الاجر لهم ولا ينقص كلهم من غير ان ينتقص اجره يعنى مردى آزاد كرد بنده خود را از جانب پدر
خود كه مرده است پس ترکه غلام براى آن مرد است كه او را آزاد نموده و ثواب براى پدر او
حاصل است بدون آنكه از ثواب آن مرد چيزى كم شود و همچنين است حال صدقه ها و دعاها كه
كه براى پدر و مادر و براى همه مردان مسلمان و زنان مسلمان نموده آيد چه صواب آنها براى

ایشان میرسد و از ثواب عامل هیچ کم نمی شود و منها ما فی اللآلی الفاخرة نقلا عن نوادر الفتاوی ثواب طاعت بمرده و زنده بخشیدن رواست انتهی باقی ماند درین مقام سوالی جواب طلب تقریرش آنکه در عقد هبه قبضه موهوب له شرط است و هبه بدون قبض تمام نمی شود و در صورت هبه کردن ثواب صدقات و تلاوت قرآن و جز آن با موات شرط مذکور مفقود پس حکم بصحت هبه ایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد تقریر جواب آنکه قبضه موهوب له در صورت هبه عین حسّی البته شرط است و اما در هبه عین حکمی پس شرط نیست تفصیلش آنکه هبه دو نوع است یکی هبه اموال و دیگر هبه طاعات و قبض موهوب له را که از تممات هبه و از جمله شروط آن در کتب فقه می نویسند در هبه اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف شرع بنا بر فضائل الهی صرف ایجاب واهب بمنزله قبول کافی و وافی است و بعضی باین نمط تقریر جواب کرده اند که قبضه موهوب له در هبه حقیقی شرط است و در هبه حکمی شرط نیست و اینجا متحقق هبه حکمی است نه هبه حقیقی فبفقدان القبض لا یقدح اصل المقصود فادرک و انصف و اما العقائد الکلامیة فمنها ما فی شرح العقائد النسفیة و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتهم ای صدقة الاحیاء عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای للاموات خلافا للمعتزلة انتهی و هکذا فی جمیع الکتب الکلامیة بالجمله از کتاب و سنت و فقه و عقائد باثبات رسیده که ثواب عمل غیر بدیگری میرسد زنده باشد یا مرده قراءة قرآن باشد یا سوای آن فرض باشد یا نفل و امام نووی و جلال الدین سیوطی اجماع مذاهب اربعه بلکه اجماع جمیع اهلسنت و جماعت بر وصول ثواب همه عبادت بزنده و مرده نقل نموده و آنچه که خلاف امام شافعی رح در مسئله وصول ثواب قراءة قرآن نقل می کنند پس آن قول اول است هکذا فی بعض الرسائل و در شرح صدور مرقوم است و اما القراءة علی القبر فجزم بمشروعیتها اصحابنا و غیرهم و قال الزعفرانی سألت الشافعی عن القراءة عند القبر فقال

لا باس وقال النووی فی شرح المهذب یستحب لزائر القرآن ان یقرأ ما تیسر من القرآن ویدعو لهم عقبها نص علیه
الشافعی واتفق علیه الاصحاب وفی موضع آخر وان ختموا القرآن کان افضل وکان الامام احمد بن حنبل رح ینکر
ذلک اولا حیث لم یبلغه فیه اثر ثم رجع حین بلغه انتهی یعنی خواندن قرآن نزدیک قبر
تیقین کرده اند اصحاب شافعی رح وسوای ایشان باین که مشروع است وگفته است
زعفرانی که پرسیدم از امام شافعی از خواندن قرآن نزدیک قبر پس گفت هیچ باکی نیست
بآن وامام نووی در شرح مهذب گفته که مستحب است مر زیارت کننده قبر را که بخواند قرآن
را هر قدر که او را آسان شود و دعای مغفرت کند در حق مرده ها تصریح کرده است برین
شافعی و اتفاق کرده اند برین اصحاب وی و امام نووی در مقام دیگر گفته که اگر ختم کنند
قرآن بهتر باشد و بود امام احمد بن حنبل رح که از خواندن قرآن نزدیک قبر انکار می نمود زیرا چه
او را حدیثی درین باب نرسیده بود و باز رجوع کرد از آن وقتیکه رسیدی ورا حدیث [illegible]
از ذکر دلائل حقه فارغ شدیم کنون بعضی تمسکات معتزله مع جرح و قدح آن بیان میکنیم پس
باید دانست که معتزله تمسک کرده اند بآیه کریمه الا تزر وازرة وزر اخری وان لیس للانسان
الا ما سعی وان سعیه سوف یری یعنی آنکه بر نخواهد داشت هیچ بردارنده بار گناه دیگری را و آنکه
نیست مر او را مگر آنچه عمل کرده و بدرستیکه سعی آدمی زود باشد که دیده شود ازین آیت معلوم
است که کسی بگناه دیگری ماخوذ نمی شود و کسی به ثواب دیگری مثاب نگردد پس عمل کسی
در حق دیگری مانند دعا و صدقات و تلاوت قرآن و جز آن مفید نیست فثبت مطلوبهم
قطعا و جواب ازین استدلال بچند وجه است اول آنکه مختار ابن عباس رضی الله عنهما
آنست که آیه مذکوره منسوخ است بقول او تعالی والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم
وما التناهم من عملهم من شیء یعنی آنانکه ایمان آوردند و پیروی ایشان کرد اولاد ایشان در

بمان برسانیم بدیشان اولاد ایشان را یعنی در دخول بهشت یا در وصول بدرجات
ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجهٔ اولاد نیز بلند گردانند تا چشم پدران بدیشان
روشن گردد و نقصان نکنیم ایشان را یعنی پدران را از جزاء عمل ایشان چیزی یعنی اولاد را
بدرجه پدران رسانیم بی آنکه نقصان به ثواب ایشان رسد بلکه از فضل و کرم خود اولاد را
درجات ارزانی داریم پس ازین آیت روشن است که بسبب صلاحیت و ایمان پدران و برای
تعظیم و تکریم ایشان اولاد ایشان در بهشت داخل شوند و بدرجات بلند فائز گردند اگرچه
اولاد از روی اعمال لیاقت آن نداشته باشند بالجمله اعمال آبا در حق ابنا نافع خواهند
گردید فانهدم اساس مطلوب المعتزلة ولاح استقامة سبیل اهل السنة والجماعة فی الزلعی و
اما قوله تعالی وان لیس للانسان الا ما سعی فقد قال ابن عباس انها منسوخة بقوله تعالی
والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم الآیة وفی شرح الصدور واجیب عن الآیة باوجه احدها انها منسوخة
بقوله تعالی والذین آمنوا واتبعتهم الآیة ادخل الابناء الجنة بصلاح الآباء دوم آنکه مختار
عکرمه است که قول او تعالی وان لیس للانسان الآیة خاص است بقوم حضرت ابراهیم
و حضرت موسی علیهما الصلوٰة والسلام زیرا که این کلام بطریق حکایت منقول است از صحیفهای
ایشان و دلالت میکند برین آیه کریمه ام لم ینبأ بما فی صحف موسی وابراهیم الذی وفی
واما این امت مرحومه پس ثابت است برای ایشان ثواب اعمالیکه سعی کرده باشند
بنفس خود و نیز ثواب عملهای که سعی کرده شود برای این امت بعد از مرگ ایشان فی الزلعی
وقیل هی خاصة بقوم موسی وابراهیم لانه وقع حکایة عما فی صحیفتهما علیهما السلام بقوله تعالی
ام لم ینبأ بما فی صحف موسی وابراهیم الذی وفی وفی شرح الصدور الثانی انها خاصة بقوم
ابراهیم وموسی علیهما الصلوٰة والسلام فاما هذه الامة فلها ما سعت وما سعی لها قاله عکرمة انتهی

واین جواب مزیف است بآنکه شان نزول کریمه مذکوره دلالت دارد بر آنکه جاوز
برای رد آن آیت مرقومه نازل گردیده در ابطال مرقومه آن حضرت علیه الصلوة والسلام
بوقوع آمده و اما استناد آن بصحیفه حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهما السلام
برای تبکیت و اسکات قریش و یهود است چه ایشان باین حضرات اعتقاد می داشتند
شان نزول آنکه ولید بن مغیره که از اعزه قریش بود بت پرستی گذاشته اتباع دین
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اختیار نمود و آیات قرآنیه می خواند و می شنید و کفار مکه در حق
وی و دوستان طعن آغاز کردند که دین آبا و اجداد را ترک نمود و در تیه ضلالت افتاد و گمراهی
تو بهتر همین است که دین جدید را گذاشته باز دین قدیم را اختیار نمائی پس ولید جواب داد
که عذاب ... ترسیدم ... باز کفار مکه از ولید گفتند که ... عذاب ... بر ما
کردنهای خود خواهیم برداشت القصه ولید از دین حق برگشت و قدری مال مشروط با ایشان هم داد
پس سبحانه جل شانه برای ابطال عقیده وی شان فرمود الا تزر وازرة وزر اخری الآیة بالجمله جواب عکرمه ظاهرا
مخالف صریح است با شان نزول که مذکور شد فافهم و تدبر جواب سوم آنکه مختار ربیع بن انس که مراد از انسان
در آیه مذکوره کافر است و مسلمان پس برای مسلمان ثابت است آنچه سعی کند بذات خود و آنچه سعی کرده شود
برای وی پس از مرگ وی فی الزیلعی وقیل ارید بالانسان الکافر واما المومن فله ما سعی
اخوه وفی شرح العقائد والثالث ان المراد بالانسان هنا الکافر واما المومن فله
ما سعی وما سعی له قاله الربیع بن الانس انتهی و درین جواب تکلفی است ظاهر زیرا که مراد از
وازرة که در آیه اولی واقع است عام است کافر باشد یا مومن پس در آیت دوم تخصیص
کردن انسان بکافر ابا میکند از آیت اولی کما لا یخفی جواب چهارم آنکه حسین بن
فضل معنی آیه کریمه چنان افاده فرموده که نیست مر انسان را از راه عدل مگر آنچه سعی کرده باشد

خود واما از راه فضل وعنایت پس جایز است که زیاده کند حق تعالی برای او هرچه خواهد

تا آنکه ثواب اعمال دیگران هم باو عطا فرماید چرا که فضل او سبحانه وتعالی را حدی و پایانی نیست

فی الزیلعی وقیل لیس له من طریق العدل وله من طریق الفضل وفی شرح الصدور الرابع

لیس للانسان الا ما سعی من طریق العدل فاما من باب الفضل فجائز ان یزیده الله ما شاء

جواب پنجم

قاله الحسین بن فضل پنجم آنکه لام در لفظ للانسان بمعنی علی است کما فی قوله تعالی وان

اسأتم فلها ای فعلیها وکقوله تعالی لهم اللعنة ای علیهم پس معنی آیت چنان است که نیست

بر انسان چیزی از گناه مگر آنکه سعی کند بنفس خود یعنی بجهت گناه دیگران ماخوذ نخواهد شد

هکذا فی الزیلعی وشرح الصدور وبر لبیب پوشیده نماند که این توجیه مستلزم تکرار است چه بر تقدیر

بودن لام بمعنی علی مضمون آیه مذکور با مضمون آیه الا تزر وازرة وزر اخری متحد بحسب مآل

جواب ششم

میشود مگر آنکه آیه لاحقه را تاکید آیه سابقه گردانند لکن ظاهر آنست که تاسیس اولی میباشد از تاکید پس

مادامیکه تاسیس ممکن باشد بر تاکید حمل نشاید کرد ششم آنکه مختار ابن همام هم آنست که

چون نصوص کثیره دلالت میکنند بر آنکه ثواب عمل یکی بدیگری میرسد و مثل چنین نصوص

زیادت بر ظاهر آیت قرآنیه درست میشود پس درینجا مستثنی دیگر محذوف است و تقدیر

الآیه هکذا لیس للانسان الا ما سعی او ما وهب له یعنی نیست مر انسان را مگر آنچه عمل کرده یا آنچه

جواب هفتم

بخشیده شود برای وی هفتم آنکه لفظ ما سعی منصوب المحل است به نزع خافض یعنی با جاره

سببیه و مراد از ما سعی ایمان است و ظاهر است که در آیه اسم لیس و خبرش مع متعلق مستثنی

منه است محذوف است فتقدیر الآیه هکذا لیس حسنة تصیر نافعة لسبب من الاسباب

للانسان الا ما سعی ای لسبب سعیه وهو الایمان یعنی نیست نیکی که نفع کند مر انسان را در دنیا

بهیچ سببی از اسباب مگر بسبب ایمان وی چه ظاهر است که بدون ایمان کدام نیکی خواه از

عمل این کس باشد یا از عمل دیگر مفید بخواهد شد افاد المولی الاعظم حسن بن محمد بن حسین
بالنظام النیسابوری رح فی تفسیره قال المحققون ان سعی غیره لما لم ینفع الا مبنیا علی
نفسه وهو ان یکون هو مناصا لی کان سعی غیره کانه سعی نفسه انتهی و فی الجمل الی لیس
الا سعیه لکن سعیه قد یکون بمباشرته واسبابه بتکثیر الاخوان وتحصیل الایمان حتی صار
تنفعه شفاعة الشافعین انتهی و ایام برای زیارت قبور مقرر نموده اند یا شنبه پنجشنبه
جمعه و دوشنبه فی عین العلم و قد تعین لها یوم الخمیس و مقرر شده است که
زیارت قبور روز پنجشنبه و الجمعة و روز جمعه که زیارت قبور دران روز بهتر است از روزها
دیگر خصوصا در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین و بیهقی روایت
آورده است که داده میشود برای میت علم و ادراک بیشتر از آنچه داده میشود در روزهای
دیگر تا آنکه می شناسد زیارت کننده را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در
دیار ما در عامه مردمان از منع زیارت روز جمعه و اثری دران نقل میکنند اصلی صحیح ندارد
هکذا فی ترجمة المشکوة للمحقق الدهلوی و در شرح عین العلم مذکور است فی روایة ابن جبیر
عن ابی بکر رضی الله عنه من زار قبر والدیه او احدهما یوم الجمعة فقرأ عنده یس غفر له یعنی
کسیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را از این هر دو در روز جمعه پس بخواند سوره
یس آمرزیده شود مر آنکس را و فی مشکوة المصابیح عن محمد بن النعمان یرفع الحدیث الی
النبی صلی الله علیه وسلم قال من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفر له وکتب برا یعنی روایت
است از محمد بن نعمان که او از ثقات تابعین است در حالیکه میرساند حدیث را تا پیغمبر صلی
الله علیه وسلم کسیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را از این هر دو در هر جمعه آمرزیده
شود مر آنکس را و نوشته شود در دیوان اعمال نیکی کنندگان به پدر و مادر و فی شرح سفر

السعادة در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی معنوی
بتعلق و اتصال روحانی نظیر و مشابه اتصالیکه ببدن دارد، و زائران که نزدیک بقبور
می آیند می شناسند شناختنی زیاده بر شناخت سائر ایام انتهی و در شرح صدور
مسطور است که مردی از اولاد عاصم جحدری میگوید که در خواب دیدم عاصم را بعد دو سال از
مردن وی پس گفتم آیا نه مرده بودی گفت آری مردم گفتم پس کجا هستی گفت سوگند بخدا که
من در باغی ام از باغهای بهشت و من و یاران من در شب جمعه و روز جمعه می آییم و جمع میشویم
نزدیک ابی بکر بن عبد الله مزنی پس ملاقات میکنیم باز سرداران شما گفتم بدنهای شما ملاقات
میکنند یا ارواح شما پس گفت عاصم چه بعید است فهم تو بدنها پوسیده شدند و ارواح ما
ملاقات میکنند گفتم پس آیا خبردار میشوید از زیارت کردن ما گفت عاصم که از زیارت خبردار
می شویم در آخر روز جمعه و در تمام روز جمعه و در روز شنبه تا طلوع آفتاب و در بعضی روایات
فقیه بوسه دادن قبر والدین نیز آمده است هکذا فی الترجمة و السبت در روز شنبه که فضیلت
دارد بجهت قرب او بجمعه و الاثنین و روز دوشنبه که فضیلت او بانواع کثیره ثابت شده
و در خزانة الروایات مسطور است که زیارت قبور روز جمعه بعد نماز جمعه بهتر است و در روز شنبه
تا طلوع آفتاب روز پنجشنبه در اول روز و بعضی گفته اند که در آخر روز انتهی واخرج ابن
ابی الدنیا والبیهقی فی الشعب عن محمد بن واسع قال بلغنی ان الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة
و یوما قبله و یوما بعده و در فتاوی لآلی فاخره نقلا عن الاحتساب مذکور است که مستحب
است زیارت قبور در شب برات و عیدین و عاشوراء و عشره ذی حجه و فی کنز العباد

القبور فی کل الاسبوع مستحبة و افضل ایامها اربعة یوم الاثنین و الخمیس و الجمعة و السبت
یعنی زیارت قبور در هر هفته مستحب است و بهترین روز برای زیارت چهار روز اند دوشنبه و پنجشنبه

و پنجشنبه و فی اللآلی انما خرده و یستحب الزیارة فی کل جمعة و ما فی رسالة عمر النسفی تجب زیارة
علی المؤمنین فی کل جمعة فالمراد منه الحق الثابت لا الوجوب انتهی یعنی مستحبست زیارت قبور
در هر هفته و آنچه در رساله عمر نسفی مرقوم است که واجبست زیارت قبور مسلمانان در هر هفته
مراد از وجوب حق ثابت است نه وجوب بمعنی متعارف که مقابل استحباب است و
درین مقام باید دانست که از آداب زیارت قبور آنست که پشت بجانب قبله و رو بجانب میت
کنند و مقابل روی میت بایستند و سلام دهند بطریقی که تفصیلش سابق مذکور شد بعد
سلام تکبیر گوید تا آتش عذاب قبر از گرمیش فرو میرد و هفت بار سورة اخلاص بخواند
و خواندن سورة یس و سورة ملک و الهٰکم التکاثر مستحبست و در بعضی روایات آمده که
یازده بار سورة اخلاص زیاده بخواند بعد از ان بنشیند و مشهور آنست که سورة اخلاص سه بار
بخواند که بمنزله ختم قرآن مجید می شود. فی شرح عین العلم و یقرء القرآن ما تیسر ففی صحیح
مسلم عن ابی امامة الباهلی رض اقرؤا القرآن فانه یاتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه ثم یستبع الدعاء
بالرحمة و المغفرة لنفسه و للمؤمنین فان الاذکار کلها نافعة له فی تلک الدار و عن حاتم الاصم
من مر بالمقابر فلم یعتبر لنفسه فلم یدع لهم فقد خان نفسه و خانهم و ورد قراءة یس فی ذلک
ای فی الاحادیث المشهورة و الاخلاص سبعا ای سبع مرات و المشهور انه یقرؤها ثلاث مرات
لانه بمنزلة ختم القرآن بجمیع الآیات فی روایة نقل عن رجاء الغنوی من قرء قل هو الله احد
ثلاث مرات فکانما قرء القرآن اجمع انتهی و خواندن سورة فاتحه و معوذتین و آیة الکرسی و
اذا زلزلت و الهٰکم التکاثر برای مغفرت اهل قبور نیز ماثور است و فی الملتقط قراءة القرآن
عند القبور نرجوان یونسه یعنی خواندن قرآن نزدیک قبور امید میداریم که مونس شود
میت را و در فتاوی سراجی مرقوم است که خواندن قرآن شریف نزدیک قبر مکروه است

نزد امام ابوحنیفه رح و نزد امام محمد رح مکروه نیست و فتوی بر قول امام محمد است و در فتاوی
لآلی فاخره مذکور است که خواندن قرآن با آواز بلند نزدیک قبر مکروه است اما آهسته خواندن
مکروه نیست و بعضی گویند که خواندن سوره ملک نزد قبر با آواز بلند مکروه نیست و در شرح
حصن حصین نقلاً از فتاوی غرائب آورده که کسیکه زیارت قبور کند پس بخواند اللهم انی
اسئلک بحق محمد و آل محمد ان لا تعذب هذا المیت بردارد خدای تعالی عذاب را از آن میت
تا قیامت و در لآلی فاخره نقلاً از وسیلة القلوب آورده کسیکه این آیت را در گورستان
بخواند زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی وربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم وذلک علی الله
یسیر پس آمرزش کند حق تعالی خواننده را و اهل گورستان را و درینجا چند آداب زیارت قبور مسطور
میکنیم پس از انجمله است که ترسان و هراسان در مقابر رود و از خندیدن و قهقهه و کلام لا یعنی اجتناب
نماید و در گورستان چیزی نخورد و ننوشد و خواب نکند و قبور را پامال نه نماید مگر بضرورت
چون فرود آوردن میت در قبر که میان قبرها باشد و برهنه پا رفتن در مقابر مستحب است و در
شرح عین العلم بروایت خطیب ثابت شده که انگشتوان را زیر پا گرفتن بهتر است از پامال
کردن قبور و فی شرعة الاسلام ومن سنته ان لا یطأ القبور فی نعلیه فانه کان یکره ذلک والمستحب
ان یمشی فی المقابر حافیا ویدعو الله تعالی ویستغفر لهم ورأی رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یمشی فی القبور
فی نعلیه فامره النبی صلی الله علیه وسلم بخلعها یعنی از جمله سنت است که زیر پا کشد گورها را
در نعلین خود زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم مکروه میداشت این را و مستحب است که در گورستان
برهنه پا رود و دعای خیر کند در حق اموات و آمرزش گناهان طلبد در حق ایشان از حق سبحانه
وتعالی و دید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردی را که میرفت در گورستان بنعلین پس حکم فرمود
به کشیدن نعلین از پا و از آن جمله است که بر قبر نه نشیند و تکیه نه نهد بران و نماز نه گزارد

بسوی قبر در صحیح مسلم بروایت ابو مرثد غنوی رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها یعنی منشینید بر گورها که منافی عزت واکرام
مومن است ونماز مگزارید بجانب آن ودر صحیحین بروایت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله
عنها ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لعن الله الیهود والنصاری
اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد یعنی لعنت کند خدای تعالی یهود ونصاری را که ساختند
گورهای پیغمبران خود را مسجد باید دانست که قبور را مسجد ساختن بدو طریق متصور میشود
یکی آنکه سجده جانب قبور نمایند وآن را مقصود از عبادت دانند چنانکه بت پرستان بت را
می پرستند دوم آنکه مقصود ومنظور عبادت او تعالی باشد ولکن اعتقاد دارند که توجه بسوی قبور
ایشان در نماز وعبادت حق موجب قرب ورضای حق تعالی است وموقع عظیم است
نزد او تعالی از جهت اشتمال وی بر عبادت ومبالغه در تعظیم انبیای او واین هر دو وجه
نامرضی ونامشروع است چه اول شرک جلی وکفر است وثانی نیز حرام است از جهت آنکه در وی
نیز اشراک سجده است اگرچه شرک خفی است ویهود ونصاری بطریق لعن متوجه است بالجمله نماز گزاردن
بجانب قبر نبی یا مردی صالح بقصد تبرک وتعظیم حرام است هیچکس را دران خلاف نیست
اما اگر در قرب گور ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی گزارند بی توجه بجانب آن تا برکت
مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان است وبامداد نور روحانیت از روحانیت
ایشان در عبادت کمال وقبول دست دهد پس درین صورت هیچ محذوری لازم نمی آید
باکی نیست هکذا فی ترجمة المشکوة للشیخ المحقق الدهلوی نقلا عن الشیخ ابن الحجر المکی ودر روایت
ابو داود وترمذی ودارمی از ابو سعید ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الارض
کلها مسجد الا المقبرة والحمام یعنی زمین همه بحکم مسجد دارد که نماز در وی جائز است الا [illegible]

مگر مقبره از جهت آنکه غالب آنجا قذارت و احتمال تراب اوست با آنچه جدا می شود از مردها از آنجا
و اگر مکان پاک و نظیف باشد هیچ باکی نیست و کراهیتی نه و بعضی بر آنند که نماز در مقبره مکروه
است مطلقا از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است بالاتفاق و اما حمام از جهت
آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین است و فی المنیة و شرحها یکره ان یکون قبلة المسجد تجاه
الی المخرج ای الخلاء او الی الحمام او الی القبر و فی الخلاصة هذا اذا لم یکن بین المصلی و بین الموضع
حائل کالحائط و ان کان حائط لا یکره انتهی و فی شرح المناسک لملا علی القاری ان کان
بین المصلی و بین القبر حجاب من جدار فلا یکره الصلوة انتهی یعنی نماز بجانب بیت الخلاء و حمام
و قبر در انصورت مکروه است که میان مصلی و این مواضع چیزی از دیوار و مانند آن
حائل و حاجب نباشد و اگر دیواری حائل باشد پس نماز دران مواضع مکروه نیست و
فی جامع الرموز لا یکره فی جهة القبر الا اذا کان بین یدیه بحیث لو صلی صلوة الخاشعین وقع بصره
علیه انتهی یعنی نماز جانب قبر دران صورت مکروه است که در حالت گزاردن نماز بطور
خشوع نگاه مصلی بر قبر واقع شود و اگر قبر موضع نگاه مصلی نباشد پس نماز بجانب قبر مکروه
نیست و فی العینی شرح البخاری لما کانت الیهود و النصاری یسجدون لقبور الانبیاء تعظیما
لشانهم و یجعلونها قبلة یتوجهون فی الصلوة نحوها و اتخذوها اوثانا لعنهم النبی صلی الله علیه وسلم و منع المسلمین
عن ذلک و فی مشکوة المصابیح عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لان یجلس احدکم علی جمرة فتحرق ثیابه فتخلص الی جلده خیر من ان یجلس علی قبر رواه مسلم یعنی
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر آینه اینکه بنشیند یکی از شما بر اخگر سوزان پس بسوزاند
اخگر جامهای او را پس برسد آن اخگر و اثر سوختن وی تا پوست آن بهتر است او را از
نشستن وی بر قبر و در شرح سفر السعادة مذکور است که نهی فرمود پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم از نماز گزاردن در گورستان و در برابر گور و نهی فرمود از خوابیدن و نشستن گور بجدی که بالا
کنند یا بران تکیه نمایند یا بالای آن نشینند و درین باب تشدیدی واقع شده و در حدیث
مسلم و ترمذی و غیرهما آمده که منشینید بر قبور و نه گزارید نماز بسوی آن و از عمرو بن حزم
مروی است که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه تکیه زده ام بر قبری پس
فرمود که ایذا مده صاحب این قبر را قال الشیخ الاجل فی شرح المشکوٰة لعل المراد ان روحه
لا یرضی بالاتکاء علی قبره بل یکره لتضمنه اهانة و استخفافا و در لآلی فاخره مذکور است که مکروه
است نهادن سر بر قبر برای خواب مرویست که ابو مدابه بر قبری خواب کرد پس صاحب
قبر او در خواب دید که می گوید که ایذا دادی مرا امشب قال الطیبی و حکم زیارة القبور و احترام
تنبیه اهلها و الاستقبال و الجلوس و التادب کالحکم کان فی حالة الحیوة انتهی و از انجمله است که از ریدن
و شاشیدن بر قبر یا نزدیک قبر که حرام است اجتناب نماید الغرض هر فعلیکه موجب اهانت مومن
تنبیه باشد حرام است بجا آوردن آن بقبور مومنین عموما و بقبور کاملین خصوصا و از انجمله است که بهنگام
زیارت قبور اولیاء الله رفع درجات قرب در حق مزور و طلب برکت برای ذات خود
تنبیه از خدای تعالی بخواهد و از انجمله است نهادن سبزه و گلهای تازه و خوشبوها بر قبر چه تا وقتیکه
این چیزها تر هستند تسبیح خدا می کنند و میت را راحت و انست بجهت تسبیح حاصل میشود و ثابت
شده که بگذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جانب دو قبر پس فرمود که این هر دو بسبب گناه
کبیره در عذاب قبر گرفتار اند یکی ازان هر دو احتیاط نمی کرد در استنجا و دیگری سخن چینی می نمود
پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاخی از درخت خرما و دو نیمه کرد آنرا و نشانید آنرا
بر هر یک قبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که شاید تخفیف کند حق تعالی عذاب ازین
هر دو قبر تا وقتیکه خشک نشوند این هر دو شاخ فی مائة المسائل نقلا عن المشکوة مر النبی بقبرین

علیه وسلم بقبرین فقال انهما لیعذبان فی کبیر اما احدهما فکان لا یستبری من البول وفی روایة
المسلم لا یستنزه من البول واما الاخر فکان یمشی بالنمیمة ثم اخذ جریدة رطبة فشقها بنصفین
ثم غرز فی کل قبر واحدة قالوا یا رسول الله لم صنعت فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم
ییبسا انتهی ومحقق دهلوی رح افاده فرموده که متمسک کنند باین حدیث در انداختن سبزه
وگل وریحان بر قبور وبعضی از محققان تصریح کرده اند که از حدیث مذکور بدلالت نص
لائح میشود که انداختن اشیای تر وتازه بر قبور موجب تخفیف عذاب اهل قبور می شود چه در
معلق فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عدم تخفیف عذاب را بر یبوست شاخها اشارت است
بانیکه ضد یبوست یعنی رطوبت علت است مر تخفیف عذاب را وموجب ویست چنانچه
در علم اصول فقه مبرهن شده انتهی وفی شرح الصدور قال الخطابی هذا عند اهل العلم محمول علی
ان الاشیاء ما دامت علی اصل خضرتها او خلقتها وطراوتها فانها تسبح حتی یجف رطوبتها او تحول
خضرتها او تقطع عن اصلها وقال غیر الخطابی فاذا خفف عنه بالتسبیح فکیف بقراءة المومن القران
قال وهذا الحدیث اصل غرس الاشجار عند القبور ودر رساله قرامح قوم است که بر کندن
گیاه تازه از قبر مکروه است فی البحر الرائق ناقلا عن الخلاصة ویکره قطع الحطب والحشیش من المقبرة
الا اذا کان یابسا ولا یستحب قطع الحشیش الرطب انتهی وفی العالمگیریة وضع الورد والریاحین علی
القبور حسن علم وشعور میت بزائر وجواب سلام دادن وشناخت گرفتن میت زائر را از کتب فقه
واحادیث متحقق وثابت بالجملة خبردار شدن اموات از زیارت زائران وجواب سلام دادن
شناختن ایشان زائر را اول دلیل است بر آنکه اموات را شعور وسمع حاصل است قال ابن القیم
الاحادیث والاثار تدل علی ان الزائر متی جاء علم به المزور وسمع کلامه وانس به ورد علیه السلام
وهذا عام فی حق الشهداء وغیرهم یعنی احادیث واثار دلالت میکنند بر آنکه هر گاه کسی برای زیارت

قبر باید نیست او را ایشناسد که کلام او می شنود و تهنیت میکرد بوی و جواب سلام او می دهد پس
تخصیص شهیدان ندارد بلکه شامل است غیر ایشان را نیز وقال السبکی واما الادراکات
کالعلم والسماع فلا شک ان ذلک ثابت لهم ولسائر الموتی یعنی شبهه نیست درانکه علم و سماع
ثابت است مر شهیدان را و همه اموات را و جلال الدین سیوطی رح در شرح الصدور بابی
مستقل برای اثبات آن منعقد کرده حیث قال باب زیارة القبور وعلم الموتی بزوارهم
ورویتهم لهم اخرج ابن ابی الدنیا والبیهقی فی الشعب عن ابی هریرة رضی الله عنه قال اذا
مر الرجل بقبر یعرفه فسلم علیه رد علیه السلام وعرفه واذا مر بقبر لا یعرفه فسلم علیه رد علیه السلام
یعرفه یعنی این باب ثابت است در بیان زیارت قبرها و دانستن مردگان زیارت کنندگان را
و دیدن ایشان زائران را روایت کرده ابن ابی الدنیا و بیهقی در شعب الایمان از ابو هریره
رضی الله عنه که گفت چون بگذرد مردی بقبری که می شناخت او را در زندگی پس سلام
دهد بر وی جواب سلام او میدهد صاحب قبر و می شناسد او را و چون بگذرد بقبری
نمی شناخت او را در زندگی پس سلام دهد بر وی جواب سلام میدهد و او را نمی شناسد
واخرج ابن عبد البر فی الاستذکار والتمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد
علیه السلام صححه عبد الحق فی اللآلی الفاخرة فی تذکرة الآخرة التی صنفها الشیخ الاجل مولانا
عزت الله بن الشیخ الاکمل ابی المعالی العثمانی نقلا عن شرح الصدور وفی شرح الصدور واخرج ابن ابی
الدنیا فی کتاب القبور والصابونی فی المائتین عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم ما من عبد یمر بقبر رجل یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام کذا فی خزانة
الروایات وفی احیاء العلوم للامام حجة الاسلام الغزالی قدس سره الازلی وفی شرح الصدور

اخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن ام المومنین عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس عنده الا استانس به ورد علیه حتی یقوم یعنی
نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او مگر آرام میگیرد اهل قبر
بوی و جواب سلام او میدهد تا آنکه ایستاده شود زائر و فی عین العلم الموتی یعلمون زوارهم فیها
یعنی مردها می دانند زیارت کنندگان خود را دران روزها یعنی روز پنجشنبه و جمعه و شنبه و
دوشنبه یعنی درین روزها به نسبت دیگر روز مردگان اعلم زائد بحال زائران رو میدهد
و حضرت مولانا افضل المفسرین خاتم المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در جواب
بعضی استفتاها رقیم فرموده که انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند برین معنی
شرع شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف و اما قواعد فلسفی پس بقای روح
بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک و لذات روحانی مجمع علیه فلاسفه است الا جالینوس
و لهذا او را در فلاسفه نشمرده اند و ظاهر است که بدن دائما در تحلل است و روح را شعور و
ادراک در ترقی سوال اگر شعور و ادراک میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم می شود جواب
ادراک و شعور اهل قبور در بعضی امور زیاده می شود و در بعضی کم تفصیلش آنکه در آنچه تعلق با امور غیبیه
دارد ادراک آنها زیاده است و در آنچه تعلق با امور دنیویه دارد ادراک آنها کم و سببش آنست که التفات و توجه ایشان در
امور غیبیه زیاده است و در امور دنیویه کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الا اصل
ادراک و شعور یکسان است بلکه اگر تامل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و عدم توجه زیاده
و کمی در شعور و ادراک بوقوع می آید چنانچه دقائق علمیه را وکلاء دربار بسیار کم می فهمند و لذت
طعام و کیفیات نغمات و مزامیر را امیرزاده ها خوب ادراک میکنند و علما و فضلا در ادراک
آن چیزها بسیار قاصر اند این همه بسبب قلت توجه و التفات است و کثرت آن هکذا فی الافاق

العزیزیة وطوینا الکشح عن ذکره فی المتن حذرا عن الاطناب روما للایجاز و حضرت مولانا
حسن علی محدث هاشمی قدس سره در بعضی مکاتیب شریف قیم فرموده اند که مرده سخن مردم می شنود
و زائرانچه که بر قبر رفته دعا و کلام بگوید همه می شنوند و اصل درین باب آنست که اموات را
شعور و ادراک باقی است و همین است مذهب اهل سنت و جماعت عند التحقیق خلافا للمعتزلة
و دلائل و براهین آن عقلا و نقلا در کتب کلامیه و احادیث معتبره ثابت انما الخلاف پس باتفاق
اهل ملل و نحل نفس را بعد حدوث بقای است ابدی بحیثیتی که فنا پذیر نیست بنا علیه
نفس را تعلق خاص با جزای بدن بعد مفارقت از وی و تغیر کیفیت او باقی می ماند که بدان علم و
شعور زائرین قبر و احوال ایشان وارد و ارواح اولیاء و کمل که در حیات ایشان را بسبب
کسب علوم و حصول ملکات ادراک و تصور بود بجهت رفع جلباب بدن زیاده ازان میشود
و حواس و قوی که در حالت حیات بتوسط انها سائر محسوسات حاصل میشد الان نیز
بلا فرق بلکه بطور قوت و غلبه موجود اند چه نسمه یعنی باجزای لطیفه بدن که مرکب و محل آنها
و تا بود نفس باقی و نفس را خصوصیتی معنوی و تعلقی خاص بعد مفارقت بوی متحقق است
همان حواس و قوی واقع شد بالجمله ادراکات عقلیه و حسیه بعد مفارقت و بقای اجزای
لطیفه بدن بدستور قدیم مشاهد و محسوس هستند بلکه زیاده تر یافته می شوند و همین معنی
حضرت شیخ اجل مسند الوقت شاه ولی الله المحدث الدهلوی قدس سره بطریق اتم در
کتاب سطعات اشاره فرموده چون نفوس بشریه بموت طبیعی بمیرند از روح طبیعی
قدریکه مطیه آنها تواند بود با خود ها می گیرند در عالم برزخ می باشند بالبقیة از علوم
و ملکات و آنها مانند سواری باشند که اسپ او را از وی گرفته باشند یا مانند
کاتبی که دست او را بریده اند الغرض همین شخص ثانی است بعینه و صنیعه الا الهی

اسلام فیقول تفصیل له فیکون القول الثابت هو قوله ربی الله آه انتهی وفی شرح المسیح المسالة النجاسة فی معنی الآیة الثبوت والثبات اللزوم والقیام علی حال لا یتغیر ولا یزول عنها والتثبیت جعل الله الشخص ثابتا فقوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا ای یجعل المومنین ثابتین قائمین علی القول الثابت وهو کلمة الشهادتین فی الحیوة الدنیا یعنی عند الموت ومعاینة ملک الموت وفی الآخرة یعنی فی القبر عند سوال الملکین وقیل فی القیمة وقال بعض العلماء التثبیت یکون فی ثلثة احوال عند معاینة ملک الموت وعند سوال القبر وعند المحاسبة فی القیمة اما الاول فعلی ثلثة اوجه احدها العصمة من الکفر والثانی تبشیر الملائکة بالرحمة والثالث الارادة مقعده من الجنة واما الثانی فعلی ثلثة اوجه احدها تلقین الصواب للجیب والثانی زوال الخوف والهیبة والثالث ارادة مکانه فی الجنة واما الثالث فعلی ثلثة اوجه احدها تلقین الحجة عما یسئل والثانی تسهیل الحساب والثالث تجاوز الزلل والذنوب وقیل التثبیت علی اربعة اوجه والرابع عند الصراط انتهی توضیح مقام آنکه از جمله آیات داله بر عذاب قبر قول او تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ویضل الله الظالمین ویفعل الله ما یشاء یعنی ثابت میکرداند واستوار میسازد خدا مسلمانان را بسخن راست و درست ومحکم که بحجت قاطع وبرهان ساطع نزد ایشان ثابت ومحقق شده ودر دلهای ایشان بمرتبه متمکن و راسخ گشته که تشکیکات مشککین را دران دخلی نمانده ومراد از قول ثابت کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدا آن را ثابت میدارد مومنان را در زندگانی دنیا تا در وقت ابتلا وافتتان صبوری ورزند واز جاده مستقیمه توحید نه لغزند چون زکریا ویحیی وجرجیس علیهم السلام وچون مهاجران خندق وکسانیکه استخوانها وگوشتهای ایشان بمنشارها وشانه های آهنی پاره پاره شده وبعضی گویند که ثبات دهد مومنان را در زندگانی دنیا یعنی وقت مرگ تا ختم حیات ایشان

ثبت الله [illegible]

یکیا باشند و ثابت دار ایشان را در آخرت یعنی در قبر که اول منزل است از منازل آخرت تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب رود بدون ترد و بعضی مراد از حیوة دنیا قبر است بجهت قرب او بدنیا و از آخرت وقت بعث که مرده از قبور بیرون آیند و بعضی گویند که مراد از آخرت موقف سوال است و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که هرکه مداومت کند بر کلمه شهادت در زندگانی دنیا ثابت دارد او را خدا تعالی بران کلمه در قبر و دنیا مورد داوراکرم و امام فخرالدین رازی دلیل عقلی برای تثبیت مذکور افاده فرموده تقریرش آنکه هرکه بر کار مواظبت و مداومت نماید آن کار ثابت و راسخ میگردد و در کدامی وقت زائل نخواهد شد پس هرگاه بنده مومن بر کلمه توحید مواظبت خواهد نمود از کیفیات نفسانیه راسخه که ملکه عبارت ازان است خواهد شد یقیناً آن کلمه همه وقت خصوصاً در وقت مرگ و سوال منکر و نکیر در نفس متمکن و راسخ خواهد ماند و از دل و زبان مومن جاری خواهد شد و بنده مومن بقول حق گویا خواهد گشت و گمراه می سازد خدا ستمکاران را که حق را گذاشته در تیه باطل حیران شده و از نعمت توحید محروم ماندند و بنجاست شرک بیالودند پس اوشان بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در قبر و نه وقت مرگ و نه وقت بعث و نه در موقف سوال میکند خدا آنچه میخواهد یعنی مومنان را بر کلمه حق ثابت می دارد و ظالمان را گمراه می سازد و حکیم علی الاطلاق است حکمت ازلی او هرچه تقاضا میکند همان ظاهر می شود و بعضی مفسران آیه کریمه را چنان تفسیر نموده اند که عنایت میکند خدا مسلمانان را ثواب و کرامت بسبب کلمه توحید که در دنیا و آخرت بران مواظبت و مزاولت نموده اند و محروم میدارد ظالمان را از نعمت ثواب و کرامت و درین تفسیر چند شبه است ظاهر چه لازم می آید که در آخرت نیز مومنان تکلیف اعمال باشند امر کما مر و بعضی باین عنوان تفسیر کرده اند که عطا میکند حق سبحانه و تعالی مسلمانان را

سبب غفلت

ثواب و کرامت در دنیا و آخرت بسبب کلمهٔ توحید بر این تقسیم لازم می آید که دنیا نیز دار ثواب
باشد و این باطل ست و مجروح میکند این را آیهٔ کریمه من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو
مومن فلنحیینه حیوة طیبة یعنی هر که عمل نیک کرد مرد باشد یا زن و او مسلمان است پس آینه
زنده کنیمش زندگانی پاک یعنی در دنیا نعمت دهیم چه این آیت دلالت صریح دارد بر حصول
ثواب در دنیا نیز فتامل و باید دانست که مختار متکلمین و محدثین اینست که آیهٔ مذکوره دلالت
میکند بر عذاب قبر زیرا که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت نازل شده است در عذاب قبر چون گفته می شود میت را کیست پروردگار تو و چیست
دین تو و کیست پیغمبر تو پس میگوید وی که پروردگار من خداست و دین من اسلام است
و پیغمبر من محمد است و درینجا بحثی ست جواب طلب تقریرش آنکه آیهٔ یثبت الله الذین آمنوا
بالقول الثابت دلالت نمیکند بر عذاب قبر بلکه دال ست بر تنعم قبر لکن اگر منضم شود بآیهٔ
مذکوره قول او تعالی ویضل الله الظالمین البته عذاب قبر ثابت خواهد شد و در حدیث
مذکوره آن قول مروی نشده و تقریر جواب آنکه مراد از عذاب قبر در حدیث مذکور معنی عام
ست که شامل ست همه احوال قبر را از سوال و عذاب و تنعم پس آیهٔ کریمه مشتمل است بر
جمیع حالات قبر تفصیل این اجمال آنکه اولا میت را از امور مذکوره سوال می شود اگر
میت مومن ست او را نعمت تثبیت عنایت می شود و اگر کافر ست وی را تضلیل نصیب میکرده
پس کریمه یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت بر تنعم قبر میکند و کریمه ویضل الله الظالمین
دال ست بر عذاب قبر و در شرح مصابیح مرقوم ست که مومن را در سه وقت تثبیت عطا
میشود اول وقت مشاهدهٔ ملک الموت علیه السلام و درین وقت بسه طریق تثبیت دست میدهد
۱ محفوظ ماندن از کفر و ضلالت ۲ مژده دادن ملائکه برحمت ۳ دیدن مکان در بهشت

دوم وقت سوال در قبر و درین وقت نیز تثبیت بسته صورت تحمل می شود و تلقین جواب
با جواب ۲ زایل شدن ترس ۳ دیدن مکان در جنت سوم وقت محاسبه در قیامت
و درین وقت نیز تثبیت بسته طور عنایت میکرد و تلقین حجت ۲ از هیبت ۲ آسان
حساب ۳ در گذشتن از گناهان و بعضی گویند که تثبیت در چهار وقت نصیب می شود
وقت مذکور شده اند و وقت چهارم آنست که بهنگام گذشتن بر صراط که تاریکی بیتاب
آنجا خواهد شد در روشنی باسایش تمام مرور نظهور انجامد فاحفظ ومنها قوله تعالی
ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون قال البغوی فی معالم
التنزیل هذه الآیة نزلت فی قتلی بدر وکانوا اربعة عشر ستة من المهاجرین وثمانیة من
الانصار قال الحسن الشهداء احیاء عند ربهم تعرض ارزاقهم علی ارواحهم فیصل الیهم الروح و
الفرح کما تعرض النار علی ارواح فرعون غدوة وعشیة فیصل الیهم الوجع انتهی قال القرطبی
لئن غیبت فی الله اشباحهم لقد لقیت بالله ارواحهم ومن کان فینا ولقد کان تبارة ثم
هم فی ظلال الانس مبسطهم جماله مرة ویستغرقهم جلاله اخری وقال جعفر الصادق علیه السلام
الشهداء قتلوا فی ذات الله واستوجبوا الثواب عند الله فهم احیاء ۔ مرزوقون شهداء ۔ فرحون
والذین قتلوا اهواءهم صاروا بالهوی قتلی وقلوبهم احیاء ۔ وقد سکنت حرکاتهم بقوا بین
یدی ملیکهم فهم خدام فقلوبهم هم اولیاء الله واحیاء ۔ و فی التفسیر النیسابوری ذهب
کثیر من المحققین الی ان الشهداء احیاء فی الحال لکن بحیوة روحانیة وان ارواحهم ترکع وتسجد تحت
العرش الی یوم القیمة وذلک لان الانسان لیس عبارة عن هذه البنیة بل هو امر مغایر
للبدن ثم ذلک الشیء المغایر لهذا البدن المحسوس سواء کان جسما مخصوصا ساریا او جوهرا
مجردا لا یبعد بان ینفصل بعد موت البدن حیا او اماته الله فیعید حیا وبهذا ثبت عذاب

القبر وثوابه ومن تامل في الامور الواردة عليه وجد احوال النفس مضادة لاحوال البدن ووجد قوة
احدهما مقتضية لضعف الآخر فالبدن ينبعث وقت النوم وتقوى النفس على مشاهدة المغيبات
واذا اعرضت النفس عن الطعام والشراب واقبلت على مطالعة العالم العلوي ادت سرورها
وابتهاجها وانطبعت فيها الجلايا القدسية واكثر ارباب الشرع على انهم احياء في الحال بحسب جسدانيته
ثم منهم من قال انه تعالى يرفع اجسادهم الى السموات او الى قناديل تحت العرش ويوصل انواع
السعادات والكرامات اليها ومنهم من قال تركها في الارض ويحييها ويوصل هذه السعادات اليها
ومن الناس من طعن في هذا القول وقال ان تجويز كون البدن الملقى في التراب حيا متنعما فاعما
عاقلا نوع من السفسطة والحق في هذه المسئلة عندي خلاف ما يقوله اهل التناسخ من ان النفس بعد موت
بدنها تقبل على بدن آخر وتعرض عن البدن الاول بالكلية وخلاف ما يقوله الفلاسفة
من ان النفس تنقطع علاقتها عن البدن مطلقا وانما تتلذذ وتتالم هي بما اكتسبت من المعارف الحقة
والاخلاق الفاضلة او العقائد الباطلة والملكات الذميمة والذي اقوله ان النفس تبقى لها
علاقة مع بدنها لا بالتحريك واكتساب الاعمال ولكن بالتلذذ والتالم والتحقيق فيه ان النفس في
هذا جعلت متصرفة في البدن لاجل اكتساب الاعمال والملكات وان تفتقر الى تحريك الاعضاء
واعمال الجوارح والآلات وبعد الموت تجعل متصرفة فيه من الجزاء والحساب فكيف ينبغي ان
يقاس احدهما على الاخرى فلعله يكفي بعد الموت ان يكون لها علاقة التلذذ والتالم والادراك
فقط الى ان تقوم القيامة الكبرى وهذا القدر لا ينافي كون البدن مشاهدا في القبر من غير تحرك
ولا احساس ونطق انتهى وقال ابو حيان في تفسيره اختلف الناس في هذه الحيوة فقال قوم
معناها بقاء ارواحهم دون اجسادهم لانا نشاهد فسادها وفناءها وذهب آخرون الى ان
الشهداء احياء الاجساد والارواح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا به فنحن نراهم على صفة الاموات

وہم احیاء کما قال اللہ تعالیٰ وتری الجبال تحسبہا جامدۃ وہی تمر مر السحاب کما تری النائم علی
ہیئۃ وہو یری فی منامہ ما یتنعم او یتألم عنہ غفلت ولذلک قال اللہ تعالیٰ بل احیاء ولکن لا تشعرون
فنبہ بقولہ ذلک خطاباً بالمؤمنین علی انہم لا یدرکون ہذہ الحیوۃ بالمشاہدۃ والحس وبہذا تمیز
الشہداء عن غیرہم ولو کان المراد حیوۃ الروح فقط لم یحصل لہم تمیز عن غیرہم لمشارکۃ سائر
الاموات لہم فی ذلک اذ المؤمنون یعلمون حیوۃ کل الارواح فلم یکن لقولہ تعالیٰ ولکن لا تشعرون
معنی انتہی وفی انوار التنزیل وہو تنبیہ علی ان حیوتہم لیست بالجسد ولا من جنس ما یحس بہ من الحیوانات
وانما ہی امر لا یدرک بالعقل بل بالوحی وفیہا دلالۃ علی ان الارواح جواہر قائمۃ بانفسہا
مغایرۃ لما یحس من البدن تبقی بعد الموت دراکۃ وعلیہ جمہور الصحابۃ والتابعین وبہ نطقت الآیات
والسنن وعلی ہذا تخصیص الشہداء لاختصاصہم بالقرب من اللہ تعالیٰ ومزید البہجۃ والکرامۃ انتہی
وقال المحقق الشیخ قدس سرہ انہ تعالیٰ لما اثبت حیوۃ الشہداء ولا شک ان حیوتہم لیست بہذا الجسد لانہ
مضمحل فلا بد ان یکون حیوتہم بوجہ آخر غیر روحانی ولذا استدرک بقولہ ولکن لا تشعرون
لان شعورہم لیس الا بالحیوۃ الجسدانیۃ وتلک الحیوۃ لیست بہذا الجسد انتہی یعنی واز جملۂ آیہا
بنعیم قرآن کریم ہست ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللہ اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون
ای ومگوئید مر کسی را کہ کشتہ شود در راہ خدا کہ ایشان مردگانند بلکہ ایشان زندگان اند
در حضرت ما ولکن شما آگاہ نمیشوید یعنی نمی دانید کیفیت آن حیات را زیرا کہ ادراک آن بعقل متصور
نیست مرویست کہ صحابہ رضی اللہ عنہم بعد از جنگ بدر ذکر شہداء میکردند وبعضی از سبیل تحسر
می گفتند کہ بیچارہ فلان در روز بدر جان شیرین داد واز نعمت حیات ولذت نعیم دنیا
محروم شد حق سبحانہ فرمود کہ ایشان را مردہ مخوانید کذا فی التفسیر الحسینی ودر تفسیر
معتبرہ مرقوم ہست کہ آیہ کریمہ در حق شہداء بدر نازل شدہ و ایشان چہاردہ کس بودند

هشش از مهاجرین و هشت از انصار رضوان الله علیهم اجمعین و مختار ضحاک آنست که آیه مذکوره
در حق شهدای بیر معونه نزول یافته و به ثبوت رسیده که پیش کرده می شود رزقها بر ارواح
شهدا پس میرسد ایشان را راحت و فرحت همچنانکه پیش کرده می شود آتش دوزخ بر ارواح
فرعونیان صبح و شام پس میرسد او شان را درد و حزن و از قشیری مروی است که ایمان
شهداء در راه خدا فنا شدند و ارواح شان نزد خدای تعالی باقی اند و هر که فانی شود در راه
خدا همیشه باقی ماند نزدیک خدا او شان در سایهٔ انسیت و محبت آرام و آسایش می کنند و در
دریای صفات جمالیه و جلالیه مستغرق میشوند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است
که شهداء در راه خدا یعنی در جهاد شهید شدند و مستحق ثواب گردیدند پس او شان زنده اند شادان
و فرحان و روزی داده می شوند از میوه های جنت و کسانیکه مجاهده نفس کردند دلهای
شان زنده اند و فعال و حرکات ایشان منقطع و پیش سلطان حقیقی حاضر و خوش است
حال شان لویشان اولیاء الله اند و بروایت ابوهریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم که روز قیامت شهدا بر منبرهای یاقوت نورانی که بر توده مشک نهاده شوند
به نشینند پس حق سبحانه و تعالی از او شان ارشاد فرماید که آیا وعده انعام و اکرام وفا
نکردم جواب دهند که خداوندا وعده وفا کردی مگر یک آرزو باقی است که باز ما را در دنیا
تا بار دوم در راه تو شهید شویم و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که هر آینه دوست میدارم
که شهید شوم باز زنده گردانیده شوم باز شهید شوم باز زنده گردانیده شوم باز شهید شوم باز
زنده گردانیده شوم سه بار این کلمه را فرمود و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که هر که بر شهداء
بگذرد و بر ایشان سلام فرستد سلام فرستند ایشان بر وی تا روز قیامت بر لبیب
پوشیده نماند که درین تصریح است بر شنیدن اموات کلام احیا را و جواب سلام دادن ایشان و در

و در شنیدن رد سلام از قبر سید الشهداء و شهدای دیگر که در احد اند از سلف آثار و اخبار بسیار
آمده است و فی التفسیر العزیزی یعنی و مگوئید در حق کسی که کشته شود در راه خدا و از جمله ایشان
باشد در جهاد که ایشان مرده اند زیرا که چون آدمی میمیرد روح او از بدن او جدا می شود
پس موت یعنی عدم حس و حرکت و عدم ادراک و شعور جسد را بجدائی روح رو میدهد و روح را
اصلا تغیر نمیشود چنانچه عاقل قوی بود حالا هم است و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد
بلکه صاف تر و روشن تر زیرا که تدبیر بدن و توجه با مور سفلانیه او را از صفای ادراک مانع
میشد و چون از بدن جدا شد آن مانع مرتفع گشت پس ارواح را مطلقا خواه روح
شهید باشد یا روح عامه مومنین یا روح کافر و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مرده
صفت بدن است که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلق روح با وی از وی
ظاهر میشوند حالا نمی شوند آری روح را بدو معنی موت لاحق میشود اول آنکه بعد از
مفارقت بدن از ترقی باز میماند و تا وقتیکه با بدن متعلق بود میدان ترقی بر روح او فراخ
بود دوم آنکه بعضی تمتعات و تلذذات مثل اکل و شرب و سیر و دور که بواسطه بدن بآنها
خو گرفته بود از دست او میروند لهذا او را نیز در شرع حکم موت میفرمایند اما درین امور
فقط مثلا میگویند که عمل نیک و بد او ختم شد و خاتمه کار او برین عمل شد و بر سعادت یا شقاوت
مرد و من بعد او را تدارک مافات متصور نماند و نیز میگویند که مال او میراث وارثان گشت که
حالا او را کاری بمال اینجا نماند و زن او فارغ از نکاح گشت اگر بعد انقضای مدت با دیگری نکاح
کند جائز است زیرا که علاقه که با این زن داشت و بآن متمتع بود موقوف برین جسد بود و آن
جسد از وی جدا شد مانند آنکه چون سوار اسپ خود را فروخت دیگر او را حاجت زین و توبره
ولگام نماند و سوداگر چون دکانداری موقوف کرد دیگر افزونی مال او را ممکن نیست همان

ارواح را اصلا تغیر نمیشود

اندوختهٔ خودش با اوست لکن موت ارواح باین دو معنی هم در غیر شهیدان راه نداست
اما شهیدان راه خدا را در حقیقت دو معنی هم نیست بلکه ایشان زنده کانند زیرا که دائما در تزیّد
و تضاعف اجر و ثواب اند و عمل ایشان که بران مرده اند دوران جاری داده حکم عمل
دائمی ایشان گرفته که گویا هنوز کرده میروند در حدیث صحیحین وارد است که کل ابن آدم
یختم علی عمله اذا مات الا المجاهد فی سبیل الله فانه ینمی له عمله الی یوم القیمة یعنی هر آدمی چون بمیرد
بر عمل او مهر ختم می نهند مگر کسیکه در جهاد راه خدا مرده باشد که عمل او جاری است
تا روز قیامت گویا جهاد میکند و همچنین تمتعات و تلذذات جسدانیه نیز از ایشان موقوف
نشده بلکه ایشان را بمجرد مفارقت ارواح از ابدان در ابدان دیگر متعلق ساخته اند تا بواسطهٔ
آن ابدان تمتعات و تلذذات جسدانیه بردارند امام مالک در موطا و امام احمد و ترمذی
و نسائی و ابن ماجه بروایت کعب بن مالک آورده اند که آنحضرت علیه السلام فرموده اند که ارواح
شهیدان را در شکم جانوران سبز رنگ مثل طوطیان و سبزک ها می اندازند و ایشانرا
پروانگی میدهند که از هر چمن و هر درخت بهشت شکم سیر خورده بیایند و از نهرهای بهشت
هرچه خواهند از شراب و آب و شیر و شهد بنوشند و آشیانهٔ ایشان قندیلها است
که معلق است بعرش و دران استراحت میکنند و اصل این حدیث متواتر است و در صحیحین نیز موجود
آری ارواح از تمتعات این جهان و تکلیفات دنیا دور افتاده اند اما تمتعات جسدانیه
بی تکلیفات دارند و اصلا روی غم و الم نمی بینند پس در حقیقت حیات ایشان اتم از حیات
دنیوی است و لکن شما شعور ندارید که ایشان هنوز در ترقی اعمال و در تمتعات و تلذذات
بدنی با شما شریک اند بلکه از شما زیاده تر و افزون تر باین جهت که آن ابدان ایشان
از نظر شما غائب و در عالمی دیگر و رای عالم شما رزق ایشان و سیر و دور ایشان

مقرر است مانند کسیکه در ولایت میخورد و سیر شکوفه و گلزار می نماید و اهل هندوستان
چون او را نه بینند مرده انگارند و نیز باین جهت ابدان گذشته آنها را بدست خود
گور می کنند و بی روح میدانند و باز اثر حیات ارواح آنها و درین ابدان هیچ ظاهر
نمی شود اگرچه بطریق خرق عادت از تلف و پوسیدگی محفوظ مانند مثل کسیکه خانه
شخصی را ویران و خالی دیده حکم بموت او کند انتهی وفی بعض الرسائل العزیزیه ارواح را
بعد موت فنا نیست بلکه انقطاع تعلق از بدن است لکن ارواح عامه امتیان قدر بقا حیات
روح است و شهدا را او را و را زاید بر این بقا عنایت می شود که حاصل از تعلق به بدن
دنیوی نیز همان و امر بود اول ترقی در آخرت بحدیث صحیح که ینمی له عمله الی یوم القیمه و دوم
رزق بتوسط بدن دیگر اخروی که ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تعلق فی ثمار الجنه تاوی
الی قنادیل المعلقة تحت العرش و بعض قرائت در سوره بقره و در سوره آل عمران اشارات
صریح باین دو وجه است و انبیا را عرض احوال امت و توجه باصلاح امور ایشان زیاده تر
از حیات است باقی مجرد شعور بعض احوال و تلذذ و تالم لازم بقاء روح است که لطیفه
دراکه همانست و حیات باین معنی مشترک است در مومنین و کفار زیرا که ارواح همه باقی است
و شعور و ادراک که ذاتی او است منسلخ نشد انتهی و اما الاحادیث المثبته لتعذیب القبر و
تنعیمه فکثیره و نحن نذکر منها الاحادیث الثلثه الصحیحه الحدیث الاول روی البخاری و مسلم عن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولی عنه
اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم اتاه ملکان فیقعدانه فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل لعنی
لمحمد صلی الله علیه وسلم فاما المومن فیقول اشهد انه عبد الله و رسوله فیقال له انظر الی مقعدک
من النار قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة فیراهما جمیعا و اما المنافق والکافر فیقال له ما کنت

ارواح بعد موت فنا نیست

در بعض و شعور و تنعیم و تعذیب ... لازم بقاء روح است

احادیث اثبات عذاب قبر الاول

تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول ما یقول الناس فیقال لا دریت ولا تلیت
ویضرب بمطارق من حدید ضربة فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین یعنی فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم که چون نهاده شود بنده در گور و بگردند از وی یاران وی بدرستیکه وی بتحقیق
می شنود کوفتن نعال ایشان یعنی آواز پای ایشان که بر زمین میروند بیایند او را دو فرشته پس
می نشانند او را پس میگویند آن دو فرشته چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم واین اشارت یا از جهت شهرت امر حضرت او را دست ور از دهان ما یا بابن طریق
که در قبر مثالی از حضرت وی حاضر میساخته باشند تا بمشاهده جمال جهان افزای او عقده
اشکال که در کار افتاده گشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد
پس اما مومن پس میگوید گواهی میدهم که وی بنده خاص خدا و فرستاده بحق اوست پس گفته می شود مر مومن را که
نگاه کن بجای نشست خود که از آتش دوزخ که برای تو آماده ساخته بودند بتحقیق بدل کرد خدا برای تو آنجا
نشست تو که در دوزخ بود بجای نشست از بهشت پس می بیند آن مومن دو جا را که یکی از دوزخ است و دیگر از بهشت
وحکمت درین آنست که فرح و سرور بیشتر آید یکی بجهت خیال نشستن آن بادیه دوزخ و دیگر بجهت یافتن آن جنة
و کافر را حال برعکس این خواهد بود و اما منافق و کافر پس گفته میشود هر یک را که چه میگفتی تو در حق این مرد یعنی آنحضرت پس میگوید منافق
و کافر نمیدانم بودم من که میگفتم در شان او آنچه میگفتند مردم و دریافتم حقیقت حال را پس گفته میشود مر او را در نیافتی بعقل خود
و نخواندی تو قرآن را و زده میشود هر یک منافق و کافر بمطرقه ها از آهن زدنی عظیم پس فریاد میکنند فریاد کردنی که می شنوند آن را هر
نزدیک او بغیر آدمی و پری یعنی ایشان نمی شنوند تا قاعده ایمان بالغیب و تکلیف بحال ماند و الا این بغیب نباشد ضرور و عیان
نگردد و موجب انقطاع سلسله معیشت نگردد کذا فی ترجمة المشکوة و افاد ملا علی القاری رح فی مرقات المفاتیح
شرح مشکوة المصابیح قیل یسمع صوت نعالهم لو کان حیا فان جسده قبل ان یاتیه الملک فیقعده
میت لا حس له بشیئ وهو ضعیف اذ ثبت بالاحادیث ان المیت یعلم من یغسله و من یحمل.

علیه من بحیاة ومن یدفنه قال ابن الملک فیه دلالة علی حیوة المیت فی القبر لان الاحساس بدون
الحیات ممتنع عادة انتهی وفی شرح المصابیح قال بعضهم ان الاموات یؤذیهم صوت النعال قال
العلماء ذلک دلیل علی ان المیت یسمع فی القبر ما یقال من الکلام و یقرء من القرآن انتهی توضیح
مقام آنکه منکران سمع اموات در قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لیسمع قرع نعالهم تاویل کرده
که خلاف ظاهر و بعید از صواب است اختیار نموده اند بیانش آنکه اگر میت زنده می بود آواز
کوفتن نعلها می شنید چه بدن میت پیش از آنکه بیاید نزد او فرشته پس نشانند او را احیا
و احساس نمی دارد پوشیده نماند که این تاویل ضعیف است چرا که الفاظ حدیث ازان ابا
دارد چه تقدیر نمودن لو کان حیا بدون قرینه صارفه از درجه صحت بعید است بلکه رد می
کند این تاویل را آنچه از احادیث صحیحه به ثبوت پیوسته که میت می شناسد کسی را که کفن
میپوشانند او را و نماز جنازه او می گزارد و کسیکه بر میدارد جنازه او را و دفن می کند او را
و گفت ابن ملک که درین حدیث دلالت صریح است بر آنکه میت در قبر زنده است زیرا که
ادراک بغیر زندگی محال است بحسب عادت و بعضی گویند که ایذا رسیده باموات را از آواز های
نعال و مختار اکثر علما آنست که این حدیث دلالت میکند بر آنکه میت می شنود کلام
و قرائت قرآن را و بعضی قاصرین ازان حدیث جواب داده اند باین طریق که شنیدن
میت آواز نعال را مخصوص است بوقت نهادن میت در قبر از برای مقدمه سوال پس
سمع اموات در همه اوقات ثابت نشد مع ان المطلوب سمع المیت مطلقا مع غض النظر
عن خصوصیة وقت دون وقت و محققان تعسف کرده اند این جواب را باین عنوان که تخصیص مذکور خلاف ظاهر است و دلیل
بر آن تمام نیست ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه حالت مذکوره حاصل است میت را در قبر فالتخصیص بلا قرینه داعیه مما لا
یسمع و این تمام و فی شرح التقدیر بر منکران سمع اموات بحدیث مذکور اشکال آورده و جواب از طرف

ایشان به تخصیص مذکور بلفظ اللهم افاده نمود و نیک ظاهر ست که این لفظ دلالت میکند بر ضعف
جواب هکذا فی الطریقة الوسطی و قال مولانا علی القاری فی المرقاة و یشکل علیهم خبر مسلم ان المیت
لیسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة للسؤال
جمعا بینه و بین الآیتین فانهما یفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لافادة
فقد سماعهم و هو کما تری فیه نقص لا یحصل به جمع مع ان ما ورد من السلام علی الموتی یرد علی
التخصیص باول احوال الدفن انتهی و کنه سخن درین مقام آنست که تنعیم و تعذیب قبر و احیاء
موتی در قبور و سوال و جواب و فتح دریچه بهشت برای ترویح و تفریح با حیان و کشادن
دریچه دوزخ برای ایلام و تعذیب عاصیان و کافران که در کتب عقائد و احادیث مبین
و مبرهن شده مبنی ست بر اعادهٔ روح بجسد و بقاء تعلق آن باجزاء لطیفه بدن که عبارت
ست از نسمه و ظاهر ست که استدامت استراحت در حق مغفوران و دوام عذاب برای مقهوران
تا بعث و نشر که مشهور و متواتر ست بدون بقاء روح و تعلق خاص آن باجزای بدن
صورتی ندارد و نیز مناط شناختن اموات زائران را و شنیدن کلام و سلام احیاء
و جواب دادن ایشان که بمرتبه تواتر معنوی رسیده همان تعلق خاص ست پس تخصیص
شنیدن میت آواز نعال را بوقت نهادن در قبر اقتضا می کند که همه امور مذکوره از
شناختن و شنیدن و جواب دادن و معذب شدن و منعم بودن مخصوص بوقت وضع میت
در قبر باشد اذ لا قائل بالفصل فعلیک بالانصاف و التجنب عن الاعتساف و یعضده
ما قال ابن عبد البر احادیث السؤال و عرض المقعد و عذاب القبر و نعیمه و زیارة القبور و رد السلام
علیها و خطابهم مخاطبة الحاضر العاقل واضح علی بقاء التعلق الخاص بین الروح و الجسد الی یوم
الحشر انتهی و فی شرح الفقه الاکبر للملا علی القاری علیه رحمة الباری اعلم ان الروح

لها بالبدن خمسة انواع من التعلق متغايرة الاحکام الاول تعلقها به فی بطن الام جنینا الثانی تعلقها
به بعد خروجه الی وجه الارض الثالث تعلقها به فی حال النوم فلها به تعلق من وجه ومفارقة
من وجه الرابع تعلقها به فی البرزخ فانها وان فارقته وتجردت عنه لکنها لم تفارقه کلیتا بحیث
لا یبقی لها الیه التفات البتة فانه ورد ردها الیه وقت سلام المسلم علیه وورد انه یسمع خفق
نعالهم حین یولون عنه وهذا الرد اعادة خاصة لا توجب حیوة البدن قبل یوم القیمة الخامس
تعلقها به یوم بعث الاجساد وهو اکمل انواع تعلقها اذ لا یقبل البدن معه موتا ولا نوما ولا
شیئا من الفساد انتهی یعنی تعلق روح با بدن پنج گونه است اول روح را تعلق است با بدن
در حالت بودن بچه در شکم مادر دوم روح را تعلق است با بدن بعد پیدا شدن او و
بیرون آمدن وی از شکم سوم روح را تعلق است با بدن در حالت خواب پس درین حالت
او را به بعضی اعتبار تعلق است به بدن و به بعضی اعتبار مفارقت است ازان چهارم روح
را تعلق است با بدن در عالم برزخ بعد مفارقت روح از بدن چه درین صورت اگرچه او را
به بعض اعتبار از بدن تجردی حاصل شد لکن بهمه وجوه روح را فرقت تام از بدن رو
نداده زیرا که لفظ احادیث صحیحه ثابت شده است که وقت سلام کردن مسلمان بر میت روح
وی سوی بدن متوجه می شود و نیز وارد شده که میت میشنود آواز کوفتن نعال مردم
بگردند ازوی یاران او بعد دفن کردن و این متوجه شدن روح سوی بدن اعاده
خاص است که ازان لازم نمی آید زنده شدن بدن پیش از روز قیامت پنجم روح را تعلق
است با بدن روز قیامت که ابدان مبعوث خواهند شد و این نوع تعلق کامل ترین انواع
است که درین وقت بدن را نه موت لاحق می شود و نه خواب و نه چیزی دیگر که موجب فساد
بدن شود باشد و در مدارج النبوة مرقوم است که میان قبور سایر مؤمنین ارواح ایشان نسبتی

است خاص تمرکه بدان اثران امی شناسند بدلیل استحباب زیارت قبور در جمیع اوقات
واحادیث کثیره دلالت دارند برانکه اہل قبور را ادراک وسماع حاصل ہست وشک نیست
که سمع از اعراض ہست که مشروط اند بحیات پس ہمہ حی اند ولکن حیات ایشان در مرتبه
کمتر ہست از حیات شہدا وحیات شہدا کمتر ہست از حیات انبیا ودر رساله ہاشمیه مذکور ہست که در
میت جسمی ہست مثالی که برای وسعت علم وشعور وتفنن تصرفات اقتضائی دارد ودر
جسمی شہادی که تغذیه وتنمیه وتولید وسمع بحاسه سامعه مانند آن از مقتضیات اوست پس
ہریک از جسم مثالی وشہادی بخصوصیتہا امتیازی کامل دارد ولکن اصل حیات که قدر مشترک
ہست مابین ہردو جسم وجنس حواس وادراک را علی السویه میخواہد در ہردو جا متحقق انتہی
وسابقا براہان عقلی ونقلی واجماع فلاسفه واتفاق کافه اہل سنت وجماعت برادراک و
شعور وسمع میت نقل کردیم پس از جمیع ماسبق ولحق لائح شد که شنیدن میت خفق
نعال را اصلا مخالف قیاس صائب وخلاف عقل سلیم نیست تاکسی فلسفی مزاج توہم کند که انچه
خلاف قیاس ثابت می شود از خصوص موضع ثبوت تجاوز نمی کند بلکه برہمان موضع مقصور می
ماند وبما تلونا علیک لمع عند البصیر الحذق ان ما قال بعض حمته عش الجہل والغوایة ان الاستدلال
المراد به المولوی محمد حسن المراد آبادی
بقوله علیه السلام ان العبد اذا وضع فی قبره وتولی عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالہم الحدیث علی
سماع المیت لیس بمستقیم لانه ورد عند عذاب القبر وح توضع فیه الحیوة علی قول العامة وبو ثبت
سماع المیت خفق النعال عند وضع الحیوة فی المیت لا یوجب ثبوته عموما بوجہین الاول ان سماع
المیت خفق نعال صحابه خاصة ذلک الوقت لانه مقدمة السؤال فلا یصح القیاس علی ذلک الوقت
لمزید وصف فی المقیس علیه والثانی ان ثبوت ذلک السماع علی خلاف القیاس وما ورد علی
خلاف القیاس یقتصر فی محله ولا یتجاوز عنه تم ملفظه لیس مما یسمع بالقبول کما لا یخفی علی ارباب العقول

وامّا زعم ان استنباط سماع الاموات من هذا الحدیث معارض لقوله تعالی انک لا تسمع الموتی
وما انت بمسمع من فی القبور فسنعلم دفعه عن قریب فانتظره ونفتش الحدیث الثانی روی
مسلم عن زید بن ثابت رضی الله عنه قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حائط لبنی النجار
علی بغلة له ونحن معه اذ حادت به فکادت تلقیه واذا اقبر ستة او خمسة فقال من یعرف هذه
الاقبر قال رجل انا قال فمتی مات هؤلاء قال فی الشرک فقال ان هذه الامة تبتلی فی قبورها فلولا
ان لا تدافنوا لدعوت الله ان یسمعکم من عذاب القبر الذی اسمع منه یعنی گفت زید بن ثابت
در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود در بوستان بنی نجار که قبیله ایست از انصار
سوار بر استری که آنحضرت را بود و بودیم ما با حضرت که ناگاه برمید و خم کرد سینه آنحضرت
را از پشت خود پس نزدیک بود که بیندازد آنحضرت را بر زمین و ناگاه قبرها بود در آنجا
شش یا پنج پس فرمود آنحضرت که کدام کس می شناسد صاحبان این قبر را گفت
مردی که من می شناسم فرمود آن حضرت پس بگو کی مرده اند و در کدام زمان از
عالم رفته اند گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند پس فرمود آن حضرت
این امت مبتلا ساخته میشوند و آزمایش کرده میشوند در گورهای خود پس اگر نمی بود ترس و ملاحظه آنکه دفن
نکنید شما مرده های خود را و رسم گور کردن بر نیفتد از عالم هر آینه دعا می کردم خدای تعالی
را که بشنواند شما را چیزی از عذاب قبر که می شنوم من از آن یعنی اگر بشنوید شما آن عذاب را
دیگر مرده های خود را در گور نمی نهید درینجا اشکال می آرند که عذاب قبر موقوف بر دفن کردن
نیست خدای جل شانه اگر خواهد عذاب کند مرده را اگرچه باشد در صحرا یا در شکم جانوران
نیز امر کرده شدند مومنان بر دفن اموات پس ترک آن از ایشان بجهت این ترس چه
گنجایش دارد و توجیه کرده اند ازین اشکال بچند وجه یکی آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب

قبر را خوفی و دهشتی عارض میشود شما را که بیهوش و بی عقل میکردانند و قوت فرصت دفن
نمی نماید پس ترک دفن نه از جهت خوف آن است بلکه بسبب فوات عقل و رفتن
هوش دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مردها را دهشتی و وحشتی حاصل میکرد و شما را از مشاهده
اموات بحدی که نزدیک نمی توانید آمد بایشان تا تجهیز و تکفین نمایید و دفن کنید و چه
دیگر آنکه طبایع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای خود و نیز شریعت نیز امر آن
کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر و مقابر محل حضور مردم و اجتماع ایشان است پس در صحراها که
بعید نپندارند تا کسی نرود و نشنود عذاب ایشان را و مطلع نگردد بر عیبهای ایشان والله اعلم
هکذا فی الترجمة الحدیث الثالث روی ابن ماجه عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم
قال اذا ادخل المیت القبر مثلت له الشمس عند غروبها فیجلس یمسح عینیه و یقول دعونی اصلی
یعنی چون در آورده می شود مرده در گور متمثل ساخته می شود و نموده می شود مر او را
آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب پس می نشیند میت در حالیکه می مالد
هر دو چشم خود را و می گوید بگذارید مرا که نماز شام بگزارم و این دلالت بر رفاهیت حال و خوبی
میکند گویا هنوز در دنیا است و بخواب رفته بود اما تخصیص مغرب بجهت مناسبت حال غربت
و تنهائی است در وقت شام کذا فی ترجمة المشکوة تحقیق ششم آنکه در احادیث صحیحه مثبته
تنعیم و تعذیب قبر نجات مومن و عذاب کافر و منافق مذکور است و این حال مومن مطیع را
خواهد بود و مذکور نشده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذابی است یا نه پس گفته اند
که حکم مومن فاسق آنست که در جواب شریک مومن مطیع است نه در بشارت و فتح باب بهشت
و امثال آن یا در تنها نیز شریک باشد اما در مرتبه کمتر تا تواند که نوعی از عذاب کنند مگر آنکه
فاسقی باشد که خواسته است خدایتعالی مغفرت او را کذا فی الترجمة تحقیق هفتم آنکه منکر نقیح

کاف و نکیر بروزن امیر بمعنی ناآشنا و موحش مشتق است از نکرت ضد معرفت و چون میت
را از ایشان آشنائی ندارد و صورتی مانند صورت ایشان ندیده لهذا هر دو فرشته را که از میت سوال
می کنند منکر و نکیر نامیدند کذا فی مرقاة المصابیح و ظاهر آنست که منکر و نکیر نام دو فرشته است
معین و متشخص که بر سر هر میت بتمثیل حاضر می آیند و بعضی زعم کرده اند که نام دو گروه است
و هر یکی ازین دو گروه افراد بی شمار دارد و متمسک شده اند باآنکه در یکساعت مردمان کثیر در
مشرق و مغرب می میرند پس چگونه ممکن باشد که دو فرشته معین از آن همه یا در یک آن
سوال نمایند و درین تمسک خدشه است ظاهر زیرا که ممکن است که در آن واحد هر دو فرشته
معین بصور مختلفه و ابدان کثیره متمثل و متصور شوند و از اموات کثیر در وقت واحد سوال
کنند این از قدرت قادر مطلق هرگز مستبعد و مستغرب نیست بلکه وقوع همچنین امور غریبه از اولیا
الله قدس اسرارهم موید اوست قال بعض المحققین فی حاشیته علی شرح العقائد النسفیة قال
استاد البشر الظاهر ان منکرا و نکیرا جسمان والاقضی ساعة واحدة تتفق الموت لاشخاص کثیرة
فی اطراف العالم فلا یمکن ان یسئلا الجمیع فی آن واحد تم کلامه اقول عدم امکان السوال محل
بحث اذ یمکن ان یتصورا بصور مختلفة و ابدان متعددة کما نقل عن اولیاء امة محمد صلی الله علیه و
سلم انتهی تحقیق هشتم آنکه از ظاهر اخبار و آثار مرویه در باب تنعم و عذاب قبر ثابت میشود که از اطفال نیز سوال
موید است آنچه مروی شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد دفن کردن ابراهیم علیه السلام
تلقین فرمودند که ای ابراهیم در جواب فرشتگان بگو که او تعالی پروردگار من است
و پیغمبر جد پدر من است و اسلام دین من است و مختار ابو عمرو بن صلاح و صاحب تتمه آنست
که اطفال را تلقین نکنند چه ایشان را سوال در قبر نمی شود و روایت مذکوره در حیز ثبوت
نرسیده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز جنازه ابراهیم علیه السلام نخواندند و دفن

نکردند بلکه همانوقت درگزاردن نماز کسوف مشغول بودند وبعضی گویند که از اطفال مشرکین در قبر سوال میشود و اطفال مومنین که مغفور اند مسئول نمی شوند و بعضی بعکس این زعم کرده اند و بعضی راه توقف ورزیدند فی شرح المصابیح ظواهر الاخبار تدل علی ان الاطفال کالبالغین فی سوال القبر فیکمل لهم العقل لیعرفوا بذلک منزلتهم وسعادتهم وقد صرح بذلک فی قصة ابنه ابراهیم علیه السلام وهو ما ذکره الشیخ ابوسعد المتعولی فی التتمة ان النبی صلی الله علیه وسلم لما دفن ابنه ابراهیم علیه السلام قال له النبی صلی الله علیه وسلم قل الله ربی ورسول ابی والاسلام دینی وقال الشیخ ابوعمرو بن الصلاح صاحب الروضة فی الاذکار الصواب انه لا یلقن الطفل بل انه لا یسئل وهذا اقرب لانه لا یعذب فانه تابع غیر مکلف والحدیث فی ابراهیم لم یثبت بل الثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یصل علی ابراهیم ولم یحضر دفنه لاشتغاله بصلوة الکسوف ووعظ الناس رواه ابوداود وغیره انتهی وفی بعض الحواشی علی شرح العقائد النسفیه قیل ان صبیان المشرکین یسئلون فی القبر واما صبیان المسلمین فکلهم مغفورون فلا یسئلون وقد یقال یجوز ان یکون للکل سوال وفی سواله حکمة لم نطلع علیها کما فی الانبیاء علیهم السلام وقیل ینبغی ان یکون هذا مخصوصا بصبیان المسلمین لا یقال لا فائدة فی سوال صبیان المسلمین فانهم مغفورون لانا نقول لعل فی السوال منهم حکمة لم نطلع علیها وکیفیة السوال عن الصبی غیر معلومة قیل یسأل الصبی عن مفارقة الابوین وعن کیفیة معاملتهما به وفی الرسالة المعینیه لیس للانبیاء وللعشرة المبشرة والصبیان للمومنین سوال ولا عذاب ولا حساب وما وقع فی بعض النسخ من وقوع السوال عن الانبیاء واطفال المومنین فهو محمول علی حساب العرض ویقال فعلت کذا وکذا ولکن عفوت عنک واما حساب المناقشة وهو قوله لم فعلت کذا فهو لیس للجماعة المذکورة انتهی و در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی

و اهل قبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث تفصیلش موجود چنانچه تفصیل این
مقام از تفاسیر و احادیث بیان کردیم فتذکر ولا تغفل و نیز در احادیث صحیحه مشهوره
در باب زیارت قبور و سلام بر موتی و همکلامی با آنها ثابت است توضیح این مقام نیز مذکور
شد و لکن اینجا هم یک دو حدیث انها ما للمؤمنین و انما للمنکرین بیان میکنیم پس بدانکه اخرج
ابو الشیخ از عبید بن مرزوق ثابت شده که زنی بود در مدینه منوره که جاروب کشی مسجد نبوی
می نمود وفات کرد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم را از حال انتقالش اطلاعی نه شد پس
بگذشتند آنحضرت بر قبر او و پرسیدند که این صاحب قبر کیست گفتند ام محجن فرمودند
که همان ام محجن که جاروب کشی مسجد میکرد عرض نمودند که آری همون است انتقال کرد
پس آنحضرت بجماعت نماز جنازه بر قبر او خواندند باز بوی مخاطب شده فرمودند که ای ام محجن
کدام عمل را بهتر یافتی مردمان گذارش کردند که آیا می شنود فرمودند که شما از وی زیاده تر
نمی شنوید یعنی او مثل شما یا زیاده از شما می شنود باز از اندرون قبر آوازی برآمد که
جاروب کشی مسجد را بهترین اعمال یافتم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال اذا مررت
بالقبور قد کنت تعرفهم فقل السلام علیکم اصحاب القبور واذا مررت بالقبور لا تعرفهم فقل
السلام علی المسلمین یعنی چون بگذری باهل قبور که می شناختی ایشان را در دنیا پس بوقت
زیارت بگو سلام باد بر شما ای صاحبان گورها و چون بگذری باهل قبور که نمی شناختی آنها را در دنیا
پس بگو سلام باد بر مسلمانان وقال الحکیم الترمذی الارواح تجول فی البرزخ فتبصر احوال الدنیا یعنی
ارواح جولانی می کنند در عالم برزخ پس می بینند احوال دنیا را واخرج ابن عدی عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حسنوا اکفان موتاکم فانهم یتزاورون فی قبورهم
یعنی خوب بهتر بپوشید کفنهای مردگان خود را چرا که ایشان در قبرها با یکدیگر ملاقات می کنند

و در حدیث بخاری موجود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم با کفار که در بدر بدانکه بدر نام آبی است معروف
و دهی است مشهور که بفاصله چهار منزل از مدینه منوره واقع است و جنگ بدر بروز جمعه
هفتدهم رمضان المبارک در سال دوم از هجرت بمیان آمده افاد الامام النووی فی کتاب
الجهاد من شرح صحیح مسلم اعلم ان بدرا هو موضع الغزوة العظمی المشهورة وهو ماء معروف
وقریة عامرة علی نحو اربعة مراحل من المدینة بینها وبین مکة قال ابن قتیبة بدر بئر کانت
لرجل یسمی بدرا فسمیت باسمه قال ابو الیقظان کانت لرجل من بنی غفار وکانت غزوة
بدر یوم الجمعة لسبع عشرة خلت من شهر رمضان فی السنة الثانیة من الهجرة انتهی کشته شدند
خطاب فرموده هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند که یا رسول الله ما تکلم من
اجساد لا ارواح لها فرمودند که ما انتم باسمع لما اقول منهم ولکن لا یجیبون تفصیل مقام آنکه در
مشکوة المصابیح مذکور است عن قتادة قال ذکر لنا انس بن مالک عن ابی طلحة ان النبی
صلی الله علیه وسلم امر یوم بدر باربعة وعشرین رجلا من صنادید قریش فقذفوا فی طوی
من اطواء بدر خبیث مخبث وکان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرصة ثلث لیال فلما کان
ببدر الیوم الثالث امر براحلته فشد علیها رحلها ثم مشی واتبعه اصحابه حتی قام علی شفة الرکی
فجعل ینادیهم باسمائهم واسماء آبائهم یا فلان بن فلان ویا فلان بن فلان أیسرکم انکم اطعتم
الله ورسوله فانا قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا فقال عمر یا رسول الله
ما تکلم من اجساد لا ارواح لها قال النبی صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع لما
اقول منهم وفی روایة ما انتم باسمع منهم لکن لا یجیبون متفق علیه زاد البخاری قال قتادة
احیاهم الله حتی اسمعهم قوله توبیخا وتصغیرا ونقمة وحسرة وندما انتهی قال الطیبی قوله أیسرکم
انکم اطعتم الله ورسوله قیل معناه بل تتمنون ان تکونوا مسلمین بعد ما وصلتم الی عذاب النار اقول معنی

آن لیس بما یترتب علیه قوله فانا قد وجدنا الایة کالتعلیل له فالمسرة استعارة تضدیة من
الحزن او الکنایة تهکما وسخریة کالبشارة فی فبشرهم بعذاب الیم وکالتحیة فی قولهم تحیة بینهم
ضرب وجیع ؛ ومقام الشماتة والحسرة یقتضیه فالمعنی تحزنون وتحسرون علی ما فاتکم من طاعة
الله ورسوله وتذکرون قولنا لکم ان الله سیظهر دینه وینصر اولیاءه ویخذل اعداءه فانا قد
وجدنا ما وعدنا ربنا حقا انتهی وقال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قال المازری قال
بعض الناس ان المیت یسمع عملا بظاهر هذا الحدیث ثم انکره المازری وادعی ان هذا خاص
فی حق اهل بدر ورد علیه القاضی وقال یحمل سماعهم علی ما یحمل سماع الموتی فی احادیث
عذاب القبر وفتنته التی لا مدفع لها وذلک باحیائهم او احیاء جزء منهم یعقلون به ویسمعون
فی الوقت الذی یرید الله هذا کلام القاضی وهو الظاهر المختار الذی یقتضیه احادیث السلام
علی القبور انتهی وفی المرقاة شرح المشکوة وکان المازری اخذ الاختصاص من قول قتادة
وهو خلاف الجمهور کما هو مبین فی شرح الصدور و توضیح مرام اینکه جدو مقتولان بدر از کفار

توضیح مرام اینکه

اشرار هفتاد بود وهفتاد دیگر اسیر شده بودند واز مسلمانان چهارده کس بدرجه شهادت رسیدند
شش از مهاجران وهشت از انصار شش از خزرج ودو از اوس وبحکم پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بیست وچهار کس از ان هفتاد از صنادید قریش کشته شده بودند انداخته شدند در چاهی
از چاه های بدر که آن چاه پلید وپلید کننده است واین صفت دران چاه از قدیم بود که مردار
وگند کهها دران می انداختند یا بجهت انداختن مردار های این پلیدان [illegible] بود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وقتیکه غالب می شد بر قومی وفتح میکرد اقامت میفرمود در جای
جنگ ومیدان آن سه شب پس چون بود آنحضرت در بدر روز سیوم امر کرد به بستن پالان
بر شتر سواری پس بسته شد بر وی پالان آنگاه پس تر روان شد آنحضرت وپیروی کردند آنحضرت

یاران او یعنی صحابه نیز همراه شدند تا آنکه بایستاد آن حضرت بر کناره چاهی پس شروع فرمود آنحضرت که ندا میکرد مرده ها را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان ای فلان پسر فلان ای فلان پسر فلان آیا شاد و خوشحال میکرداند شما را که فرمان برداری میکردید خدا و رسول خدا را و ایمان می آوردید پس بدرستی که ما تحقیق یافتیم چیزی را که وعده کرده بود پروردگار ما حق پس آیا یافتید شما چیزی را که وعده کرده بود پروردگار شما حق یعنی الآن معلوم گردید که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدا می فرمود حق است و مختار طیبی آنکه در قول آنحضرت الیسرکم استفهام مسرت است برای حسرت و اندوه بطریق استهزا یعنی آیا اندوهناک می شوید و حسرت میخورید بر عدم اطاعت خدا و رسول خدا و یاد میکنید این را که پیغمبر خدا از شما میگفت که حق تعالی دین اسلام را غلبه خواهد داد و مومنان را نصرت خواهد نمود و دشمنان دین را ذلیل و خوار خواهد کرد پس گفت عمر ای پیغمبر خدا چه سخن میگوئی از ابدان که نیست جانها دران یعنی اینها مرده اند و نمی شنوند پس سخن کردن با ایشان چیست و چه معنی دارد فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سوگند بخدائی که نفس ذات محمد در دست قدرت اوست نیستید شما شنواتر مر چیزی را که میگویم من از ایشان یعنی آنها شنواتر اند از شما و یا برابر اند و در روایتی چنین آمده است نیستید شما شنواتر از ایشان ولکن جواب نمیدهند ایشان و زیاده کرده است بخاری در روایت خود این عبارت را که گفت قتاده از برای جواب استبعاد از تکلم مرده ها و انکار سماع ایشان زنده کرد ایشان را خدای تعالی تا آنکه شنوانید ایشان را کلام آن حضرت از جهت سرزنش کردن و تهدید نمودن و خرد و خوار داشتن و عتاب کردن و انتقام کشیدن و برای اظهار حسرت و پشیمانی و محقق دهلوی قدس سره در ترجمه مشکوة شریف و مدارج النبوة افاده فرمود که این حدیث

در ترجمه و در بعض روایات صریح آمده که فرمود یا عتبة بن ربیعة و یا شیبة بن ربیعة و یا امیة بن خلف و یا ابا جهل بن هشام ۱۲ منه

صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت سماع و شعور باموات و حصول علم مر ایشان را بآنچه خطاب
کرده می شوند و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود کوفتن نعال مردم
را وقتیکه بر می گردند از دفن وی و همچنین آنچه در زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل
بقیع را آمده که سلام کرد برایشان را و خطاب کرد مرایشان را و گفت سلام باد بر شما ای
اهل دار مسلمانان آمد شما را آنچه وعده کرده شده بودید و ما نیز انشاء الله تعالی می پیوندیم
بشما چه خطاب با کسیکه نشنود و نه فهمد معقول نیست و نزدیک است که شمار کرده شود
از جمله عبث و در حدیث ترمذی آمده است که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنها قبر
برادر خود را عبدالرحمن بن ابی بکر بمکه خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت
تو دفن نمی کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی چنانکه در باب زیارة القبور گذشت انتهی
باید دانست که منکران سماع اموات جواب داده اند از حدیث مذکور که نص صریح است
در سمع اموات بچند وجه اول آنکه سماعت مردگان که دران حدیث صراحةً مذکور است
از خصائص و معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم است بر لبیب در پرده مباد که جواب این
وجه اظهر است بسه طریق اول آنکه حمل برین مجرد احتمال و تاویل است و حمل نمی توان
کرد بر وی تا قائم نشود دلیل بر استحاله سماع و پروردگار عز و جل قادر است بران و
سببیه حواس مرادراک را عادی است و بمجرد خلق باری تعالی است چنانکه در کتب
مقرر شده است کذا فی الترجمه طریق دوم آنکه اگر سمع مذکور از قبیل معجزه میبود
حضرت عمر رضی الله عنه بطریق تعجب و استبعاد سوال نمیکردند کما لا یخفی طریق سوم آنکه
علمای محققین بحدیث مذکور در مسئله سوال قبر تمسک نموده اند و ظاهر است که اگر
مذکور را از جمله معجزات میبود تمسک مذکور صحیح نمی شد و اذ لیس فلیس فی فتح الباری

شرح صحیح البخاری قد تمسک بهذا الحدیث من یقول ان السؤال یتوجه علی الروح والبدن ورده
من قال انما یتوجه علی الروح فقط بان الاسماع یحتمل ان یکون لاذن القلب فلم یبق فیه
حجة قلت اذا کان الذی وقع حینئذ من خوارق العادة للنبی صلی الله علیه وآله وسلم لم یحسن التمسک
به فی مسئلة السوال اصلا انتهی طریق چهارم آنکه در رساله شرفیه مسطور است که هرگاه سماع
کلام احیا بی علاقه روح با بدن غیر متصور و همچنین تعذیب میت بدون همین علاقه ممتنع اند
شد و موت در عالم دنیا عبارت است از مفارقت روح از بدن مفارقتی که بسبب آن
بدن محتاج بخواب و خورش و دیگر امور ضروریه نباشد لهذا حضرت عمر رضی الله عنه بی آنکه
قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که ما انتم باسمع منهم است معارض کریمه انک لا تسمع الموتی
انگاشته چه مراد از آن ثمره سماع است نه نفس سماع از آن حضرت سوال کرد و آنحضرت
فی المعنی جواب داد که علاقه روح با بدن بعد موت هم باقی میماند اگرچه مانند علاقه
حیات متعارفه نمی تواند شد که مقتضی خواب و خور و موجب دیگر حوائج گردد مگر همین قدر
که ترتب سماع و عذاب بران تواند شد در کتاب نووی در ذیل شرح حدیث ما انتم
باسمع منهم مذکور است یحمل سماعهم علی ما یحمل سماع الموتی فی احادیث عذاب القبر وذلک
باحیاءهم او باحیاء جزء منهم یعقلون و یسمعون فی وقت یرید الله تعالی هذا کلام القاضی
وهو الظاهر المختار یقتضیه احادیث السلام علی القبور انتهی وجه دوم آنکه حدیث مذکور
از باب ضرب المثل است و مراد حقیقت کلام نیست بلکه مقصود از آن عبرت زندگان و
حسرت کافران است پوشیده نماند که جواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین طور که ایشان
از شما زیاده تر می شنوند یا برابر شما سمع میکنند شهادت دارد از آنکه حدیث مذکور بر
عبرت و حسرت محمول کرد زیرا که درین صورت ظاهر آن بود که میفرمودند که برای عبرت

شما وحسرت کافران خطاب میکنم ونیز منافی اوست موکد فرمودن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم جواب را بقسم چه درین وقت هیچ احتیاج قسم نبود فی المرقاة شرح المشکوة
واجابوا عن هذا الحدیث ثانیا بان تلک خصوصیته صلی الله علیه وسلم معجزة وزیادة
حسرة علی الکافرین اقول یرده ان الاختصاص لا یصح الا بدلیل وهو مفقود ههنا
بل السؤال وجوابنا ینافیانه وثالثا بانه ضرب المثل اقول ویدفعه جوابه صلی الله علیه
وسلم وجه سوم آنکه در روایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ثابت شده که وقف النبی
صلی الله علیه وسلم علی قلیب بدر فقال هل وجدتم ما وعد ربکم حقا ثم قال الآن یسمعون
ما اقول پس از قید الآن لائح می شود که شنیدن کفار مخصوص است بوقت خطاب فرمودن
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایشان را وبلا شبه برین تقدیر سمع کفار از قبیل معجزه خواهد بود
تقریر جواب آنکه مراد از تقیید فرمودن آنحضرت سمع کفار را بقید الآن آنست که اکنون پرده
برافتاد وکفار عذاب خدا را معاینه کردند بر ترک اطاعت خدا ورسول خدا حسرتها میخورند
وتمنا میکنند که مسلمان میبودند بلا تکلف مقوله طیبه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را می شنوند
وشکی نیست در آنکه رفع حجاب مشاهده عذاب همه کفار را در عالم برزخ تا قیام قیامت روی میدهد
اصلا خصوصیتی بکفار بدر ندارد پس سمع نیز در حق همین کفار در آن عالم متحقق خواهد شد
تایید میدهد آنکه قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اولا مذکور شد وآیه کریمه انکم اطعتم الله ورسوله
کما لا یخفی علی المتدبر وازینجا هویدا شد که از قید مذکور وقت تخاطب آنحضرت با کفار
بدر اراده کردن خلاف سیاق حدیث شریف است هذا ما ظهر لی الآن ولعل الله یحدث
بعد ذلک امرا وبما القینا علیک ظهر ان ما توهمه بعض المتعصبین من ان ما روی ابن عمر رضی الله
عنهما مقید بکلمة الآن وهو الوقت الذی خاطبهم النبی صلی الله علیه وسلم فیه فهذا التقیید یفید ان

وجه سوم

سماعهم كان مختصا بذلك الوقت معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يفيد عموما انتهى حمالا
سبيل له الى الرشاد كما لا يخفى على اهل السداد واما ما ظنه ذلك البعض من ان فى قوله صلى الله
عليه وسلم لما اقول لهم ولا التيين على الاختصاص الاول لام الاختصاص الداخلة على الموصول
والثانى بناء اقول للواحد المتكلم انتهى فلا يخفى ما فيه فانه لما بين مما سبق من الاجوبة الدقيقة
التعميم المبطل للاختصاص فامتنع حمل اللام عليه واما ذكر الواحد المتكلم فلبيان للواقع وتحصيل
لمطابقة السؤال فانه لما سال عمر رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم وخاطبه بقوله يا رسول الله
ما تكلم من اجساد فافاد صلى الله عليه وسلم فى الجواب بناء المتكلم الواحد فانقطع عرق التخصيص
واستحكم اصل العموم وجه چهارم آنکه قول حضرت قتاده رضى الله عنه احياهم الله حتى اسمعهم
قوله الخ اول دست بر اختصاص جواب ازین وجه ظاهر است زیراکه هرگاه شنیدن ابدان
بلا ارواح مستبعد بود پس قتاده حال واقعی را بیان کردند که او سبحانه جل شانه
ایشان را زنده گردانید یعنی ارواح را در اجساد کفار اعاده نمود تا کلام تهدید انجام
بشنوند و داغهای حسرت بخورند و شبهه نیست در آنکه همه کفار برای چشیدن ذائقه
عذاب در عالم برزخ زنده می شوند و این زندگی بطوریکه برای ادراک کیفیت عذاب کافی
باشد على الدوام تا بعث باقی می ماند پس از تاویل حضرت قتاده اصلا تخصیص بکفار بدر
مستفاد نمی شود و احیای مذکور از قبیل معجزات نیست آری اگر ایشان احیات حسی دست
میداد قطعا در معجزه معدود می شد فی فتح الباری اراد قتاده رضى الله عنه بهذا التاويل الرد على
من انكر انهم يسمعون انتهى وبما تلونا عليك ظهر ان ما زعمه رئيس المتقنين من انه لما فهم قتاده
هذا التخصيص من نظم الكلام زاد ايضاحا وصرح بقوله احياهم الله الخ وعجبا من الذى يقول
ان ذلك الاحياء لم يكن مختصا بالنبى صلى الله عليه وسلم فلعل ذلك القائل يظن احياء الاموات

عروق بجای

بدر

الباری

امر اسینا حتی یحکم بینهم [illegible] بل قال قولا عربیا و خطأ خطأ [illegible] سنجا و سالک سلکا
فتیاتم بمنزله الحبیب خطأ صریح و قول غیر صحیح فی الضعف و لا تتبع الهوی بلکه احوال
پس ماندگان خود هم خوشوقت می شوند قال الله تعالی ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم
من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون توضیح مقام آنکه حق سبحانه و تعالی در حق شهدای
احد در سورهٔ آل عمران این آیت را فرموده • لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من
خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان الله لا یضیع
اجر المؤمنین یعنی مرده گمان مکن کسانی را که کشته شدند در راه خدا ابن عباس رضی الله
عنهما نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم صحابه را فرمود که چون برادران
شما در روز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز جای داد
در بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از نهر فردوس آب خورند
و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایهٔ عرش آویخته
ایشان میگویند خداوندا خبر ده یاران و برادران ما را ازین دولت که یافته ایم تا
رغبت ایشان بجهاد و جهاد زیاده گردد حق سبحانه و تعالی برای تعریف حال ایشان
تشریف این آیت ارزانی فرمود و نیز مروی است که پدر جابر انصاری رضی الله عنه که از
شهدا بود از حق تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر بار و شربت شهادت بچشم
[illegible]
[illegible] رفته گرا آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت پس خدایا
[illegible]
[illegible] یاران ما را خبر کن این آیه نازل شد که مهد
[illegible]
[illegible] بدان معنی که هر سال نزد

مژده بدیشان میرسد یا خاک ایشان را بخود ورزی دل شوند از میوه های بهشت شادان
بانچه عطا کرده است خدا بایشان از فضل خود که آن دولت خوشنودی حق است و عطایی
ورای آن متصور نیست و بعضی گویند که چون جواهر قدسی را بانوار الوهیت شوقی پدید آید
ذوات ایشان بلمعات معارف ربانی مستنیر گردند پس ذوق ایشان باکنست پس ازان
منبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت ازان است و بحسب واقع ابتهاجی باید
از وصول بمقام وصال و مستلزم افزون تر از نظر بجمال وجه کریم نمی تواند بود شعر

غایة خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست   می کنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم

و خوشوقت می شوند بسبب آنانکه هنوز بایشان نه پیوسته اند از پس ایشان بسبب آنکه
هیچ ترس نیست برایشان از آنچه در پیش خواهد آمد و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت
دنیا و آنچه در و بگذارند خوشوقت می شوند بنعمت خدا یعنی ثواب اعمال و فضل او و دیگر فرح
دارند شهدا با آنکه خدا ضایع نمیکند مزد مومنان را کذا فی التفسیر الحسینی فائده مختار محققین آنست
که شهدا بالفعل زنده اند بحیوة روحانی و ارواح ایشان رکوع و سجود بجا می آرند زیر عرش
تا قیامت و بعضی بحیوة جسمانی می گویند و ایشان دو فرقه اند فرقه می گویند که ابدان ایشان
بسوی آسمان صعود میکنند و سعادتهای وافر و کرامتهای متکاثر بایشان عنایت می شود
و فرقه میگویند که ابدان شهدا در زمین زنده اند و بانواع عنایات رحمت حاصل میکنند لذت
در پرده مباد که مزعوم این هر دو فرقه خلاف مشاهده و بعید از تحقیق است و در مدارج النبوة
مندرج است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شان شهدای احد بخصوص بعد از ورود آیه
که در فضل مطلق شهدا وارد شده فرمود که چون ایشان بآن عالم انتقال نمودند در
ارواح ایشان را در جوف مرغان سبز و هر روز آن مرغان بلب جویهای بهشت می آیند

فائده

میخورند

و ازآبهای آن می نوشانند و از میوهای بهشت میخورند و در منازل و خانهای بهشت و
بستانها و گلستانها سیرها می نمایند و بعد از آنکه از سیر بهشت فارغ میشوند تا به
قنادیل طلا که آویخته شده اند بساق عرش باز میگردند بالجمله انکار شعور و ادراک اموات اگر
کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه نیست تم بکلماته الطیبه و نیز مولانا صاحب روح [illegible]
فیض تم فرموده اند که کسی صاحب باطن و صاحب کشف بر قبور ایشان مراقب شده
چیزی از باطن اخذ میتواند کرد و تحقیق این مقام مفصلا در کتب حضرات صوفیه قدس سرهم
معاینه باید کرد و بیان اجمالی در بحث مسئله استمداد مذکور خواهد شد و حضرت سید [illegible]
مرشد المسلمین مولانا رشید الدین خان صاحب مرحوم مغفور در جواب بعضی سوالات تحریر کرده
که چون سماع کلام احیا در حق اموات از احادیث معتبره ثابت است پس در حق کاملین بطریق
اولی ثابت باشد و هرکه قائل باشد که میت سماع و ادراک ندارد این عقیده خلاف
عقیده صحابه و تابعین ائمه است پس باید دانست که قاضی ناصر الدین بیضاوی در تفسیر کریمه
و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات یعنی و مگوئید در حق کسیکه کشته شود در راه خدا
که ایشان مرده اند می نویسد و فیها اشارة فی الآیة دلالة علی ان الارواح جواهر قائمة
بانفسها وهذا ما اختاره الفلاسفة والمحققون من اهل الاسلام واما القول بان الارواح
اجسام لطیفة ساریة فی الابدان کسریان الماء فی الورد والنار فی الفحم والدهن فی السمسم
تقوم به بعض الملیین مغایرة لما یحس من البدن تبقی بعد الموت دراکة لان البدن یضعف
وقت الموت وضعفه لا یقتضی ضعف النفوس بل النفوس تقوی وقت النوم فتشاهد
الاحوال وتطلع علی المغیبات فاذا کان ضعف البدن لا یوجب ضعف النفس فهذا یقوی الظن
فی ان موت البدن لا یستعقب موت النفس ولان کثرة الافکار سبب لاستکمال النفس بالمعارف

لا آلیته و هو غایة لکمال النفس فما هو سبب لکمال النفس فهو سبب لنقصان البدن و هذا القوی الظن
فی ان النفس لا تموت بموت البدن ولان احوال النفس علی ضد احوال البدن و ذلک لان
النفس انما تفرح و تبتهج بالمعارف الالهیة والدلیل علیه قوله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب
و قال صلی الله علیه وسلم ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی ولا شک ان ذلک الطعام والشراب
لیس الا عبارة عن المعرفة والمحبة والاستنارة بانوار عالم الغیب وبالجملة فالسعادة
النفسانیة کالمضادة للسعادة الجسمانیة فکل ذلک یشعر ان النفس مستقلة بذاتها و متی کان
کذلک وجب ان لا تموت النفس بموت البدن هکذا فی التفسیر الکبیر تفصیل مقام انکه بعضی
از ملیین میگویند که ارواح اجسام لطیفه اند ساری در بدن مانند سریان آب در ورد و آتش
در انگشت و روغن در کنجد و ثابت می کنند جسمیت ارواح بدو دلیل یکی انکه در آیات و
احادیث اوصافی که از لوازم و خصائص جسم است برای ارواح مثبت شده مانند توفی و قبض
وارسال و امساک و تنعیم و تعذیب و افراج و تنازل و خروج و انتقال و آمد و رفت کردن در عالم
برزخ و خوردن و نوشیدن و سیر کردن و نطق کردن و شناختن و عدم شناختن دوم انکه
ارواح ادراک می کنند ذات خود را و معقولات را و شکی نیست در انکه ادراکات و علوم اعراض
اند پس اگر قائل شویم که ارواح اجسام نیستند بلکه اعراض اند لازم آید که عرض قائم شود بعرض
و بطلان این قیام در علم کلام مبین شده و محققان اهل اسلام و فلاسفه اختیار کرده اند که
ارواح جواهر مجرده اند و محل ادراک و شعور را از ذاتیات ارواح است که گاهی ازان منفک نشود
و احوال ارواح مغایر و مباین احوال ابدان است چرا که بدن وقت موت ضعیف و مضمحل
می شود و روح را قوت و اشتعال رو میدهد و هنگام خواب بدن را تعطل مستولی میگردد
و نفس مشاهده میکند امور عجیبه غریبه را و بعد موت بدن خراب و متعفن میشود و ادراکات

نفس را صورت ترقی نمایان میکند [?] را الی مالا نہایة لہ در تفسیر عزیزی مرقوم است کہ جان
آدمی ہر چند در بندہا و مصائب گرفتار شود بہ حفظ الٰہی محفوظ است شکستہ شدن و فنا پذیر
آن از محالات است و لہذا در حدیث شریف وارد است انما خلقتم للابد یعنی جان آدمی کہ
در حقیقت آدمی عبارت از آن است ابدی است ہرگز فنا پذیر نیست و آنچہ در عرف مشہور است
کہ موت ہلاک جان میکند محض مجاز است نہایت کار موت آنست کہ جان از بدن جدا
شود و بدن بسبب [?] مربی و محافظ از ہم پاشد و الا جان را فنا متصور نیست و اثبات
عالم برزخ و امکان حشر و نشر مبنی بر ہمین مسئلہ است و درین سورہ نیز از ہمین ادعا
ثابت فرمودہ اند تفصیل این اجمال آنکہ آدمی مرکب از دو چیز است جان و بدن جزو
اعظم او جان است کہ تبدل و تغیر دران راہ نمی یابد و بدن بمنزلہ لباس است کہ در حالت
بدن در شکم مادر رنگی دیگر داشت و بعد از برآمدن از شکم تا آخر سن طفولیت رنگی دیگر
و در جوانی و پیری اختلاف بسیار در وی راہ می یابد پس جزو اعظم او کہ جان است و شعور
و ادراک و تلذذ و تألم خاصہ اوست چون فنا قبول نکرد و در دست محافظانی کہ از حضور
جناب کبریا بر آن گماشتہ شدہ مقبوض ماند در جمع اجزای بدن و اعادۂ تالیف دیگر
آنہا بہمان شکل و صورت چہ استبعاد ماند کہ باشد آن از ابتدا تا انتہای عمر بارہا اتفاق
کردہ می شود انتہی و فی التفسیر الکبیر التحقیق ان الانسان جوہر و ہو الفعال و ہو الدراک
المؤمن و ہو المطیع و ہو العاصی و ہذہ الاعضاء آلات و ادوات لہ فی الفعل فاضیف الفعل
الی الآلة فی الظاہر و فی الحقیقة یضاف الی ذلک الجوہر انتہی یعنی تحقیق ہمین است کہ انسان عبارت
است از جوہری یعنی نفس نہ از بدن و صفت ادراک و فعل و اطاعت و ایمان و عصیان بالذات
برای نفس ثابت است و ہمہ اعضا آلات و وسائل فعال او ہستند و فی شرح المشکوة للمحقق الدہلوی

بس سره قد ثبت فی الدین ان الروح باقیة ولها علم وشعور بالزائرین وللارواح الکمل قرب مکان
من جناب الحق تعالی کما کان فی الحیوة انتهی وفی شرح الصدور ذهب اهل الملل من المسلمین وغیرهم
الی ان الروح تبقی بعد موت البدن لقوله تعالی کل نفس ذائقة الموت والذائق لابد ان یبقی
بعد المذوق وما تقدم فی هذا الکتاب من الآیات والاحادیث فی بقائها وتصرفها وتنعیمها وتعذیبها
الی غیر ذلک دال علیه وعلی هذا فهل یحصل لها عند القیمة فناء ثم تعاد یدل علیه ظاهر قوله تعالی کل من
علیها فان او لا بل یکون من المستثنین فی قوله تعالی الا من شاء الله قولان حکی السبکی فی
تفسیره المسمی بالدر النظیم قال الاقرب انها لا تفنی وانها من المستثنین کما قیل فی الحور العین انتهی
یعنی در شریعت حقه ثابت شده که روح را بقا است ابدی و او را علم و شعور بزیارت کنندگان
حاصل میشود و مر ارواح کاملان را قرب منزلت در جناب حق تعالی متحقق است چنانکه علو شان در
زندگانی دنیا حاصل بود و مختار ملیین و فلاسفه اینست که روح بعد موت بدن باقی می ماند
زیرا که آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت یعنی هر جان چشنده مرگ است دلالت واضحه دارد بران
چشنده چیز را ضرور است که باقی ماند بعد چشیدن آن چیز و آیات و احادیث که از آنها فی القبر
بقا و تنعیم و تعذیب روح ثابت شده دلالت می کنند بر بقای آن و اختلاف است در آنکه در قیامت
روح را فنا خواهد شد یا علی حالها باقی خواهد ماند از ظاهر آیه کریمه کل من علیها فان فنای روح
مستفاد می شود لکن اقرب بصواب اینست که روح را در قیامت نیز فنای نیست و مندرج
است در ذیل اشیائی که او تعالی شانه آنها را در آیه کریمه الا من شاء الله از لحوق فنا
اهل بهشت
استثنا فرموده و مؤید اوست آنچه در بدور سافره از بحر الکلام منقول شده که مختار
جماعت اینست که هفت چیز اند که آنها در قیامت فنا نخواهند شد عرش و کرسی و لوح و قلم
و بهشت و دوزخ و روح الارض هرگاه مانند تابش صبح روشن شد که انسان در حقیقت

عبارت ہست از روح کہ جوہریست قائم بذات وصفت ادراک وشعور وسمع بذاتہ او را حاصل
وحاشا کہ او را فناد ہلاکت طاری شود پس انکار شنیدن ارواح سلام وکلام احیا
وشناختن ایشان وجواب دادن سلام ایشان از پایہ اعتبار و عقل ساقط ہست وعلیہ
جمہور الصحابۃ والتابعین بہ نطقت الآیات والسنن وعلی ہذا تخصیص الشہداء لاختصاصہم
بالقرب من اللہ ومزید البہجۃ والکرامۃ فظاہر وان الحیوۃ الروحانیۃ المستبعۃ لادراک اللذۃ والالم
مشترک فی الجمیع فما وجہ تخصیص الشہداء بہا وحضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی رحمہ اللہ
در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب افادہ فرمودند کہ تمام اہل سنت وجماعت کلہم
تعالیٰ اعتقاد دارند بہ ثبوت ادراکات مثل علم وسمع مر سائر اموات را انتہی وقال الامام
حجۃ الاسلام الامام الغزالی رحمہ اللہ ان الروح اذا فارق البدن یعنی بتحقیق روح چون
جدا می شود از بدن تحمل القوی الوہمیۃ بتوسط القوی النطقیۃ یعنی برمیدارد قوت وہم
را بواسطہ قوت نطقی فیکون ح مطالعۃ للمعانی المحسوستہ لان تجردہا من ہیآت البدن
غیر ممکن یعنی پس میباشد روح درین وقت آگاہ شوندہ برای معانی محسوسہ زیراکہ
خالی شدن روح از جمیع منتہای ان بطوریکہ ہیچ گونہ تعلقی وخصوصیتی بآنہا باقی نماند
ممکن نیست دہی عند الموت شاعرۃ بالموت وبعد الموت متخیلۃ نفسہا وتتصور جمیع ما کان
تعتقدہ حال الحیوۃ یعنی وروح نزدیک مرگ شعوری بہ مرگ میدارد وپس از مرگ خیال
میکند ذات خود را وتصور میکند ہمہ آن چیز را کہ اعتقادی بدان در حالت زندگانی دنیا داشت
وصدر الدین شیرازی تلمیذ میر باقر داماد در اسفار اربعہ بعد نقل این کلام گفتہ ہذا کلام
صحیح برہانی ثابت بالبرہان القطعی باجملہ سماع میت وادراک عبارت ہست از روح کہ در برابر
مفارقت از بدن طاری شد لکن تعلقی بدان دارد کہ مناط شناختن زائران و

کلام وسلام زندگان بر بیان تعلق است باحادیث بسیار که قدر مشترک آنها بمرتبه تواتر معنوی
رسیده ثابت است حیف که آن احادیث رساله فهمی میخواهد لهذا بر تعداد انواع احادیثیکه دلالت
بر سمع میت می کنند اکتفا می کنم پس پوشیده نماند که انواع احادیث سماع اینست اول حدیث قلیب بدر قلیب بفتح قاف وکسر
لام وسکون یای تحتانیه وبای موحده بمعنی چاه وتفصیل این مقام بوجه اتم مبین شده فتذکر که
علما از ان حدیث استدلال بر سماع میت نموده اند ومنکران را بجد سکوت رسانیده اند وانکار
حضرت ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها را قبول نداشته اند چنانکه در فتح الباری وغیره
شروح بخاری ودیگر شروح حدیث موجود تفصیل این مقام عنقریب لائح خواهد شد فانتظره مقتشا
دوم احادیث معرفة المیت لمن یغسله ویجهزه وسماعه ما یقال فیه وما یقوله الجنازة مارة یعنی
شناختن میت کسی را که غسل میدهد تجهیز او میکند وشنیدن میت سخنی را که گفته شود در حق
او وشنیدن احیا کلام میت را وحال آنکه جنازه گذرنده است روی احمد وابن ابی الدنیا
والطبرانی فی الاوسط عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان المیت
یعرف من یغسله ویحمله ومن یکفنه ومن یدلیه فی حفرته یعنی بتحقیق مرده میشناسد کسی که او را غسل
میدهد وبرمیدارد او را وکفن میدهد وی را ودخل میکند او را در قبر وروی ابن ابی الدنیا
عن بکر بن عبد الله المزنی قال بلغنی انه ما من میت یموت الا وروحه فی ید ملک الموت فهم
یغسلونه ویکفنونه وهو یری ما یصنع اهله فلو یقدر علی الکلام لنهاهم عن الرنة والعویل یعنی خبر
که می میرد روح او در دست ملک الموت میباشد پس مردمان غسل میدهند او را وکفن
میدهند او را ووی می بیند چیزی که میکنند اهل او پس اگر میت را قدرت بر کلام میبود
هر آئینه باز میداشت ایشان را از نوحه کردن وآواز نمودن وفی بعض الرسائل مردها
قبل از دفن نیز چه حال ماندگان میباشد می بینند غسل دهنده ودفن کننده را

می شناسند کما فی الاحیاء عن عمرو بن دینار قال ما من میت یموت الا و هو یعلم ما یکون فی اهله
بعده و انهم لیغسلونه و یکفنونه و انه لینظر الیهم و قال ابو سعید الخدری رضی الله عنه سمعت
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان المیت یعرف من یغسله و من یدلیه فی قبره و بعد از دفن
حال پس ماندگان را بلا واسطه می دانند مگر بواسطه ملائکه و دیگر مردها چنانچه در بعض کتب
معتبره مذکور است که بعد مردن ملاقات مردها با هم می شود و یکی از دیگری حال پس
ماندگان از اقارب و اغیار دریافت میکند انتهی و بروایت شیخین از ابو سعید خدری رضی الله
عنه ثابت شده که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم وقتیکه نهاده میشود جنازه یعنی
میت بر نعش پس بر میدارند او را مردان بر گردنهای خود پس اگر باشد میت نیکوکار میگوید
پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام و اسناد قول بجنازه که جثه میت است
بطریق مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را در آن حالت بجثه فرستاده و اما
و اگر باشد بدکار میگوید جنازه مر کسان خود را یعنی آنها که بر میدارند او را ای وای وای کجا
میبرید او را می شنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که بمقتضه
تکلیف ستر و کتمان آن از وی مطلوب تا ایمان بغیب باشد و اگر می شنید آدمی البته
هلاک میشد بجهت دهشت و ترس کذا فی الترجمه و بروایت ابن ابی الدنیا از عمر بن خطاب
رضی الله عنه ثابت شده که هر چیز سوای آدمی و جن کلام میت را می شنود پس میگوید ای برادران
و ای بردارنده جنازه من در فریب نیندازد شما را دنیا چنانکه در فریب انداخت مرا و بازی
نکند زمانه بشما چنانکه بازی کرد بمن بگذاشتم مال دنیا برای وارثان خود و روز قیامت
حساب آن بر من است و حال آنکه شما پس جنازه من می روید و میخوانید مرا کذا فی شرح
الصدور و رد رسوم احادیث سلام کردن بر میت و جواب سلام ایشان توضیح این مقام سزد

علم ونشنود چهارم حدیث ادراک المیت لمن یزوره جلال الدین سیوطی برای اثبات این دعوی بابی مستقل منعقد
کرده حیث قال باب زیارة القبور وعلم الموتی بزوارهم ورؤیتهم لهم وحدیثهای متعلق این باب بیش
ازین بیان کرده ایم فتتبع احادیث دال بر شنیدن میت خفق نعال تحقیق مقام مبسوطا
سابقا بقلم حواله نموده ایم فتذکر و سوای این انواع بسیار احادیث اند که دلالت صریحه دارند بر
سماع و ادراک میت ازانجمله است حدیثی که دلالت میکند بر آگاه شدن مردگان از احوال
زندگان علی ما شاء الله سبحانه و سیوطی بابی مستقل برای اثبات این مطلب منعقد نموده حیث
قال باب عرض اعمال الاحیاء علی الموتی بروایت انس بن مالک رضی الله عنه ثابت شده که
فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم وعشائرکم من الاموات فان کان
خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا اللهم لا تمتهم حتی تهدیهم یعنی بدرستیکه عملهای شما پیش کرده میشوند
بر نزدیکان و گروهی شما که مرده اند پس اگر آن عمل نیک می باشد خوش میشوند ازان و اگر
بد باشد دعا میکنند که خداوندا میران ایشان را تا آنکه هدایت نمائی ایشان را و بروایت طیالسی
از جابر بن عبد الله رضی الله عنه بثبوت پیوسته که فرموده رسول خدا علیه الصلوة والثناء بدرستیکه
اعمال شما پیش کرده میشوند بر گروه ها و نزدیکان شما در قبور ایشان پس اگر اعمال نیک باشند شاد
میشوند ازان و اگر بد باشند دعا میکنند که خداوندا الهام کن ایشان را و در دلهای ایشان
القا کن که عمل کنند بفرمان برداری تو و اخرج ابن ابی الدنیا والاصبهانی فی الترغیب عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تفضحوا امواتکم بسیئات اعمالکم فانها تعرض علی
اولیائکم من اهل القبور وازانجمله است حدیثی که دلالت میکند بر ایذا یافتن میت از چیزی که ایذا میدهد
ازان زنده و این ادل است بر آنکه میت را شعور و ادراک و سمع باقی میماند و سیوطی بابی مستقل برای
اثبات این مدعی منعقد کرده حیث قال باب تأذی المیت بما یبلغه عن الاحیاء من القول فیه

والنهی عن سبه واذاه اخرج الدیلمی عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال المیت یؤذیه
فی قبره ما یؤذیه فی بیته یعنی میت را ایذا میرسد در قبر خود از چیزی که ایذا میرسید او را در خانه خود روایت کرد
ابونعیم و ابن منده و از ابوهریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر علیه الصلوة والسلام که
دفن کنید مردگان خود را میان قبور صالحین چراکه میت ایذا می یابد از همسایه بد همچنانکه
ایذا می یابد زنده از همسایه. واخرج البخاری عن عائشة رضی الله عنها قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قدموا یعنی دشنام مدهید مردگان را چه
ایشان رسیدند بسوی اعمالیکه پیش فرستادند و بروایت سعید بن منصور از ابن مسعود رضی الله
عنه ثابت شده که گفت بیزارم از ایذا دادن میت همچنانکه بیزارم از ایذا دادن زنده بکذا فی
شرح الصدور و اخرج ابوداود عن عائشة رضی الله عنها کسر عظم المیت ککسره حیا قال السیوطی
فی شرحه زاد فی جزء من حدیث ابن منیع عن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خرجنا فی
جنازة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اذا جئنا القبر اذا هو لم یفرغ فجلس النبی صلی الله علیه وسلم
علی شفیر القبر فاخرج الحفار عظما ساقا او عضدا فذهب لیکسرها فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تکسرها
کسرک ایاه میتا ککسرک ایاه حیا ولکن دسه فی القبر فاستفدنا من هذا سبب الحدیث انتهی وفی
ترجمة المشکوة شکستن استخوان مرده همچو شکستن استخوان اوست در حالت زندگی ابن عبد البر گفته
که ازینجا مستفاد میگردد که میت متألم میگردد بجمیع آنچه متألم میگردد بدان زنده و لازم است
که متلذذ گردد بتمام آنچه متلذذ میشود بدان زنده انتهی. تنبیه تنبیه علیک ان شراح الحدیث اختلفوا
فی تعیین معناه فذهب الاول الی ان المراد کسر عظم المیت ککسره حیا فی الاثم وبعضهم ویؤیده ما روی ابن
ماجه عن ام سلمة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسر عظم الحی فی الاثم وذهب بعضهم
توجهوا الی ان المقصود کسر عظمه ککسر عظم الحی فی التقبیح والتوهین قال الطیبی فی هذا الحدیث اشاره

الى انه لا يهان ميتا كما لا يهان حيا وفي الكتب الفقهية في كسر عظم الميت تقبيح لصورته واهانة له وجم غفير
ذهبوا الى ان المراد كسر عظم الميت ككسر عظمه حيا في التالم والتاذي قال ابن عبد الملك وابن
عبد البر يستفاد من هذا الحديث ان الميت يتالم بما يتالم به الحي قال ابن حجر ومن لوازمه ان
الميت يلتذ بما يتلذذ به الحي ويؤيده ما اخرج ابن ابي شيبة عن ابن مسعود رضي الله عنه قال اذى
المومن في موته كاذاه في حياته وما اخرج سعيد بن منصور عن ابن مسعود انه سئل عن الوطي على القبر قال
كما اكره اذى المومن في حياته فاني اكره اذاه بعد موته كذا في شرح الصدور وما اخرج احمد عن
عمرو بن حزم قال راني النبي صلى الله عليه وسلم متكيا على قبر فقال لا توذ صاحب هذا القبر او لا توذه
كذا في مشكوة المصابيح قال الشيخ الدهلوي لعل المراد ان روحه تكره الرضي بالاتكاء على قبره لتضمنه
اهانة واستخفافا ويعضده ما في الميزان للشعراني من انه قال الشافعي واحمد يجوز تقليم اظفار الميت وقال
ابو حنيفة ومالك لا يجوز فالاول مخفف والثاني مشدد ووجه الاول ان ذلك من جملة النظافة
المامور بها العبد بالدنيا مع كونه لا يولم الميت ووجه الثاني ان في ذلك تصرفا في بدن الميت
ولم يصرح الشارع فيه بامر فكان تركه مقدما على فعله انتهى فقوله لا يولم الميت مشعر بان ما يكون
مولما للميت لا يجوز فعله للاحياء وهذا نص على ادراك الميت وشعوره وما في مرقاة المفاتيح لا شك
ان ارواح الاموات تتالم من الموذيات وتفرح من اللذات في البرزخ كما كانت في الدنيا اذا
وعيت هذا فاعلم اولا ان اتباع السواد الاعظم والجم الغفير لا مرية في وجوبه فيحكم من ذلك الحديث ...... ذالك
ان للميت شعورا وادراكا واحساسا وهذا الاصل لنا وثانيا ان يبقى ذلك الحديث على اطلاقه
ولم يقيد بقيد دون قيد فيشمل جميع محتملاته من ان كسر عظم الميت ككسر عظمه حيا في التالم والتاذي
والاهانة وتقبيح الصورة ووزر الاثم للكاسر ولا شك في ثبوت الشعور للميت ح ايضا ومن ههنا سقط
ان ما خيله بعض المتعصبين من ان الاستدلال بقوله صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت ككسره حيا على حس الميت

يشعر به لو لم يكن فحس لم يثبت له التألم فكيف يصح التشبيه بين الكسرين حيا لانا نقول
ان اردتم ان المراد به ان كسر عظم الميت ككسر عظم الحي من جميع الوجوه فليس بشيء لانه يلزم منه
ان يجب على الذي كسر عظمه من القصاص ما يجب على كاسر عظم الحي وهذا باطل فتعين ان يكون
المراد ليس كذلك وانما المراد ان كسر عظم الميت اثم كما ان كسر عظم الحي اثم لانه يجب ان يحترم
صورته ويعظموه كما يعظمونه في الحيوة وبهذا فسره الشراح حيث قالوا وفي الحديث دلالة
على تعظيم الميت كما كان في حياته ولهذا صرح العلماء بان الايلام لا يتحقق في الميت انتهى ملخصا
ما ينبغي ان لا يلتفت اليه السمع فانصف وكن من المنصفين حتى ياتيك اليقين توضيح تمام آنكه علما در
حديث اختلاف كرده اند در تعيين معنى حديث پس بعضى ميگويند كه مراد آنست كه شكستن استخوان
مرده گناه است چنانكه شكستن استخوان زنده گناه است و مؤيد است آنچه بروايت ابن ماجه از ام سلمه ثابت شده كه فرمود
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم شكستن استخوان مرده مانند شكستن استخوان زنده است در گناه و
فرقه ميگويند كه مقصود آنست كه در شكستن استخوان مرده اهانت ميت و تقبيح صورت است او
ومختار اكثر محققين آنكه در شكستن استخوان مرده ايذا و رنج و درد بميت حاصل ميشود ابن الملك
و ابن عبد البر تصريح كرده اند كه ازين حديث ظاهر ميگردد كه ميت در رنج مي شود چنانكه
در رنج مي شود زنده و از چند احاديث و اخبار تائيد اين مدعى نمايان ميگردد از انجمله است
آنچه بروايت ابن ابي شيبه از ابن مسعود رضي الله عنه ثابت شده كه ايذاى مسلمان در حالت موت
مانند ايذاى اوست در حالت حيات و از انجمله است بروايت سعيد بن منصور ثابت شده كه
شخصى از ابن مسعود رضي الله عنه پرسيد كه آيا ماليدن قبر روا است فرمودند كه مكروه ميدانم ايذاى
مسلمان ميت چنانكه مكروه مى دانم ايذا دادن مسلمان زنده و از انجمله است آنچه روايت نموده
احمد بن حنبل از عمرو بن حزم گفت كه ديد مرا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم تكيه كننده بر قبرى پس فرمود

تنقيح

که ایذا مرده صاحب این قبر را یاد فرموده که ایذا مرده او را این شکایت دمی است محقق دهلوی قدس سره

افاده فرموده که شاید مراد آنست که روح مرده راضی نمیشود به تکیه دادن بر قبر او و مکروه

میدانند این را چه درین کار ذلت و اهانت میت است و از آنجمله است آنچه در میزان شعرانی

مذکور است که نزد امام شافعی و احمد بن حنبل تراشیدن ناخنهای میت جائز است زیرا که

بجهت آن نظافت و طهارت مرده حاصل میشود و او را هیچگونه ایذا و رنج نمی رسد

و نزد امام ابو حنیفه و مالک تراشیدن آنها جائز نیست چه این تصرف است در بدن میت

و شارع بآن امر نفرموده پس ترک وی اولی باشد بر فطن مستحب نیست که جواز تراشیدن

ناخنهای میت بجهت عدم ایذا مشعر است بآنکه هرچه مرده را ایذا دهد مانند شکستن استخوان

البته ممنوع است ارتکاب او [illegible] و از آنجمله است آنچه در مرقاة مذکور است که

نیست در آنکه ارواح مردگان در عالم برزخ اند و نیز ادراک می شوند از اشیای

موذیه که از زندگان در حق موتی بظهور انجامد و شاد و فرحان می شوند در آن عالم از

اشیای لذیذه که از احیا در حق ایشان ظاهر گردد هرگاه اینهمه بیان ذهن نشین شد پس

بباد که شبهه نیست در آنکه پیروی جمهور واجب است و سابقا مسلک جمهور در معنی حدیث

مذکور مبین شد پس درین صورت از آن حدیث مانند روشنی صبح ظاهر میشود که میت را شعور

و ادراک حاصل است و عبد المطلب نیز پوشیده مباد که ممکن است که حدیث مذکور را از اینکه

از قیودات و باحتمالی از احتمالات مقید نسازند بلکه او را مطلق و عام گذارند تا حیثیت مذکور

شامل ماند همه احتمالات را که مذکور کردیم پس برین تقدیر حاصل حدیث آنکه شکستن استخوان

مرده ایذا و اهانت و گناه و قبح صورت دست میدهد و ظاهر است که بر تقدیر تعمیم

اطلاق نیز شعور و ادراک میت متحقق میشود القصه از جمیع ما سبق و تحقیق [illegible] شد که

انچه بعضی محشران زعم کرده اند که از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسر عظم المیت ککسره حیا
استدلال آورده اند بر آنکه میت با شعور است که اگر میت را احساس و رنج ثابت نشود چگونه مشابهت
میان شکستن استخوان مرده و شکستن استخوان زنده متحقق گردد خطای است صریح اگر مقصود تشبیه است
که در جمیع امور شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است پس لازم می آید که از
شکستن استخوان مرده نیز قصاص لازم آید همچنانکه واجب می شود قصاص از شکستن استخوان
زنده و این باطل است پس متعین شد که مراد آنست که شکستن استخوان مرده گناه است همچنانکه
شکستن استخوان زنده گناه است چراکه واجب است تحسین صورت میت و در شکستن
استخوان وی تقبیح صورت لازم می آید و مؤید اوست آنچه بعضی شراح حدیث تفسیر کرده اند
که حدیث مذکور دلالت میکند بر تعظیم میت مثل تعظیم او در زندگی و لهذا علما تصریح نموده اند
که در میت ایلام و ایذا متحقق نمی شود انتهی کلام ذلک البعض و از انجمله است حدیثی که دلالت
میکند بر ایذا یافتن میت از نوحه زندگان و گریستن ایشان باواز بلند عن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه ان المیت یعذب بالنیاحة علیه فی قبره اخرجه البخاری و ابن عمر بن حصین و عند
ابن حبان فی صحیحه و سمرة بن جندب عند الطبرانی فی الکبیر یعنی مرده معذب می شود در قبر
به سبب گریستن و نوحه کردن زنده بر وی و فی المشکوة عن عمرة بنت عبد الرحمن انها
قالت سمعت عائشة و ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیه
تقول یغفر الله لابی عبد الرحمن اما انه لم یکذب ولکنه نسی او اخطأ و انما مر رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی یهودیة یبکی علیها فقال انهم لیبکون علیها و انها لتعذب فی قبرها متفق علیه انتهی
و در ترجمه مشکوة روایت است از عمرة بنت عبد الرحمن بن سعد بن زراره که وی گفت شنیدم
عائشه را و حال آنکه ذکر کرده شد مر عائشه را که عبد الله بن عمر می گوید که میت عذاب کرده شود

بگریستن زند و بر وی می گفت عائشه بیامرز و خدای تعالی مر ابی عبد الرحمن را که لقب ابن عمر است
این کلمه در جای میگویند که کسی سخنی گفته و خطا کرده میگویند خدا او را رحمت کند و بیامرزد باز
عائشه میگوید آگاه باشید بدرستیکه وی یعنی ابن عمر عمدا دروغ نگفته است و چون گوید شان
وی اعلی و ارفع است ازان لکن وی فراموش کرده است انچه ازان حضرت شنیده یا خطا
کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد ازان بیان خطا ابن عمر میکند بقول خود جز این نیست
که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر زن یهودیه که مرده بود و گریسته میشدند بر وی پس گفت آنحضرت
بدرستیکه ایشان می گریند بر وی و حال آنکه وی بتحقیق هر آینه عذاب کرده می شود در قبر
پس آنحضرت در خصوص یهودیه این گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص
وی هم نگفت که وی بسبب بکاء ایشان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکه شان
کافر است او ایشان می گریند او را عزیز میدارند و مرحوم میدانند و وی خوار و ملعون است
از ینجا ابن عمر فهمیده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق کلیه فرمودند که میت بسبب گریه
زندگان بر وی در قبر معذب میگردد انتهی و در مظاهر حق ترجمه هندی مشکوة شریف مرقوم
است یه اعتراض حضرت عائشه نی اپنی اجتهاد سی کی اور یه اعتراض جب وارد هو که یه حدیث
خاص سی قضیه مین سنی گئی هو حال آنکه یه ثابت هوئی هی ساتهه الفاظ مختلفه اور
روایات متعدده کی ابن عمر سی اور اون مین سی متعدد هے او مطلق بهی پس صورت خاص کهان
رهی انتهی قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قوله صلی الله علیه وسلم ان المیت لیعذب
ببکاء اهله علیه فی روایة ببکاء الحی و فی روایة یعذب فی قبره بما نیح علیه و فی روایة من یبک
علیه یعذب و اختلف العلماء فی هذه الاحادیث فتاولها الجمهور علی من اوصی بان یبکی
علیه و یناح بعد موته فنفذت وصیته و هذا یعذب بعد موته ببکاء اهله علیه و نوحهم لانه بسببه و منسوب

الجمهور قالوا فاما من بكى عليه اهله وناحوا من غير وصية فلا يعذب بقوله تعالى لا تزر وازرة
وزر اخرى قالوا وكان من عادة العرب الوصية بذلك ومنه قول طرفة شعر
اذا مت فانعيني بما انا اهله * وشقي على الجيب يا ابنة معبد *
فخرج الحديث مطلقا حملا على ما كان معتادا وقالت طائفة هو محمول على من اوصى بالبكاء
والنوح او لم يوص بتركهما فمن اوصى بهما او اهمل الوصية بتركهما يعذب بهما لتفريطه
باهمال الوصية بتركهما فاما من اوصى بتركهما فلا يعذب بهما اذ لا صنع له فيهما ولا تفريط منه
وحاصل هذا القول ايجاب الوصية بتركهما ومن اهملهما عذب بهما وقالت طائفة معنى الاحاديث
انهم كانوا ينوحون على الميت ويندبونه بتعديد شمائله ومحاسنه في زعمهم وتلك الشمائل قبائح
في الشرع يعذب بها كما كانوا يقولون يا مرمل النسوان ومخرب العمران ومفرق الاخدان
ونحو ذلك مما يرونه شجاعة وفخرا وهو حرام شرعا وقالت طائفة معناه انه يعذب بسماعه
بكاء اهله ويرق لهم والى هذا ذهب محمد بن جرير الطبري وغيره قال القاضي عياض وهو اولى
الاقوال وقالت عائشة رضي الله عنها معنى الحديث ان الكافر او غيره من اصحاب الذنوب
يعذب في حال بكاء اهله عليه بذنبه لا ببكائهم والصحيح من هذه الاقوال ما قدمنا عن الجمهور
واجمعوا كلهم على اختلاف مذاهبهم على ان المراد بالبكاء هنا البكاء بصوت ونياحة لا مجرد
دمع العين انتهى تفصیل مرام آنکه مختار جمهور که صحیح و معتبر از همه مذاهب است آنست که معذب
شدن مرده بسبب نوحه کردن زنان و گریستن آن باواز بلند بر وی در صورتی است
که میت در حالت زندگی وصیت کرده باشد بنوحه کردن و گریستن و عادت عرب چنین بود که بنوحه
و بکا وصیت میکردند چنانچه قول طرفه بران دلالت دارد شعر اذا مت فانعيني بما انا اهله
وشقي علي الجيب يا ابنة معبد یعنی چون بمیرم پس خبر مرگ من بسان بخیری که من لائق

ادهسم و بشگاف گریبان از من ای دختر معبد و در صورت عدم وصیت میت بنوحه و بکا بعد
نخواهد شد و بعضی زعم کرده اند که تعذیب مرده بنوحه و بکای زنده در صورتی است که میت
وصیت کرده باشد باین هر دو یا وصیت نکرده باشد بترک این هر دو پس بر ایشان وصیت
بترک نوحه و بکا واجب است و جماعتی توهم کرده اند که تعذیب میت مخصوص است باینکه زنان
اوصاف جمیله و خصائل حمیده میت بیان کنند و در شریعت این همه امور از قبائح معدود
اند چنانچه در جاهلیت میت را باین طور باواز بلند میگریستند که ای بیوه کننده زنان
و یتیم دهنده جماعت و خراب کننده مکانها و جدا کننده دوستان و موید اوست آنچه
بروایت موسی اشعری ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما من میت یموت
فیقوم باکیهم فیقول واجبلاه واسیداه و نحو ذلک الا وکل الله به ملکین یلهزانه ویقولان
اهکذا کنت یعنی نیست هیچ مرده که می میرد پس میایستد گریه کننده قوم پس میگوید
آن گریه کننده ای کوه ای سردار و مانند آن که درند به تفجع میگوید مگر آنکه بر وی
میگمارد خدای تعالی دو فرشته را که میجنبانند و دفع میکنند آن میت را و میگویند
بطریق ایذا و توبیخ آیا همچنین بودی تو و این نیز نوعی از عذاب است و نیز بروایت طبرانی
از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ثابت شده که روزی عبدالله بن رواحه را غشی و بیهوشی
طاری شد پس زنی نوحه میکرد و او را میگفت ای سردار و ای کوه و ای رسن امید
پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در حالیکه بهوش آمد عبدالله بن رواحه و
عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرا بیهوشی لاحق شده بود پس زنان باواز بلند
گریه نمودند و شمائل چند بیان کردند پس فرشته بایستاد و با او تازیانه بود که او را
بسوی پایهای من متوجه نمود و گفت تو همچنان هستی که زنان میگویند در اوصاف تو بیان

می کنند گفتم که میتسم من چنین و اگر میگفتم که هستم چنین هر آئینه میزد آن فرشته تازیانه را بر ایشان من و مختار حضرت ام المومنین عائشه صدیقه آنست که کافر و گنهکار معذب می شود بسبب کفر و گناه نه بسبب نوحه و بکا و از انجمله بحث حدیثی که دلالت میکند بر تلقین میت چه اگر میت را در قبر ادراک و سمع نباشد تلقین لغو گردد فی شرح المصابیح الامر فی قوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم للندب الاستحباب والتلقین العرض وهو ان یقال عند المحتضر لا اله الا الله محمد رسول الله والمراد بموتاکم المحتضرون مجاز من باب ما یؤل وفیه تنبیه علی ان لا یقال ذلک حتی یظهر امارات الموت وقوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم یحتمل التلقین بعد الموت حملا للفظ علی الحقیقة وقال الشافعی واصحابه والتقیید بموتاکم تخصیص المسلمین بالتلقین انه الغالب لانه صلی الله علیه وسلم لقن ابا طالب فلم یتلقن وقال الاکثرون المراد بموتاکم فی قوله صلی الله علیه وسلم اقرؤا علی موتاکم یس المحتضرون مجاز من باب ما یؤل وقیل المیت حملا علی الحقیقة وقال الشارح الاول یحمل علی المحتضر وعلی المیت یقرء عنده فی بیته او فی مدفنه وقیل الحکمة فی قرءة یس ان احوال القیامة والبعث مذکورة فیها فلعله یتذکر او نحش وذکر الشیخ سعد الحموی رحمة الله علیه فی کتابه المسمی تحفة الاخیار سندا ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه اکثر من قراءة سورة یس فان فی قرائتها عشر برکات ما قرءها جائع الا شبع ولا ظمان الا روی ولا عار الا اکسا ولا مریض الا برء ولا محتضر الا خفف علیه ولا خائف الا امن ولا مسجون الا اخرج ولا مسافر الا اعین ولا اعزب الا تزوج ولا طالب غایة الا وجدها انتهی فی شرح الاذکار وجه کون التلقین بعد الدفن مستحبا انه تذکیر المیت قال تعالی وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین ویکون العبد فی هذه الحال احوج الی التذکیر قال العلماء ولا یعارض التلقین قوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور وقوله تعالی

نه لاتسمع الموتی لانه صلی الله علیه وسلم نادی اهل القلیب واسمعهم وقال ما انتم باسمع منهم لکنهم لا یستطیعون
جوابًا وقال فی المیت انه یسمع قرع نعالهم وانکر بعض المالکیه سماع الموتی ورد ذلک وقد الف
الحافظ السخاوی جزءًا فی التلقین نقل فیه عن ائمة المذاهب الاربعة استحبابه واطال فی
ذلک انتهی خلاصه مرام آنکه تلقین یعنی خواندن کلمه طیب اعنی لا اله الا الله محمد رسول الله
وخواندن سوره یٰس در حالت احتضار بالاجماع مستحب است واما تلقین بعد از دفن
کردن میت پس امام احمد بن حنبل و امام مالک واکثر حنفیه آن را منع کرده اند وحضرت شافعیه وبعضی حنفیه مانند امام صفار
وامام ظهیر الدین وقاضی محمد کرمانی تجویز نموده اند توضیح این ابهام آنکه در شرح
سفر السعادة مرقوم است که در تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده که نزد شافعیه معمول
است سیوطی در جمع الجوامع از طبرانی وابن النجار وابن عساکر ودیلمی از ابی امامه می آرد که
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مردی از برادران شما ودفن کرده شد او را
وریختید خاک بروی باید که بایستد مردی از شما نزد سروی وبگوید یا فلان بن فلانه
وی یعنی میت میشنود آن را ولیکن جواب نمید هد پس تر بگوید یا فلان بن فلانه چون
این بار میشنود بر می نشیند در قبر پس تر بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت میگوید
ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پس تر بگوید ای فلان یاد کن آن را
که بر آمده تو بران از دنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وآنکه راضی شده
که خدا پروردگار تست ومحمد پیغمبر تست واسلام دین تست وقرآن امام تو چون این را
گفت میگیرد منکر ونکیر دست دیگری را ومیگوید پس روان آئید از پیش این بنده چکار
داریم اکنون ما باوی حق سبحانه تلقین کرد حجت او را مردی در مجلس شریف حاضر بود
گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم بکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است

انتهی و در نهایه شرح هدایه سر این حدیث مذکور است و بروایت احمد و ابو داود و ابن ماجه
از معقل بن یسار ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اقرؤا سورة
یٰس علی موتاکم یعنی بخوانید سورهٔ یٰس را بر مرده های خود ظاهر آنست که مراد از میت
محتضر باشد و عمل نیز همبرین است و احتمال دارد که مراد از خواندن سورهٔ یٰس بعد موت
باشد در خانه یا بر سر قبر و بروایت علی بن ابیطالب ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم در خواندن سورهٔ یٰس ده برکت حاصل میشود گرسنه را آسوده کی دست میدهد
و تشنه را سیرابی عطا میشود و برهنه را لباس و مریض را صحت و محتضر را تخفیف سکرات
و ترسنده را امنیت و محبوسی را رهائی و مسافر را دستگیری و بی زن را زن و بدست
آمدن جانور گریخته و بروایت مسلم از ابو سعید و ابو هریره رضی الله عنهما ثابت شده که
فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله یعنی تلقین کنید مرده های
خود را کلمهٔ طیب بدانکه تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم تا یقین معنی نمایند و مراد از
تلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت و نزد امام شافعی
رحمه الله مراد تلقین بعد از موت است در این صورت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم موتاکم بر معنی
حقیقی باقی خواهد ماند و در صورت اولی از قبیل مجاز ما یؤول الیه خواهد بود و بروایت
ابن ماجه از عبد الله بن جعفر بن ابیطالب رضی الله عنه به ثبوت رسیده که فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم والحمد لله
رب العالمین قالوا یا رسول الله کیف الاحیاء قال اجود و اجود یعنی تلقین کنید و بفهمانید
مرده های خود را این کلمات گفتند صحابه ای پیغمبر خدا چگونه است این از کار مر زندگان را
اگر بیاموزانیم و تلقین کنیم گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بهتر و نیکوتر چه ذکر حق سبحانه

وتعالی زنده ومرده را شفای قلب جلای روح ست واختصار این صفات ومعانی مورث
ذوق وحیات جاودانی ست وفی الارکان الاربعة لمولانا عبد العلی قدس سره العلی
وما قیل ان التلقین لقولان المیت لا یسمع فهذا باطل لانه قد ورد فی الحدیث ان المیت
یسمع بصوت النعال من الاحیاء ورسول الله صلی الله علیه وسلم قد نادی الکفرة الملقین
فی قلیب بدر وقال انهم لیسمعون لا یقدرون علی الجواب لما لحقهم من العذاب الشدید انتهی
یعنی آنچه بعضی زعم کرده اند که تلقین میت لغو است زیرا که میت نمیشنود پس باطل است
زیرا چه در حدیث شریف وارد شده که میت زیاده ترمی شنود بنسبت زنده
کوفتن نعال را ونیز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطاب فرمود وآواز داد کفار را که انداخته
شدند در چاه بدر وفرمود که ایشان میشنوند وقدرت ندارند بر جواب دادن چرا که
لاحق شده است ایشان را عذاب سخت وفی النهایة شرح الهدایة وعند الشافعی یستحب ان
یلقن بعد الدفن فیقال یا عبد الله او یا امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا من شهادة ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله وان الجنة حق والنار حق والساعة حق آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث
من فی القبور رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا ورسولا
وبالقرآن اماما وبالکعبة قبلة وبالمؤمنین اخوانا لظاهر قوله علیه السلام لقنوا موتاکم کذا فی
شرح الوجیز وفی ذخیرة الفقهاء والفتاوی الظهیریة جوز بعض المشایخ (ای مشایخ الحنفیة ۱۲) التلقین بعد الدفن فیقول
یا فلان بن فلان ویا فلانة بنت فلانة اذکر دینک الذی کنت علیه الی آخره وفی ذخیرة
العقبی حاشیة شرح الوقایة چلپی ویلقن الشهادة ای یذکر الشهادتین معا عنده لان الاولی
لا تقبل بدون الثانیة وقیل وقت التلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر دینک الذی
کنت علیه رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد علیه السلام نبیا وبالقرآن اماما وبالکعبة

قبله انتهى وفى جامع الرموز شرح مختصر الوقاية ويلقن الشهادة فيجب على اخوانه واصدقائه
ان يقولوا عنده كلمة الشهادة ولا يقولوا له قل كيلا يابى عنه كما فى شرح الطحاوى وفى الزاهدى
واشار فى الكافى والمضمرات الى ان المراد من الشهادة اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
واشهد ان محمدا عبده ورسوله وانما خص التلقين بالمحتضر لان تلقين الميت لم يجز عند الائمة
الثلثة وغيرهم من اصحابنا وعليه فتوى ائمة بلخ وبخارا كما فى الجواهر لكن قال الامام
فى التتمة انه مشروع لانه يعاد روحه وعقله ويفهم التلقين وقال صاحب الغياث انى
سمعت استاذى قاضيخان يحكى عن الامام ظهير الدين انه لقن بعض الائمة واوصى
بتلقينه فلقنه فيجوز وفى الجواهر انه لما سئل القاضى الكرمانى عنه قال ما راه المسلمون
حسنا فهو عند الله حسن وروى فى ذلك حديثين انتهى و در عمده از تجنيس نقل كرده
تلقين بعد از دفن جائز نيست نزد بعضى مشائخ حنفيه و از امام صفار منقول است كه
تلقين بعد از دفن موافق مذهب امام اعظم رح جائز است و هر كه اين تلقين را منع كند
پس او مذهب معتزله را اختيار كرده و در فتاوى عالمگيرى منقول است كه تلقين نزد
احتضار مستحب است بالاجماع و اما تلقين بعد از دفن پس موافق ظاهر روايت نيست
كذا فى العينى شرح الهداية ومعراج الدراية و در فتاوى مضمرات مصرح است كه ...
و فتوى سيد ... تلقين نزد موت و تلقين بعد از دفن و در شرح ... مذكور است
كه تلقين ميت از آن جهت مستحب شده كه در تلقين ياد دهانيدن و پند دادن ميت است
حق تعالى و ذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين يعنى و پند ده و ذكر ... فرموده ...
بدرستيكه پند دادن سود ميرساند مومنان را و ظاهر است كه ميت در آن حالت محتاج ...
بسوى ... شنيدن ميت كلام زنده را و معاينه ميكند اين قول ...

انک لا تسمع الموتی و ما انت بمسمع من فی القبور چرا که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ندا کرد ند کفار بدر را
و شنوانیدند او شان را و فرمودند که شما از ایشان زیاده تر نمی شنوید لکن او شان جواب
نمید ہند و بعضی مالکیہ منکر شدہ اند سماع موتی را و مردود است انکار شان و حافظ سخاوی
کتابی در باب تلقین تالیف کردہ و دران کتاب از مجتہدین اربعہ نقل کردہ کہ تلقین بعد
از دفن مستحب است و بما القینا علیک ظہر ان التلقین بعد الدفن ما جوزہ بعض الحنفیۃ و اما
الشافعیۃ فکلہم جوزوہ کما نص علیہ شارح المصابیح و اما الحافظ السخاوی فقد نقل عن الائمۃ
الاربعۃ ان التلقین بعد الدفن مستحب فما توہمہ بعض حملۃ عرش الفلسفۃ من ان المراد من الموتی
فی قولہ علیہ الصلوۃ و السلام لقنوا موتاکم ہو المشرف علی الموت علی سبیل المجاز المرسل
و بہ فسرہ ائمۃ اہل السنۃ و الجماعۃ من الحنفیۃ و الشافعیۃ و المالکیۃ و الحنبلیۃ و جمعوا علیہ فالاحتجاج
بذلک الحدیث علی سماع المیت خلاف الاجماع انتہی ففریۃ بلا مریۃ و ان ہذا الا اختلاق مبین ثم
ذکر ذلک البعض عبارات الکتب مقطوعۃ غیر تامۃ و ہذا من سجیتہ و غریزتہ فانہ ذکر
العبارۃ الاول من شرح المصابیح و طرح العبارۃ الاخیرۃ و ہی ان قولہ صلی اللہ علیہ وسلم
لقنوا موتاکم یحتمل التلقین بعد الموت حملا للفظ علی الحقیقۃ و بہ قال الشافعی و اصحابہ و ترک
العبارات الفقہیۃ الدالۃ علی کون التلقین بعد الدفن مختار بعض الفقہاء الحنفیۃ کثرہم اللہ تعالی

بلکہ قدر مشترک در باب سماع میت بدرجہ تواتر معنوی رسیدہ و لہذا تمام اہل سنت و جماعت
اعتقاد دارند بسماع میت چنانکہ از دلائل عقلیہ و نقلیہ سابقا ذکر کردیم سماع اموات ثابت
پیوستہ و الآن در جرح و قدح تمسکات منکرین سماع موتی شروع میکنیم و استنباط
نفی سماع اموات از آیہ کریمہ فانک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین
یعنی پس ہر آئینہ تو نمی توانی شنوانید مردگان را و نمی توانی شنوانید کران را آواز خواندن

وقتیکه روی بگردانند پشت داده قابل تماشا است چراکه سیاق بیا موصده و مراد از
قول او تعالی است ولئن ارسلنا ریحا فرأوه مصفرا لظلوا من بعده یکفرون یعنی اگر بفرستیم
که موذی [illegible] ن بهلاک است چون دبور که ریح عذاب است بر مزروعات پس ببینند آن
زرد شده و بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده و چنانکه از و نفع نتوان گرفت البته
شوند پس از زردی زراع کافر باشتی که کمال التجاجی کرده ندی و از رحمت حق مایوس
نشدندی و ای محمد صلی الله علیه وسلم از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان ترا و قول ترا
قبول نمایند کذا فی التفسیر الحسینی و در تفسیر بیضاوی در ذیل تفسیر قول تعالی الله الذی یرسل الریاح فتثیر
سحابا الی قوله تعالی ولئن ارسلنا ریحا فرأوه مصفرا الآیة مذکور است و فی الآیات
ناعیة علی الکفار لتقضیهم و عدم تدبرهم و سرعة تزلزلهم لعدم تفکرهم و سوء رأیهم
فان النظر السوی یقتضی ان یتوکلوا علی الله و یلتجئوا الیه بالاستغفار اذا احتبس القطر عنهم
ولم ییأسوا من رحمته وان یبادروا الی الشکر والاستدامة بالطاعة اذا اصابهم
برحمته ولم یفرطوا بالاستبشار وان یصبروا علی بلائه اذا ضربت زروعهم بالاصفرار ولم یکفروا
نعمه انتهی و سیاق بیانه تحتانیه آیة از ان اشد ابا دار و مراد از سیاق قول او تعالی
وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون یعنی نیستی تو
راه نماینده کوردلان از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی برانکه توفیق ایمان دهی مشرکان را
نمی شنوانی مواعظ و نصایح قرآن مگر کسی که باور میدارد و آیات مرا پس آنجاعت انقیاد کننده اند
مراد از [illegible] کذا فی التفسیر البیضاوی سماهم عمیا لفقدهم المقصود الحقیقی من الابصار او
قلوبهم انتهی و فی التفسیر الکبیر للامام الرازی اما قوله تعالی ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا
فالمعنی یا محمد صلی الله علیه وسلم لیس سماعک الا علی الذین علم الله انهم یؤمنون بآیاته ای یصدقون

انهم مسلمون ای مخلصون لله تعالی بل من اسلم وجهه لله یعنی سالما لله خالصا له انتهی چه مراد از موتی
در قول او تعالی لا تسمع الموتی مذکور است بطریق مجاز اموات القلوب یعنی مرده دلان که
کافران باشند مراد است نه مردگان حقیقی پس مراد بعدم سماع عدم اجابت حق است زیرا که
این آیت نازل شده است در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان حق را و معنی آیت
مذکوره اینست که تو نمی توانی اجابت حق کنانی کافران را پس دلالت بر عدم سماع موتی
نیست پس شد و مؤید اوست قول او تعالی ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا وهم لا یسمعون چه
درین آیه نیز مراد از عدم سماع عدم سماع تذکر و قبول و انتفاع و حصول موعظه است یعنی
مباشید مانند کسانیکه گفتند شنیدیم و ایشان نمی شنوند یعنی مانند اهل کتاب که توریت
خواندند و بزبان معترف شدند و بران عمل نکردند کذا فی فتح الرحمن بترجمة القرآن و در
تفسیر حسینی مسطور است و مباشید مانند آنانکه گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان
و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند شعر
مگو که می شنوم هرچه گفته سعدی ❀ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی
وفی التفسیر البیضاوی ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا کالکفرة او المنافقین الذین ادعوا السماع وهم
لا یسمعون سماعا ینتفعون به فکانهم لا یسمعون راسا انتهی وهکذا فی التفسیر الکبیر والنیشاپوری
وغیرهما من التفاسیر المعتبرة و نیز تایید می دهد آن را قول او تعالی و تقدس تنزیل من الرحمن
الرحیم کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون
یعنی این فرو فرستاده است از جانب خدای بخشاینده به هدایت نفوس عوام مهربان بر عنایت
قلوب خواص این کتابی است واضح ساخته شده آیتهای وی در حالتیکه قرآنی است عربی که
قومی دانند در حالیکه مژده دهنده و ترساننده است پس روی گردان شدند اکثر مردم ازو

پس ایشان نمی شنوند بسمع قبول یعنی نمی پذیرند کذا فی التفسیر الحسینی وفی البیضاوی فانهم
اکثرهم عن تدبره وقبوله فهم لا یسمعون سماع تامل وطاعة انتهی وفی الکشاف فهم لا یسمعون لا
لا یقبلون ولا یطیعون من قولک تشفعت الی فلان فلم یسمع قولی ولقد سمعه ولکن لما لم یقبله
ولم یعمل بمقتضاه فکانه لم یسمعه وفی التفسیر الکبیر عاشرها کونهم معرضین عن القرآن لا یسمعونه
ولا یلتفتون الیه انتهی بالجمله جمیع مفسرین محققین اجماع دارند برانکه هرجا که در قرآن مجید وفرقان
حمید نفی سماع از کفار واشرار مذکور شده مراد ازان نفی نفس سماع نیست بلکه مقصود
ازان نفی ثمرات سماع است که وی عبارت است از عدم اجابت حق وعدم اطاعت
وعدم عمل بمقتضای نصوص قاطعة القصة در محاوره قرآن در چنین مقام اراده نفی ثمرات
سماع از قبیل مجاز متعارف شده ونفی معنی حقیقی سماع از قسم حقیقت مهجوره گردیده و نیز
ظاهر است ما زعمه بعض اهل الهوا من ان القول بان المراد بالاسماع اسماع قبول مردود لانا
نقول هذه الزیادة لا تخلو اما ان یکون علی سبیل البیان او الزیادة علی النص لا سبیل الی
الاول لان الاسماع لفظ خاص وضع لمعنی معلوم علی الانفراد وحکمه انه لا یحتمل الخصوص قطعیا
ولا یحتمل البیان لکونه مبینا فلا یجوز الالحاق به ولا سبیل الی الثانی لان الزیادة نسخ عندنا وتخصیص
عند الشافعی رح وعلی کلا المذهبین لا یصح هذا الالحاق اما علی قول الشافعی فلما بینا انه لا یحتمل
البیان واما علی قولنا فلانه لا بد من ناسخ اقوی منه ولا اقل من ان یکون مثله لا ینسخ الکتاب
بالانکم تم کلامه بعبارته مما لا ینبغی ان یصغی الیه فان عدم احتمال البیان والزیادة انما
یصح اجراؤه علی ارادة المعنی الحقیقی من نفی الاسماع ونحن اثبتنا من اجماع المفسرین عدم ارادة
وکلا وحاشا ان نرید المعنی الحقیقی ثم نحقق البیان او الزیادة بل انما نعنی المعنی المجازی المتعارف
فیما بین اهل التفاسیر کما القینا علیک تفصیله بما لا مزید علیه فانصف ولا تتبع الهوی

جمیع مفسرین محققین اجماع دارند

حق سبحانه وتعالی جابجا در قرآن مجید کافران ومنافقان را صم وبکم فرموده پس اگر شخصی از آن
معنی حقیقی اراده کند انصاف باید کرد که چه قدر ناقص الفهم بوده باشد کذا فی الرسالة
الرشیدیة وتیمّا که در کریمه صم وبکم وعمی فهم لا یرجعون وامثال آن بقرائن واضحه
صم وبکم وعمی معنوی مراد است فی التفسیر الحسینی ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول
سخن حق نمی کنند گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت
ندارد پس گویا که سخن نمیگویند کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز
نگردند ازین صفتها و برهمین وجه محشور شوند ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا وبکما وصما
انتهی وفی انوار التنزیل لما سدوا مسامعهم عن الاصاخة الی الحق وابوا ان ینطقوا به السنتهم
ویبصروا الآیات بابصارهم جعلوا کانما ایفت مشاعرهم وانتفت قواهم کقوله شعر
صم اذا سمعوا خیرا ذکرت به ؛ وان ذکرت بسوء عندهم اذنوا ؛ وکقوله شعر
اصم عن الشیء الذی لا ارید ؛ واسمع خلق الله حین ارید انتهی ؛ افاد الشروانی فی حاشیته علی
ذلک التفسیر انه لما کان المعلوم من حالهم انهم کانوا یسمعون وینطقون ویبصرون امتنع حمل ذلک
علی الحقیقة فلم یبق الا التشبیه حالهم لشدة تمسکهم بالعار واعراضهم عما سمعهم من القرآن وما یظهره
الرسول صلی الله علیه وسلم من الادلة والآیات بمن هو اصم فی الحقیقة فلا یسمع واذا لم یسمع لم یتمکن
من الجواب فلذلک جعله بمنزلة الابکم فاذا لم ینتفع بالادلة ولم یبصر طریق الرشد فهو بمنزلة الاعمی
انتهی همچنان در کریمه لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین الآیة موتی القلوب
که کفار اند مجازا مراد اند الآن برهان این دعوی یعنی مراد از موتی کفار اند بطریق مجاز
از تفاسیر معتبره باید شنید فی انوار التنزیل واسرار التاویل للقاضی ناصر الملة والدین
البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی فانک لا تسمع الموتی وهم مثلهم لما سدوا عن الحق مشاعرهم انتهی

یعنی وکفار مانند مردگان اند چراکه بند کردند حواس خود را از شنیدن حق و ایشان را

انما شبهوا بالموتی لعدم انتفاعهم باستماع ما یتلی علیهم کما شبهوا بالصم فی قوله تعالی ولا

تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین فان استماعهم فی هذه الآیة لعدم تنبههم وفی المدارک فی تفسیر قوله تعالی

فانک لاتسمع الموتی ای موتی القلوب فلا تطمع ان یقبلوا منک انتهی ونیز صاحب مدارک در

تفسیر قول او تعالی انک لاتسمع الموتی الآیة افاده فرموده لما کانوا لا یعون ما یسمعون

ولا به ینتفعون شبهوا بالموتی وهم احیاء صحاح الحواس انتهی یعنی هرگاه کافران فائده نمیگیرند

از آن چیزی که میشنیدند او در التشبیه داده شدند بمردگان وحال آنکه کافران زنده اند

وحواس صحیح دارند وقد افاد الامام الراغب الاصفهانی فی عیون المفردات فی تفسیر قوله تعالی

انک لاتسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ای لا تفهمهم لکونهم کالموتی

فی افتقادهم بسوء فعلهم القوة العاقلة التی هی الحیاة المختصة بالانسانیة انتهی وافاد رئیس

المتکلمین فخر الملة والدین فی التفسیر الکبیر الثانی انه تعالی امره صلی الله علیه وسلم بعد ظهور حجة

رسالته بان یتوکل علی الله ولا یلتفت الی اعداء الله ویشرع فی تمشیة مهمات الرسالة

بقلب قوی فقال فتوکل علی الله ثم علل ذلک بامرین احدهما قوله تعالی انک علی الحق المبین و

فیه بیان ان المحق حقیق بنصرة الله وانه لا یخذله وثانیهما قوله تعالی انک لاتسمع الموتی

وانما حسن جعله سببا للامر بالتوکل لان الانسان مادام یطمع فی احد شیئا فانه لا یقوی

قلبه علی اظهار مخالفته فاذا قطع طمعه عنه قوی قلبه علی اظهار مخالفته فان الله تعالی قطع طمع

محمد صلی الله علیه وسلم بان بین انهم کالموتی وکالصم وکالعمی فلا یفقهون ولا یسمعون ولا

یبصرون ولا یلتفتون الی شیء من الدلائل وهذا سبب لقوة قلبه صلی الله علیه وسلم علی

اظهار الدین کما ینبغی انتهی وفی معالم التنزیل للامام البغوی ان الله یسمع من یشاء حتی یتعظ

وحیث و ما انت بمسمع من فی القبور یعنی الکفار شبههم بالاموات فی القبور حیث لا یجیبوا انتهی

وہمچنین در کریمہ ان اللہ یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر کہ

منکران سماع اموات بظاہر این آیت تمسک میکنند ہمین معنی مراد است یعنی مراد از من فی القبور

کفار اند بطریق مجاز دریںصورت عدم سماع موتی از آیۂ مذکورہ باثبات نرسیدہ بلکہ عدم

سماع کافران ثابت شد و برای اثبات این دعوی عبارات تفاسیر معتبرہ نقل میکنیم فی التفسیر الحسینی

یعنی ہر آئینہ خدا میشنواند و فہم میکناند ہر کرا میخواہد بتوفیق و ہدایت و نیستی تو شنوانندہ

کسی را کہ در گور باشد ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفار است نیستی تو مگر ترسانندہ و بر تو

ہمین ابلاغ و انذار است انتہی و فی تفسیر المدارک ان اللہ یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی

القبور یعنی انہ قد علم من یدخل فی الاسلام ممن لا یدخل فیہ فیہدی من یشاء ہدایتہ و اما انت

فخفی علیک امرہم فلذلک تحرص علی اسلام قوم مخذولین شبہ الکفار بالموتی حیث لا ینتفعون

بمسموعہم ان انت الا نذیر ای ما علیک الا ان تبلغ و تنذر فان کان المنذر ممن یسمع الانذار

نفع و ان کان من المصرین فلا علیک انتہی و فی ر و ابط الآیات من فی القبور یعنی الکفار شبہہم

بالاموات فی القبور لانہم لا یجیبون اذا دعوا و فی التفسیر الرحمانی من فی القبور من موتی الحجب

الظلمانیہ و فی انوار التنزیل ان اللہ یسمع من یشاء ہدایتہ فیوفقہ لفہم آیاتہ و الاتعاظ بعظاتہ

و ما انت بمسمع من فی القبور ترشیح تمثیل المصرین علی الکفر بالاموات و مبالغۃ فی اقناطہ

عنہم انتہی و در ینجا خدشہ ایست جواب طلب تقریرش آنکہ بر تقدیر تشبیہ کفار با موتی

لازم می آید کہ در حق موتی کہ مشبہ بہ اند عدم سماع بطریق اتم و اقوی متحقق باشد زیرا کہ

مقتضای تشبیہ آن است کہ وجہ شبہ در مشبہ بہ اتم و زیادہ تر باشد از مشبہ و در ینجا کفار

مشبہ اند و موتی مشبہ بہ و وجہ شبہ عدم سمع است پس دریںصورت از نص صریح عدم سماع اموات متحقق

تو بستی صد ... (marginal note partly illegible)

ثابت و متحقق شد و نیز مؤید اوست آنچه در تفسیر بیضاوی در ذیل تفسیر آیه کریمه انما یستجیب الذین
یسمعون والموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون یعنی جز این نیست که قبول میکنند دعوت اسلام
آنانکه می‌شنوند و مردگان یعنی کافران برانگیزد ایشان را خدا باز بسوی او گردانیده شوند
مسطور است انما یجیب الذین یسمعون سماع تفهم وتأمل کقوله تعالی او القی السمع وهو شهید والموتی
کالموتی الذین لا یسمعون انتهی و تقریر جواب موقوف است بر تمهید یک مقدمه و بیانش آنکه
در علم بیان مبین شده که وجه تشبیه مشترک میباشد میان مشبه و مشبه به فی شرح التلخیص للعلامة
التفتازانی وجه الشبه هو المعنی الذی قصد اشتراک الطرفین ای المشبه والمشبه به فی ذلک المعنی
تحقیقا او تخییلا والا فزید والاسد فی قولنا زید کالاسد یشترکان فی الوجود و الجسمیة و
الحیوانیة وغیر ذلک من المعانی مع ان شیئا منها لیس وجه الشبه فالمراد المعنی الذی له زیادة
اختصاص بهما وقصد بیان اشتراکهما فیه ولهذا قال الشیخ عبد القاهر التشبیه الدلالة علی اشتراک
شیئین فی وصف هو من اوصاف الشیء فی نفسه خاصة کالشجاعة فی الاسد والنور فی
الشمس انتهی ما کلامه پس وجه شبه مقصود از تشبیه در مثال زید کالاسد شجاعت است که مشترک است میان
زید که مشبه است و اسد که مشبه به است بخلاف افتراس که وجه شبه نمی‌تواند شد زیرا که
وی مخصوص است باسد و در زید یافته نمیشود و هرگاه این مقدمه ممهد شد پس الآن باید
دانست که وجه شبه میان کفار و موتی عدم اجابت حق است که مشترک است میان مشبه یعنی
کفار و مشبه به یعنی موتی و در مشبه به اقوی و اتم است چه کفار تا زمانیکه زنده اند احتمال اجابت
حق باقی است اما موتی که از دار تکلیف بدار جزا انتقال کردند اصلا اجابت حق از ایشان
ممکن نیست و از عدم اجابت حق تعبیر بعدم سماع در آیات قرآنیه واقع شده کما ذکرنا
تفصیلا من التفاسیر المعتبرة مثل البیضاوی و الکشاف و الحسینی تفصیل این اجمال آنکه اگر از عدم

سماع عدم اجابت حق اراده نکنیم بلکه معنی حقیقی او که عدم سماع باله سمع است مراد باشد پس میگوئیم
که ممکن نیست که این معنی وجه شبه میان کفار و موتی باشد چه عدم سماع بحاسه
سمع میان مشبه ومشبه به مشترک نیست بلکه در مشبه یعنی کفار وقت حیات ضد آن که
وجود سماع بحاسه سمع است متحقق ودرین وقت اگر عدمش نیز متحقق باشد اجتماع ضدین لازم
آید وآن ظاهر البطلان است هکذا فی الطریقة الوسطی ومما القینا علیک انهدم اساس ما تخیله
بعض حملة عرش الاصمتة من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور انه
ترشیح لتمثیل المصرین علی الکفر بالاموات مبالغة فی اقناطه عنهم انتهی قلت الترشیح هو ذکر ما یلائم
المشبه به کالمصراع الثانی فی قوله لدی اسد شاکی السلاح مقذف له لبد اظفاره لم تقلم
وههنا شبه الکفار بالموتی ورشح بعدم السمع یعنی ذکر ما یلائم الموتی فثبت عدم سماعهم
بالنص قطعا ثم کلامه بطولجعه وذلک لما وعیت انفا من ان المراد بعدم السماع هو عدم اجابة
الحق وهذا هو وجه الشبه بین المشبه والمشبه به لا عدم السماع الحقیقی فغایته ما ثبت من النص هو ذلک لا بعدم
لا هذا العدم فتفطن وایضا انقطع عرق ما زعمه ذلک البعض من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی
انما یستجیب الذین یسمعون والموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون ای انما یجیب الذین یسمعون سماع تفهم
وتامل کقوله تعالی او القی السمع وهو شهید وهؤلاء کالموتی الذین لا یسمعون فهذا النص صریح
فی عدم سماع الموتی تم بعنوانه وذلک لان المراد من قوله لا یسمعون انهم لا یسمعون سماع
تفهم وتامل والقرینة علیه ذکر هذا السماع فی صدر هذه العبارة وتخصیصه به فی مواضع کما
نقلت منا التفصیله سابقا بما لا مزید علیه وایضا یوافقه ما فی التفسیر الحسینی انما یستجیب جز این
نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الذین یسمعون آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی
فهم وتامل اما کافران مانند مردگان اند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات والموتی

مستهم اند و مردگان ایرا انگیزاند خدا اتکا و بدانند و دو نشستن سوز نکنند ثم الیه ترجعون پس بسبب
او باز گردانند همه را برای جزاء و مکافات انتهی فتعجب لبعین الانصاف وتجنب عن سبل الاعتساف
وایضا اندفع ما توهمه ذلک البعض ممن انه ما قال بعضهم انه لیس المراد بقوله تعالی من فی القبور
وبقوله تعالی الموتی الاجساد الخالیة عن الارواح علی الحقیقة بل المراد الکفار وکانه قال انک
لا تسمع الکفار فلم یثبت حکم عدم السماع للموتی فوهم علی وهم بناه قصور النظر وقلة الفکر وعدم
الوقوف علی علم البیان والا فعلی هذا یلزم ان یکون الآیة اتم دلالة علی عدم سماع الموتی
لان لفظ الموتی ومن فی القبور حقیقة الاجساد الخالیة عن الارواح فلا بد من الاستعارة
اذا ارید بها الکفار واصل الاستعارة التشبیه والاصل فی التشبیه ان یکون وجه الشبه اتم
واکمل واشهر فی المشبه به کما صرح به ائمة البیان وعلیه قول الشاعر شعر ظلمناک فی تشبیه
صدغیک بالمسک فان قاعدة التشبیه نقصان ما یحکی وما نثبت بهذا التاویل ایضا ان یکون
عدم السماع فی الموتی اتم واکمل واعرف قطعا ثم کلامه بلفظه وذلک لما وجه ان وجه الشبه هو
عدم اجابة الحق ولا ریب فی کونه اقوی واتم فی المشبه به هذا ولا تتبع الهوی وبعضی جواب او
اند باین طور که مراد از موتی ومن فی القبور معنی حقیقی مراد است یعنی مردها و معنی مجازی او
یعنی کفار اراده نمی کنیم و معهذا مقصود منکران ثابت نمیشود چنانچه همین تقریر در تن مذکور
میشود وقطع نظر از آن همه منکران سماع میت اینقدر نمی فهمند که مذکور در آیه کریمه لا تسمع
الموتی وما انت بمسمع من فی القبور نفی اسماع مخاطب است چنانکه صیغه تسمع و مسمع بران دلالت
صریحه دارد و اسماع بالکسر بمعنی رسانیدن آواز متکلم بگوش سامع بود پس صورت معنی
آیه اینست که نمی شنوانی تو مرده ها را یعنی در حیز اختیار و قدرت تو نیست که او شان را اسماع
نمائی بلکه خدای تعالی میشنواند هر کرا می خواهد چه این شنوانیدن در قدرت کامله او تعالی

است ونظیر آیهٔ مذکوره قول او تعالی است انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
هکذا فی المرقاة شرح المشکوة بالجمله جائز نیست که او تعالی جلت قدرته موتی را در قبور شمهٔ از حیات
بخشد که حاصل شود بدان سمع وادراک چنانچه قول قتاده که در آخر حدیث بخاری مذکور است
بر آن دلالت صریحه دارد ودر قول قتاده تخصیص با آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست که
بطریق معجزه واقع شده باشد ونه تخصیص باین اموات بلکه خدای تعالی قادر است که آن
حالت در همه اموات نیز پیدا کند از هر شخص که باشد در هر زمان بر هر تقدیر هذا ما افاده
الشیخ الاجل فی شرح المشکوة نه نفی سماع فی نفسه تا تمسک منکرین تمام شود ونشناختن
با بینهما یعنی بودن باین فیما بین الاسماع والسماع کما لا یخفی علی من القی السمع وهو شهید واما
ما ظن بعض مقتفی آثار الفلاسفة من انه لا تناقض بین هذا النظم اعنی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی
وقوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور علی قوله تعالی وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وقوله
انک لا تهدی من احببت وقوله تعالی انتم تزرعونه ام نحن الزارعون لانه لیس شیء فی تلک الآیتین بدال
علی الثبوت فادعاء ما لا ثبت بالنظم لا عبارة ولا اشارة ولا دلالة ولا اقتضاء باطل باجماع
اهل الاصول کما عرف فی موضعه واما ما هو دال علی الثبوت فی هذه الآیات فمذکور بعد حرف
الاستثناء والاستفهام فالقیاس علیه ینتهی فینبئ عن غفلة عن نظم القرآن لان قوله تعالی و
ما انت بمسمع من فی القبور صدره وهذه الآیة ان الله یسمع من یشاء فما هو دال علی الثبوت مذکور
فی هذه الآیة ایضا نعم ذکره غیر مذکور صراحة فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی ولکن لما ثبت ان القرآن
یفسر بعضه بعضا فالبحث عن کونه مذکورا معنی واراده فالنصف ممکن من المشاکرین واذا ما توهم
ذلک البعض من ان البحث فی سماع الاجساد الموتی کلامهم لا فی فعله تعالی والله قادر علی اسماع
الجمادات ایضا فما فیتفق وانما تحت النفی کما انا لا نقدر علی اسماع الجمادات والله قادر علیه کذلک

ذاته على سماع الاموات والقدرة عليه فانه تعالى على كل شئ قدير وقد احيى الاموات على ايدى
انبياء فضلا عن الاسماع ثم كلامه بعد ذلك يتشبث من عدم الاطلاع على حقيقة الحال فانه ليس البحث
والكلام فى ان للاحياء قدرة تامة على انهم يسمعون الموتى كلامهم ولهم استقلال تام فى هذا
الاسماع حتى ينفى هذا الاسماع ويدخل تحت النفى بل المقصود ان القادر القدير المختار يسمع كلام الاحياء
الموتى ويبلغه اليهم وهذا مما لم يثبت نفيه قطعا كما دريت تفصيلا آنفا من عبارة شرح المشكوة
للمحقق الدهلوى فاعلم وعلم المرء ينفعه وقس على هذا نفى الاسماع المذكور فى قوله تعالى ولا تسمع
الصم الدعاء الآية كما لا يخفى على العاقل فما ذكره ذلك البعض من ان اتصال قوله تعالى انك
لا تسمع الموتى بقوله تعالى ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرين وجمعهما بالعطف يرد تلك
التاويلات الفاسدة ويؤيد ما قلنا لان اسماع الصم مستحيل فى هذه الآية ابدا انتهى مردود فانهم قد تمسكوا
بتفسير المسلمين بنية الوهابين المراد ان الله تعالى قادر على اسماع من يشاء وانت لست بقادر
على الاسماع كعدم قدرتك على اسماع من فى القبور فالمنفى هو القدرة الحقيقية وهذا مما لا يحوم الى
حوله ولا ينكره احد من المسلمين انتهى يعنى خداى تعالى قادر است بشنوانيدن هر كرا خواهد وتو
نيستى قادر حقيقى بر شنوانيدن چنانكه قادر نيستى بر اسماع آن كسانكه در قبور هستند پس
درينجا مراد نفى قدرت حقيقى است واين را هيچ مسلمانى انكار نمى كند وعلاوه آنكه من فى القبور
جسد ميباشد وروح من تعلق بالقبر نيست فى القبر واحدى جسد را كه فى القبر است سماع
نيكويد پس درينصورت عدم سماع جسد لازم آمد اما روح چنانكه سمع وادراك در حالت
تعلق ببدن ميداشت همچنان بلكه زياده از آن بعد موت نيز دارد وفى موضح القرآن لمولانا
عبد القادر الدهلوى قدس سره ان الله يسمع من يشاء اور الله سناتا ہے جسكو چاہے
وما انت بمسمع من فى القبور اور تو نہيں سنانے والا قبر ميں پڑے ہوؤں كو ان انت الا نذير تو

تو نہیں ہی مگر ڈر کی خبر پہنچانی والا ف اور فرمایا تو نہیں سنتا تا قبر مین پڑونکو اور حدیث مین آیا ہی

کہ مردون سی سلام علیک کرو وہ سنتی ہین اور بہت جگہہ مُردی کو خطاب کیا ہی اوسکی

حقیقت یہ کہ مردی کی روح سنتی ہی اور قبر مین پڑا ہی دہڑ وہ نہیں سن سکتا ہی انتہی و

نیز از ماسبق واضح شدہ کہ مقصود در آیۃ مذکورہ تشبیہ کفار ست بموتی در عدم اجابت

حق والا کفار سماع داشتند لیکن چون اجابت دعوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نکردند

پس مانند موتی شدند در سماعت اقوال زائران و ندادن جواب بطوریکہ مفہوم احیا شود

و توضیح این مقام آنفا مذکور شد فتبصر و تدبر و آنچہ منکران سماع اموات بحدیث ام المؤمنین

عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالی عنہا متمسک شدہ از صفوات منکرہ سمع خراشی میکنند باین

تقریر کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا انکار فرمود سماع موتی را و تمسک نمود بقول او تعالی

انک لا تسمع الموتی و مسلم نداشت حدیثی را کہ در حق قتلی بدر وارد شدہ و از ان صراحۃ

ثبوت سمع اموات می شود چنانکہ تفصیلش در ماسبق لائح شدہ بلکہ رد کرد آنحدیث را

باین طریق کہ وہم شد ابن عمر رضی اللہ عنہ را کہ سمع را بجای علم گفت و رسول خدا صلی اللہ علیہ

وسلم لیسمعون نفرمود بلکہ لیعلمون ارشاد کرد عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ عن عائشہ رضی اللہ تعالی

عنہا قالت انما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہم لیعلمون الآن ان ما کنت اقول لہم حق و قد

قال اللہ تعالی انک لا تسمع الموتی پس اولا شروح حدیث مانند فتح الباری و

کرمانی و قسطلانی مراجعت باید کرد کہ علما با انکار حضرت ام المؤمنین رضی اللہ عنہا چہ معاملہ

کردہ اند تفصیل مقام آنکہ علمای محققین از حدیث ام المؤمنین رضی اللہ تعالی عنہا بچند وجہ جواب

دادہ اند اول آنکہ حضرت ام المؤمنین رضی اللہ عنہا از الفاظ حدیث ما انتم باسمع لما اقول

منہم کہ بروایت حضرت عمر رضی اللہ عنہ و عبد اللہ ابن عمر و ابو طلحہ و انس بن مالک و ابن مسعود رضی اللہ عنہم

تفصیل مقام

جواب اول

ثبت شده وانکاری نفرموده اند بلکه حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها انکار کرده واین را
که حدیث مذکور محمول شود بر معنی متعارف سماع که عبارت است از اجابت حق چه در لغت
غزا علی صاحبها الصلوة والثنا هر جا که سماع آیات ومواعظ مذکور شده مراد از ان نفس سماع
نیست بلکه مراد از ان ثمرات سماع وتعمیل بمضامین آنست وشواهد این دعوی سابقا از قرآن مجید
معتبر ذکر کردیم وخلاصه اش اینست که در کلام الهی سماع آیات ومواعظ که در حق مومنین
حصر کردیده ونفی آنها که در حق کفار شرار بطریق تشبیه باموات یا بلا تشبیه جاری شده
مراد از ان سماع نفیا واثباتا آثار وثمرات آن هستند وشکی نیست که اگر قول صلی الله
علیه وسلم ما انتم باسمع الحدیث بر اجابت وانقیا محمول شود لازم آید که کفار در عالم برزخ
بصفت ایمان متصف شوند ودر بصورت تعارض او با کریمه انک لاتسمع الموتی وما انت
بمسمع من فی القبور متحقق شود لهذا حضرت صدیقه رضی الله عنها که مجمع فهم وذکا بودند در
غوامض علوم غواصی میفرمودند مقصود حدیث مذکور را باین طرز ارشاد کردند که مراد
از سماع معنی متعارف او نیست بلکه مقصود از ان علم است وهمین تقریر در خیر الجاری در شرح
قول حضرت صدیقه رضی الله عنه تصریح است قالت انما قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انهم
لیعلمون ای اراد من قوله ما انتم باسمع منهم العلم والسماع نفسه لا السماع الذی یترتب علیه ثمرات
وجه دوم
پس تمسک منکرین منقطع کردید وحجت مثبتین مستحکم شد کذا فی بعض الرسائل ووجه دوم آنکه از
عمر رضی الله عنه که حدیث مذکور بید از ام المومنین رضی الله عنها روایت کرده منقول است که
مراد حضرت عائشه رضی الله عنها از آیه کریمه انک لاتسمع الموتی آنست که مرده را بعد از دخل مدفن
ایشان در دوزخ سماع نخواهند کرد یعنی مقصود حضرت عائشه رضی الله عنها این است که حق تعالی
نفی سماع کفار میکند وقتیکه اهل خود بنشوند در دوزخ ومؤید او است قول وی تعالی انک

انبیا وهم فیها لا یسمعون یعنی کفار در دوزخ کلام کسی نخواهند شنید یا بسبب غل و شدت کرب در
دوزخ خواهند کرد و یا بسبب عذاب کلام یکدیگر مسموع نخواهند کرد و یا حقیقة سماع در
دوزخ نخواهند داشت و بااین تقدیر و تاویل انکار حضرت ام المومنین رضی الله عنها و استدلال
او بآیات قرآنی مخالف کلام صحابه و علمای محققین نیست و این جواب مجروح و مقدوح
است چرا که قول ام المومنین رضی الله عنها که ابن عمر رضی الله عنه را وهم شده که بجای لیعلمون
لیسمعون ذکر کرده استدلال ادارد از تاویل مذکور کما لا یخفی قال ابن حجر فی فتح الباری
فی شرح قول البخاری یقول حین تبوءوا مقاعدهم من النار القائل هو عروة یرید ان یبین
مراد عائشة رضی الله عنها واشار الی ان اطلاق النفی فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی مقید باستقرارهم
فی النار وعلی هذا لا معارضة بین انکار عائشة رضی الله عنها واثبات ابن عمر رضی الله عنه کما تقدم
توضیحه فی الجنائز لکن الروایة التی بعد هذه تدل علی ان عائشة رضی الله عنها کانت تنکر ذلک
مطلقا لقولها ان الحدیث انما هو بلفظ انهم لیعلمون وان ابن عمر رضی الله عنه وهم فی لیسمعون کذا
فی الطریقة الوسطی سوم آنکه روایت الفاظ حدیث از اکابر صحابه که در بدر حاضر بودند
مقبول است و انکار حضرت ام المومنین رضی الله عنها باجتهاد خود مقابل اکابر صحابه با وجود
عدم حضور شان در غزوه بدر غیر معتبر و هذا مما نص علیه الامام النووی فی شرح
صحیح مسلم تحت قوله علیه السلام ان المیت لیعذب ببکاء اهله غایة کریمه انک لا تسمع الموتی
و ما انت بمسمع من فی القبور با قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما انتم باسمع الحدیث هرگز
تعارضی ندارد چنانچه تفصیلش در ما سبق مذکور شد قال ابن حجر فی فتح الباری
شرح صحیح البخاری جمهور العلماء قبلوا حدیث ابن عمر وخالفوها وقالوا معنی الکریمة لا تسمعهم
سماعا ینفعهم او لا تسمعهم الا ان یشاء الله تعالی عز وجل وقال العلامة القسطلانی فی المواهب

ب ۱۹۰ سوم

المدينة قال اسمعيل كان عند عائشة رضي الله عنها من الفهم والذكاء وكثرة الرواية والغوص على
غوامض العلم ما لا مزيد عليه لكن لا سبيل الى رد رواية الثقة الا بنص مثله يدل على نسخه
او تخصيصه او استحالته فكيف والجمع بين الذي انكرته واثبته غيرها ممكن لان قوله تعالى انك
لا تسمع الموتى لا ينافي قوله صلى الله عليه وسلم انهم الآن يسمعون لان الاسماع هو ابلاغ الصوت
من المسمع في اذن السامع فالله تعالى هو الذي اسمعهم بان ابلغهم صوت النبي صلى الله عليه
وسلم بذلك واما جوابها بانه انما قال انهم الآن ليعلمون فان كانت سمعت ذلك فلا ينافي قوله
يسمعون بل يؤيدها قال السهيلي ما محصله انه اذا جاز ان يكونوا في تلك الحالة عالمين
جاز ان يكونوا سامعين وذلك اما باذان رؤسهم او قلنا ان الروح يعاد الى الجسد او الى
بعضه عند السؤال وهو قول اكثر اهل السنة واما باذان القلب او الروح على مذهب
من يقول بتوجه السؤال الى الروح من غير الرجوع الى الجسد او بعضه انتهى يعني گفت
اسمعیل که بود نزد عائشه رضی الله عنها از فهم و ذکا و کثرت روایت و غوص در غوامض
علوم آنچه زیاده بران متصور نباشد لکن نیست راهی بسوی رد کردن روایت ثقه
مگر بنص که مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحاله آن پس چگونه
حال آنکه تطبیق میان چیزیکه انکار کرده است او را عائشه رضی الله عنها و ثابت کرده است
او را سوای او ممکن است چه آیه کریمه انک لا تسمع الموتی با مقوله طیبه آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم انهم الآن لیسمعون منافاتی ندارد زیراکه اسماع عبارت است از رسانیدن
آواز از جانب شنواننده در گوش سامع پس حق سبحانه و تعالی شنوانید کفار را
باین طور که رسانید بایشان را آواز پیغمبر خود صلی الله علیه وآله وسلم و آنچه حضرت
ام المومنین عائشه رضی الله تعالی عنها فرموده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده انهم

الآن لیعلمون پس اگر حضرت ام المومنین عائشه رضی الله عنها این کلمات طیبات را از زبان فیض ترجمان
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم شنیده باشند پس با قول آنحضرت لیسمعون که بروایت
اکابر صحابه ثابت شده تنافی ندارد بلکه مؤید این روایت است چه جائز است که کفار را
در آن حالت صفت علم وسمع هر دو حاصل باشد جواب چهارم در متن باین عبارت
مذکور شده وثانیا چون عبارت بیضاوی الروح یبقی بعد الموت دراکة وعلیه جمهور
الصحابة نص صریح است در اثبات سماع اموات پس انکار یک دو فرد از صحابه قابل اخذ وحجت
نباشد آیا نمی بینی که ابن عباس رضی الله عنهما تجویز متعه وفضل فی الصرف وغیر آن نموده پس
اگر کسی بقول شان عمل نماید انصاف باید کرد که علما در حق او چه خواهند گفت وهمچنین
انکار حضرت ام المومنین رضی الله تعالی عنها قصه معراج جسمی را وحمل کردن آن بر حالت منام
معتبر نداشتند چه نصوص قاطعه وروایت مشهوره مقدم است بر قول صحابی پنجم آنکه مختار
بعضی علما آنست که ام المومنین رضی الله عنها از انکار سماع موتی رجوع نموده اند فی المواهب
اللدنیة فی المغازی لابن اسحاق بروایة یونس بن بکیر باسناد جید عن عائشة رضی الله
عنها مثل حدیث ابی طلحة وفیه ما انتم باسمع لما اقول منهم واخرجه الامام احمد باسناد
حسن فان کان محفوظا فکانها رجعت عن الانکار لما ثبت عندها من روایة هؤلاء الصحابة
لکونها لم تشهد القصة انتهی ومؤید است بعضی معاملات حضرت ام المومنین رضی الله تعالی
عنها با موات که تفصیلش در متن مذکور میشود وبالتمام در کتب احادیث معاینه باید کرد
حضرت ام المومنین عائشه رضی الله عنها با موات چه معامله میداشتند حالا یکی دو حدیث ازین
باب باید شنید در مشکوة شریف از حضرت ام المومنین رضی الله تعالی عنها مروی است قالت
کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وانی واضع ثوبی واقول انما

جواب چهارم

جواب پنجم

هو زوجي وابي فلما دفن عمر معهم فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علي ثيابي حياء من عمر رواه احمد

یعنی فرمود عائشہ رضی اللہ عنہا کہ داخل میشدم بخانہ خود کہ دران رسول خدا صلی اللہ علیہ

وسلم مدفون شدہ در حالیکہ می پارچہ خود را می گذاشتم و می گفتم کہ این شوہر من و پدر من

ہستند پس ہرگاہ کہ مدفون شد عمر رضی اللہ عنہ با او شان پس بخدا سوگند کہ داخل نشدم

آنجا مگر در حالیکہ پارچہ را بر خود می بستم بنا بر حیا از عمر ازین حدیث صاف لائح می شود

کہ نزد ام المومنین رضی اللہ عنہا اموات را شعور و ادراک و رویت کہ مدار ستر بر آن است

حاصل و متحقق است واما التاویلات الرکیکۃ التی اوردہا المنکرون فی ہذا المقام فمما لا ینبغی

ان تذکر فی ہذہ الرسالۃ فانہ لیس فی ذکرہا الا التطویل والاسہاب کما لا یخفی علی اولی الالباب

وآنچہ ائمہ محدثین در شرح این حدیث نوشتہ اند کی باید شنید و مضمون حیات را

باید دریافت قال الشیخ الاجل المحقق الدہلوی رحمہ اللہ فی ترجمۃ المشکوۃ درین حدیث دلیل

واضح است بر حیات میت و علم وی نیز واجب است احترام میت بعد از زیارت کنندہ و بحا

حضور صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان

بود انتہی وقال السید فی شرح المشکوۃ وفی ہذا الحدیث دلیل بین علی ذکر من انہ یجب احترام

اہل القبور وتنزیل کلہم منزلۃ ما ہم علیہ فی حیوتہم من مراعات الادب معہم علی قدر مراتبہم وقال

الطیبی فی شرح ہذا الحدیث وینبغی للزائر ان یدنو من القبر قدر ما یدنو من صاحبہ فی حیوتہ

لو زارہ انتہی ودر مظاہر حق ترجمہ ہندی مشکوۃ شریف مسطور ہے اس حدیث میں

دلیل ہے اس پر کہ لحاظ میت کا کرے وقت زیارت کی مانند لحاظ اوسکی کی حالت

حیات اوسکی میں ابن ابی الدنیا نے سلیم بن عفیر سے روایت کی ہے کہ وہ گذرے ایک

مقبرہ میں پر اوس حال میں کہ اونکو زور کا پیشاب لگا ہوا تھا پس کہا گیا کیون نہیں اونکو

کہ او تر کر پیشاب کر تو کہا سبحان اللہ قسم ہی اللہ کی مین حیا کرتا ہون مردون سی جیسی کہ
کرتا ہون زندون سی ششم آنکہ محقق دہلوی رح در ترجمہ مشکوۃ شریف باین طور جواب افادہ
فرمود کہ درینجا سخن دیگر است کہ فرضا اگر از ثبوت سماع تنزل کنیم باعتبار آنکہ سماع بحاسہ سمع
می باشد و سمع بحز ابی بدن خراب شدہ بگوییم از نفی سمع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح بود
و او باقی است پس علم بمبصرات و مسموعات حاصل باشد نہ بروجہ ابصار چنانکہ بعضی متکلمین سمع
و بصر اللہ تعالی را بعلم بمسموعات و مبصرات تاویل کردہ اند و بتحقیق وارد شدہ اخبار و آثار در علم
موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان را تا آنکہ آمدہ کہ زیارت روز جمعہ محبوب تر است
زیرا کہ درین روز علم میت اتم و اکمل میباشد با حوال زائران بر ایشان کشف و ظاہر می شود
و نیز شک نیست در حصول علم مر معنی را در برزخ و آخرت بحقیقت دین اسلام و احوال آخرت
چنانکہ عائشہ رضی اللہ عنہا گفتہ و متفق علیہ است در مراد بحدیث پس ممکن است علم باحوال دنیا و اہل دنیا
و چیست دلیل بر زوال این علم و نسیان با وجود بقاء روح و آمدہ است کہ کافران تمنا خواہند کرد
برای عود بدنیا و نیز آمدہ است کہ چون میت از سوال منکر و نکیر جواب بخیر دہد و راحت یابد از زور سعی کند
می گوید ای کاش کسی می شد کہ خبر کند باہل من کہ در راحتم و خوشم و بالجملہ کتاب و سنت مملو و
مشحون اند باخبار و آثار کہ دلالت میکنند بر وجود علم مر موتی را بدنیا و اہل آن پس منکر
نشود آن را مگر جاہل باخبار و طبیعی منکر دین انتہی و باید دانست کہ منکران سماع اموات بچند
آیات و احادیث و روایات فقہیہ استدلال میگیرند و بر دعوی خود برہان واثق می پندارند

اما الآیات فمنہا قولہ تعالی وہو الذی یتوفکم باللیل الآیہ افاد فخر الملۃ والدین فی التفسیر الکبیر
المعنی انہ تعالی یتوفی نفوسکم التی بہا تقدرون علی الادراک کما قال جل جلالہ اللہ یتوفی الانفس
حین موتہا والتی لم تمت فی منامہا ثم انہ جل جلالہ یقبض الارواح عن التصرف بالنوم کما یقبضہا

الآیۃ الاولی

بالموت انتهی وفی انوار التنزیل یتوفیکم فیه ویراقبکم استعیر التوفی من الموت لما بینهما من المشارکة
فی زوال الاحساس والتمییز فان جملة قبض الشیء بتمامه انتهی ومنها قوله تعالی الله یتوفی الانفس
حین موتها الآیة فی انوار التنزیل ای یقبض الارواح عن الابدان بان یقطع عنها تعلقها
وتصرفها فیها اما ظاهرا وباطنا وذلک عند الموت او ظاهرا فقط وهو فی النوم وما روی
عن ابن عباس رضی الله عنهما ان فی ابن آدم نفسا وروحا بینهما مثل شعاع الشمس فالنفس التی
بها العقل والتمییز والروح التی بها النفس والحیات فیتوفیان عند الموت ویتوفی النفس وحدها
عند النوم قریب مما ذکرنا انتهی فظهر من هاتین الآیتین وتفاسیرها ومما قال ابن عباس
رضی الله عنهما ان الروح تتوفی عن الابدان عند الموت بالکلیة ولا تصرف للموتی ولا [illegible]
تتوفی الانفس التی بها یتعلق العقل والتمییز ولما کان توفی النفس وحدها مع بقاء الروح مانعا
عن السمع والبصر وغیرها کما تجد فی النائم ما دام هو نائم فما ظنک عند توفی النفس والروح
معا هذا ما ذکره بعض حملة عرش الغوایة تغلبه جنود الوهم یعنی از انجمله است قول او تعالی
هو الذی یتوفیکم باللیل ویعلم ما جرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی ثم الیه مرجعکم ثم ینبئکم
بما کنتم تعملون یعنی واو ست آنکه قبض روح شما میکند بشب یعنی وقت نوم ومیداند آنچه
کسب کردید بروز باز برمی انگیزد شما را در روز تا بانجام رسانیده میشود میعاد معین باز
بسوی او بازگشت شما است باز خبر دهد شما را آنچه میکردید کذا فی فتح الرحمن [illegible]
[illegible] المتکلمین در تفسیر کبیر افاده فرموده که حق سبحانه وتعالی در خواب ارواح را قبض میکند
واز تصرفات باز میدارد وهمچنانکه در حالت مرگ قبض میکند آنها را وباز میدارد از تصرفات
ودر تفسیر بیضاوی مرقوم است که خواب ومرگ مشترک اند در زوال ادراک واتیان [illegible]
[illegible] قول او تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی

بقضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون یعنی خدای تعالی
قبض ارواح میکند نزدیک موت آن وآن روح که مرده است قبض آن میکند نزدیک
خواب آن پس نگاه میدارد آن را که حکم موت کرده است بروی ومیگذارد آن دیگر را
تا وقتی معین هر آینه درین قدر مذکور نشانها است برای قومیکه تامل میکنند ودر تفسیر موضح القرآن
مسطور است یعنی نیند مین کهینچتا هی جیتا هی نشان هی آخر تکا معلوم هوا نیند مین بهی جان کهینچتی هے
جیسی موت مین اگر نیند مین کهینچ کر ره گئی وهی موت هی مگر یه جان وه هی جسکو هوش هے
اور ایک جان جس سے دم چلتا هی اور نبضین اوچهلتی هین اور کهانا هضم هوتا هی وه دوسری
هی وه موت سی پهلی بهی کهینچتی نهی ودر تفسیر بیضاوی مرقوم است که حق سبحانه وتعالی
ارواح را قبض میکند از بدنها بایں طرز که منقطع میشود تعلق وتصرف ظاهری وباطنی
مارواح ازابدان درحالت مرگ واما وقت خواب پس موقوف میشود تصرف وتعلق
ظاهری وباقی میماند تصرف وتعلق باطنی بالجمله از هردو آیه کریمه واز تفاسیر معتبره الخ شده
که ارواح را بعد از مرگ هیچگونه تعلقی وتصرفی با بدان باقی نمیماند وموتی را تصرف وتمیز وسمع
حاصل نیست واما الجواب عن هذه الاوهام الرکیکه فجلی غایة الانجلاء فان المراد من قبض
الارواح عن التصرف بالموت کما نص علیه رئیس المتکلمین ان التصرفات المخصوصة المتعلقة
بالابدان کالتنفس الضروریة تنقطع عن الارواح عند الموت ولا مشاجرة فی هذا الانقطاع
اصلا وکذا المراد من زوال الاحساس والتمیز عن الارواح بالموت هو زوال الاحساس
والتمیز الحاصلین بالمشاعر ظاهرة کانت او باطنة کالسمع بالسامعة والرؤیة بالباصرة
والتخیل بالمتخیلة ولا مریة فی فقدانها عند الموت وهذا هو المراد بانقطاع التعلق والتصرف
الظاهریین والباطنیین عن الارواح فی حالة الموت اما قرع سمعک انه لو کان المراد

اردو

هو الانقطاع الاتم بحيث لا يكون للارواح نحو من التصرف والتعلق والتميز بالا ان لا ابواب التنعيم والتعذيب فى القبر التى سنستنا عرشها سابقا بالآيات والاحاديث واجماع اهل السنة والجماعة كثرهم الله تعالى على ان هولاء النحول لفوا على خلاف ما توهمه ذلك البعض فاستمع لما نلقى عليك لا تكن من اضراب العمى والبكم والصم فاعلم انه افاد فخر الملة والدين رحمه الله فى التفسير الكبير من ان القادر الحكيم دبر تعلق جوهر النفس بالبدن على ثلثة اوجه احدها ان تقع ضوء النفس على جميع اجزاء البدن ظاهره وباطنه وذلك هو اليقظة وثانيها ان يرتفع ضوء النفس عن باطن البدن بالكلية وهو النوم وثالثها ان يقع ضوء النفس على باطن البدن بالكلية ولكنه منقطع تعلقه وضوءه عن ظاهر البدن بالكلية وهو الموت ثم قال فى ذلك التفسير الموت والنوم يشتركان فى كون كل واحد منهما يوفيان النفس ثم يمتاز كل واحد منهما عن الآخر بخواص معينة ومثل هذا التدبير العجيب لا يمكن صدوره الا من القادر الحكيم ثم بعنوانه وفى شرح الفقه الاكبر لمولانا على القارى ان للروح بالبدن تعلقات منها تعلقها به فى حال النوم فانها تتعلق من وجه ومفارقة من وجه ومنها تعلقها به فى البرزخ فانها وان فارقته وتجردت عنه لكنها لم تفارقه كليا بحيث لا يبقى لها اليه التفات البتة فانه ورد ردها اليه وقت سلام المسلم عليه انتهى وقال صاحب المدارك العالية فى المدارك عن سعيد بن جبير ان ارواح الاحياء وارواح الاموات تلتقى فى المنام فتعارف منها ما شاء الله ان تتعارف فيمسك التى قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجسادها الى انقضاء مدة حيوتها وروى ان ارواح المؤمنين تعرج عند النوم فى السماء فمن كان منهم طاهرا اذن له فى السجود ومن لم يكن منهم طاهرا لم يؤذن له فيه انتهى وفى شرح الصدور ذهب اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن وخالف فيه الفلاسفة

تعلق جوهر النفس بالبدن على ثلثة اوجه

تعلقات الروح بالبدن

روايت

شرح الصدور

ودلیلنا قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت والذائق لابد ان یبقی بعد المذوق وما تقدم فی هذا الکتاب
من الآیات والاحادیث فی بقائها وتصرفها وتنعیمها وتعذیبها الی غیر ذلک دال علیه انتهی
فتامل ولا تعجل فان مفاسد قلة التامل اکثر من ان یحیطها نطاق البیان کما لا یخفی علی من له
ادنی مسکة وعرفان تلخیصه مقام آنکه جواب از اوهام رکیکه منکرین نیک ظاهر است چرا که مراد از
انقطاع تعلق ارواح از ابدان و بازماندن اینها از تصرفاتی که با بدنها می داشتند آنست که
تعلقات و تصرفات مخصوصه که ارواح را در حالت حیات با ابدان حاصل بود مانند
تغذیه و تنمیه و خواب و بیداری و اکل و شرب و جز اینها وقت مرگ تمامها منقطع شدند اثری
ازان باقی نمانده همچنان مراد از زوال احساس و تمیز آنست که احساس و تمیز که بحواس ظاهری و باطنی متحقق بود همه
آنها هنگام مرگ رو بزوال آوردند و نشانی از آنها نمانده و عاقلی در انقطاع تعلقات
مخصوصه بدنیه وقت موت انکاری و نزاعی نمی کند و شکی نیست در آنکه از انقطاع تعلقات
مذکوره لازم نمی آید که هیچگونه ارواح را تعلقی با ابدان سوای تعلقات منقطعه نباشد و سمع
و شناختن زائران و متوجه شدن ارواح بحال ایشان باقی نماند تا توهم منکران بانجام
رسد والا انکار عذاب قبر و تنعم قبر لازم خواهد آمد چنانچه تفصیلش سابقا مذکور شده
و مؤید اوست آنچه امام فخر الدین رازی رح در تفسیر کبیر افاده فرموده که نفس را با بدن
سه تعلق حاصل میشود نخستین آنکه روشنی نفس بر جمیع اجزای بدن بحسب ظاهر و باطن واقع
شود و این تعلق در حالت بیداری دست میدهد دوم آنکه روشنی نفس بر اجزای بدن
باعتبار ظاهر باقی باند مانند تنفس و حرکت نبض و هضم طعام و روشنی او از باطن
بدن انقطاع پذیرد و این حالت از خصائص خواب است سوم آنکه روشنی نفس بر
باطن بدن محیط شود و از ظاهر بدن منقطع گردد و این حالت وقت مرگ بحصول می

نفس را با بدن سه تعلق حاصل میشود

انجاد وور شرح فقه اکبر مذکور است که اگرچه روح را از بدن در عالم برزخ مفارقتی و بعد واقع
لکن تجرد تام حاصل نشده و بلکه فی الجمله تعلق معنوی و خصوصیت باطنی با بدن باقی است تا آنکه
جا است که وقت زیارت زائران و سلام کردن ایشان روح میت بسوی بدن متوجه
میشود و سلام و کلام احیا می شنود و فی التفسیر العزیزی فنا و بنیه و بطلان مزاج همه بر بدن
واقع شده است نه بر روح آری روح را برای تالم و تلذذ جسمانی و اعمال حواس متعلقی
ببدن خود و بس یا ببدن دیگر مثالی و از تعلق تدبیر و تصرف و تغذیه و تنمیه سید بند انتهی
و ایضا فی ذلک التفسیر چون آدمی می میرد روح او از بدن جدا میشود و بس موت بمعنی عدم
حس و حرکت جسد را بجدائی روح رو میدهد و روح را اصلا تغیر نمی شود و چنانچه صاحب
قوی بود حالا هم است و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد بلکه صاف تر و روشن
انتهی و منها قوله تعالی او کالذی مر علی قریة الآیة قال بعض محققی آثار الفاسقة نحن نشتد بعث
بعد الموت ثم یشتمل ما جری علیه فی حالة الحیوة کما قال الله تعالی او کالذی مر علی قریة و هی
خاویة علی عروشها الی قوله تعالی ان الله علی کل شیء قدیر فلو کان سمیعا بصیرا بعد الموت کما کان
فی الحیوة لکان عالما بمدة بعثه و لم یکن غافلا عما جری علیه علی حماره و لما جهل انه کم مرة طلع
الشمس علیه و غربت و لم یقل بعد البعث ما قال فالظن فتبین ان المرء بعد الموت لا یدرک شیئا من
الامور الدنیویة و کفی بالآیة حجة علی من توهم کونه سمیعا بصیرا و لا ادری ما حملهم علی ما
یزعمون و هو بعید عن العقل جدا و مخالف للنقل و لا یتفکرون فی انفسهم ان الحواس التی هی
الآلات لادراک الامور الدنیویة سلبت بعد الموت فکیف یسمعون و یبصرون بغیرها انتهی بکلمة
الرکیکة لا یخفی علی من جبلت سریرته علی الانصاف و تجنب بعریزیة القویمة عن الاعتساف
ان الادراکات المخصوصة بالاجسام تنقطع رأسا بعد الموت و لا غرو فی ان العلم المتعلق بتعداد

طلوع الشمس وغروبها ونام الذي اتى غلام الحمار وحفظ الطعام والشراب من التغير وتعيين مدة الموت
لهما من قبيل تلك الامور الكاسبة التي لا كلام فيها ومن ثمة صرح رئيس المتكلمين في تفسيره الكبير
بان الميت بعد ان صار حيا لا يعلم مدة موته طويلة كانت او قصيرة ويعضده ان قلب النبي
صلى الله عليه وآله وسلم كان مستيقظا مستشعرا دائما وانما يعرض كيفية النوم لكرميته ومن
عد من خصائصه ان نومه صلى الله عليه وآله وسلم لا ينقض الوضوء ومع هذا فات صلوة الفجر
عنه صلى الله عليه وآله وسلم ليلة التعريس والسر فيه ان ادراك طلوع الشمس وغروبها انما
يختص بعين الراس ولا يستشعر ذلك بالقلب فزبدة المرام ان للارواح تعلقا
خاصا معنويا بالابدان ولها ادراك وشعور وسمع مغاير لما كان لها في الحيوة الدنيوية
ولا افتقار لها في هذه الامور الى الالات الجسدانية التي تسلب في حالة الموت فالاموات
يعرفون الزائرين ويسمعون كلام الاحياء وسلامهم ويجيبون كما مر في التفصيلة منا سابقا
ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور ونحن نساعدكم في كون الالات الجسدانية مسلوبة
عن الاموات ولا نقول ان الموتى يسمعون ويدركون بهذه الالات حتى يتم قوله ولذا
باجملهم الخ بل المقصود ما ذكرنا انفا فما نضعف على انا نقول الغرض من هذه الاماتة والاحيا
هو الامتحان والابتلاء فالذي مر على قرية حصل له الاستغراق بالاماتة حتى غفل عن
استشعار الامور الحادثة عند موته فعدم الاطلاع لبعض الاموات على بعض الحوادث باقتضاء
الحكمة الازلية الالهية لا يقتضي سلب جميع انحاء الشعور والادراك عن الاموات كلهم اثباتا كما هو
مزعوم البعض هذا مختصر يعني از الجمله هست قول او تعالى وتقدس او كالذي مر على قرية
وهي خاوية على عروشها قال انى يحيي هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال كم
لبثت قال لبثت يوما او بعض يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك وشرابك

لم يتسنه وانظر الى حمارك ولنجعلك آية للناس وانظر الى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحما
فلما تبين له قال اعلم ان الله على كل شى قدير يعنى يا مانند آن شخص كه گذشت بر ديه ويران
افتاده بود بر سقف اين خود و ميرسم كه ديدن آن شخص عزير بود وگفت چگونه زنده كند اين را
خدا بعد مردن اين پس مرده كرد او را خدا تعالى صد سال بعد از ان زنده كرد او را
گفت چه قدر درنگ كردى گفت درنگ كردم يك روز يا پاره از روز گفت بلكه درنگ
كردى صد سال پس به بين بسوى طعام خود و آشاميدنى خود كه متغير نشده و به بين
بسوى دراز گوش خود ميخواهيم كه گردانيم ترا نشانه براى مردمان و به بين بسوى استخوانها
چگونه جنبش ميدهيم ترا بعد از ان مى پوشانيم بران گوشت را پس چون واضح شد بر
اين حال گفت بيقين ميدانم كه خدا بر هر چيز تواناست كذا فى فتح الرحمن بترجمة القرآن
و در تفسير حسينى مسطور است كه گذرنده بر ديه خراب عزير بود عليه السلام كه توريه حفظ
داشت و از اكابر احبار بود بخت نصر بعد از خرابى بيت المقدس او را اسير گرفته ببابل
آورده بود حق سبحانه او را از قيد كفار خلاصى ارزانى فرمود و عزير توجه به بيت المقدس
نمود و موضعى بس ويران ديد و درختان آنجا ميوه دار بود و قدرى انجير بچيد و قطعه
انگور باز كرد و در سايه ديوارى قرار گرفت و انجيرى چند بخورد و انگور را فشرده
پاره بياشاميد و بقيه در خنيك ريخت و دراز گوشى داشت در پيش خود ببست و
تكيه بر ديوار كرده دران ديه ويران مى نگريست چون آن ديه بنهايت خراب ديد
قال انى يحيى الآية المرام ازين آيت شريف لائح ميشود كه مرده را سمع و بصر حاصل
نيست چه بر تقدير حصول اينها مى بايست كه از مدت موت او را اطلاعى حاصل ميشد و
نيز از حقيقت عدم تغير طعام و شراب يعنى انجير و شيره انگور آگهى ميداشت و التلبيس

بر لبیب منصف در پوشیده مباد که همه ادراکات مخصوصه بدنیه وتعلقات خاصه جسدانیه مانند
خواب وخور وحرکت وسکون وتغذیه وتنمیه ونگریستن بچشم سر در عالم برزخ منقطع
میشوند وشبهه نیست درانکه شمار کردن اوقات طلوع آفتاب وغروب آن ومشاهده
نمودن عدم تغیر طعام وشراب معاینه کردن استخوانهای متفرقه ازجنس ادراکات مخصوصه
منقطعه هستند لهذا رئیس المتکلمین در تفسیر کبیر تصریح نموده که مرده بعد زنده شدن نمیداند
که چه قدر مدت میت ماند وظاهرست که از انقطاع ادراکات مخصوصه مذکوره لازم
نمی آید که هیچگونه ارواح را با ابدان تعلقی باقی نمانده باشد بلکه آنهارا تعلق خاص معنوی
با ابدان باقی میماند وهمان تعلق مناط ادراک وسمع وشعورست واین تعلق بسوی
الات مخصوصه که بسبب فساد بدن خراب وبرباد شده احتیاجی ندارد ومؤید اوست
انچه در شرح سفر السعادة مسطورست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود مرا در خواب
خیال مکنید هرچه شما میگوئید نزد من می شنوم چشم من در خواب است ولیکن دل من بیدار
اینجا اشکالی آورده اند که اگر حال این است پس چرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در لیلة
التعریس بخواب رفت واز طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد وبعد از بیداری آن را
قضا کرد وجوابش انکه دریافت طلوع وغروب کار چشم است لاجرم چون چشم در خواب
باشد طلوع وغروب ادراک نکرد اگرچه دل بیدار است مثلا شخصی بیدار است ودر کنج خانه
در پرده وافتاده طلوع وغروب در نیابد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافی
ندارد زیرا که برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد انتهی
بلفظه ونیز تائیدی میدهد آن را انچه در رساله شریفه مسطورست که چون اکثری از منکرین
ادلت کتب شرعیه علی سبیل الاستقصاء ندارند وبر اقوال وافعال آنحضرت صلی الله

اشکالی آورده اند

جواب

علیه وسلم و دیگر اکابر و کمل اطلاعی نیافتند از آنجهت ثمرات حیات را از تعلق روح است
به بدن حصر کنند در آنکه بر وی ترتب احتیاج خواب و غذا و دیگر ضروریات دنیویه باشد
و ظاهر است که این چنین تعلق روح با بدن در عالم برزخ مفقود است پس حیات
برزخیه را حیوة ندانند و نمی فهمند که تعلقات روح با بدن انواع متعدده دارد
منجمله آنها تعلقاتی است که موجب احتیاج بسوی امور مرقومه نمی گردد بلکه بر آنها
سماع کلام احیا و کلام دیگر اموات مترتب می تواند شد پس ایشان بسبب قلت فهم
و عدم اطلاع بر نصوص شارع اموات را بمنزله جماد انگاشتند و غایب را که حیات
برزخیه است بر مشاهده که حیات دنیویه است و ارواح را بر جسمانی قیاس کرده
حیوة برزخیه علی الاطلاق راه انکار ورزند قال ابن القیم ان للارواح بالابدان اتصالا
یصح ان یعرض علیها مقعدها من الجنة والنار وانها [illegible] فیکون فی الرفیق
الاعلی وهی متصلة بالابدان بحیث اذا سلم المسلم علی صاحبها رد علیه السلام وروحه فی
مکانها هناک وانما یاتی الغلط من قیاس الغائب علی الشاهد فیعتقد ان الروح من
جنس ما یعهد من الاجسام التی اذا شغلت مکانا لم یمکن ان تکون فی غیره وهذا
غلط محض ولا منافاة بین کون الروح فی علیین او فی الجنة او فی السماء وان لها بالبدن
تعلقا بحیث یدرک ویسمع ویصلی ویقرء وللروح من سرعة الحرکة والانتقال کلمح البصر
عروجها من القبر الی السماء فی ادنی زمان ویشهد علی ذلک روح النائم تصعد فی
السبع الطباق وتسجد بین یدی العرش ثم ترد الی جسده فی ایسر زمان انتهی ملخصا
بالجملة حیات برزخیه حیاتی است که احکام حیات دنیاویه بر آن مرتب می تواند شد
مگر [illegible] دنیویه و ارتکاب عبادات که برای ثواب اخروی مترتب گردد [illegible]

از انصرام حیات دنیویه اند در من حیات معتقد و ما با ثبوت حیات که عذاب و فرح
ونفع و تنعم و نسبت همه انها بر حیات برزخیه متحقق تم کلامه بعنوانه ومنها قوله تعالى و
نفخ في الصور فاذا هم من الاجداث الآية قال بعض المتفلسفين قد ثبت من هذه الآية
ان الموتى راقدون في القبور غافلون عن الدنيا قال البيضاوي فيه ترشيح ورمز
واشعار بانهم لاختلاط عقولهم يظنون انهم كانوا نياما انتهى اي مع انهم كانوا اموتا لكنهم
لاختلاط عقولهم يظنون انهم كانوا نياما تم كلامه بالفاظه نحن نلقي عليكم اولا ان المراد
من هذه النفخة النفخة الثانية اي نفخة البعث وبين النفختين اربعون سنة وثانيا انه قال ابي بن
كعب وابن عباس وقتادة انما يقولون هذا لان الله تعالى رفع عنهم العذاب بين
النفختين فيرقدون فاذا بعثوا بعد النفخة وعاينوا القيمة دعوا بالويل وقال اهل المعاني ان
الكفار اذا عاينوا جهنم وانواع عذابها صار عذاب القبر في جنبها كالنوم قالوا يا ويلنا من
بعثنا من مرقدنا كذا في معالم التنزيل وعن مجاهد للكفار هجعة يجدون فيها طعم النوم فلما صيح
باهل القبور قالوا من بعثنا كذا في المدارك اذا دريت هذا فقد انفتح عليك ان تعبير الكفار عن
الموت البرزخي الذي هو عبارة عن كونهم دراكين للعذاب القبري بالنوم حين معاينتهم
نكال جهنم وعذابها لكون عذاب القبر كالنوم في جنب هذا النكال ولاختلاط العقول او لكونهم
ملتبسين بالقبر على تقدير رفع العذاب عنهم بين النفختين لا يستدعي سلب الادراكات
والشعور عن الامور الدنيوية راسا فان للحيوة البرزخية والنوم الكذائي وغفلة بعضهم خصائص
مخالفة للحيوة الدنيوية والنوم الكذائي مع الاشتراك في بعض الاحكام كما لا يخفى هذا
فتنبه ولا تكن من الراقدين يعني واز انجمله است قول او تعالى ونفخ في الصور فاذا هم
من الاجداث الى ربهم ينسلون قالوا يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن

اولا

ثانیا

وصدق المرسلون یعنی وبعد از چهل سال بر دم صور دیگر بار پس ناگاه ایشان از گورها
بیرون برآمده بسوی پروردگار خود می شتابند گویند حق وای بر ما که برانگیخت ما را
از خوابگاه ما این است آنچه وعده کرده بود خدا از بعث ونشر راست گفتند پیغمبران
درباب بعث وحشر آنچه گفتند تا شما باور نکردید کذا فی التفسیر الحسینی یعنی بتبعیت
فلاسفه زعم کرده اند که از آیه کریمه ظاهر میشود که مردگان در عالم برزخ از امور
دنیا خبری ندارند بلکه غافل وذاهل اند ولهذا خود را در خواب محو کار دیده وحالانکه
واقعه موت چشیده اند واز بدن انقطاع کلی دست داده جواب این شبهه باطله نیز ظاهر است
چه کفار موت برزخی را که عبارت از ادراک عذاب ونکال است به [illegible]
محل هنگام مشاهده عذاب دوزخ تعبیر بخواب کردند یا حقیقةً ایشان را میان نفخه
اولی ونفخه ثانیه بسبب دور شدن عذاب از ایشان تا چهل سال که مدت فاصله میان
هر دو نفخه است کیفیت خواب حاصل خواهد شد پس هنگام بعث بعد از نفخه دوم ومعاینه کردن
قیامت بر زبان حسرت بیان جاری خواهند کرد که وای بر ما که برانگیخت ما را از خوابگاه
ما وظاهر است که از تعبیر موت برزخی بخواب ویا از حصول خواب ایشان را در میان نفختین
لازم نمی آید که موتی را هیچگونه ادراکی وشعوری بامور دنیویه در هیچ وقت باقی نماند
چرا که حیات وخواب عالم برزخ مغایر است با حیات وخواب دنیا کما مر تفصیله [illegible]
دلالعقل وتایید میدهد آن را آنچه از بعضی محدثان منقول است ودر متن تفصیلش بیان شود

وحضرت مولانا سید حسن علی هاشمی قدس سره در بعضی رسائل تصریح فرموده اند که

بالجمله صحیح وثابت عند التحقیق نزد جماهیر بحسب روایات ودرایات احادیث واقوال

صحابه وتابعین وسلف صالحین اعاده روح بجسد وتجدید تعلق آن ببدن [illegible]

مذهب پیغمبر در تعلق شعور و ادراک بهیچکه مناسب اوست باقی ماند گردیده لکن این تعلق مادون
تعلق دنیوی است و گاهی بطریق خرق عادت مانند تعلق دنیوی موجود گردد و خلاصه
مرام آنکه حیوة عالم برزخ بطرز دیگر است که منافی موت کذائی نیست چنانچه حیوة
نائم غیر حیوة مستیقظ است و تحقیق درین باب آنست که قدر مشترک حیوة در میان
نائم و مستیقظ برابر است و در بعضی آثار و خصوصیات امتیازی یافته می شود
همچنین قدر مشترک در میان حی و میت برابر است لکن امتیاز در بعضی آثار و خصوصیات
است مانند تغذیه و تنمیه و تولید و سماع اموات کلام احیا را در بسیاری از احادیث
به ثبوت رسیده و تفصیلش در سبق باید جست تا آنکه متواتر بالمعنی شده و کلام اموات
با ملک [illegible] نیز ثابت شده انتهی ملخصه و منها قوله تعالی ومن اضل ممن یدعو
الآیة قال البیضاوی لانهم اما جمادات واما عباد مسخرون مشتغلون باحوالهم ففیه
تنصیص علی کونهم غافلین عن الامور الدنیویة هذا من تمویهات بعض اهل الغوایة ونحن نقص
علیک اولا انه تعالی بین فیما سبق ان القول بعبادة الاجسام باطل من حیث انه
لا قدرة لها البتة علی الخلق والایجاد والاعدام والنفع والضرر فاردفه بدلیل آخر
یدل علی بطلان ذلک المذهب وحاصله ان الاجسام جمادات محضة فلا تسمع دعاء
الداعین ولا تعلم حاجات المحتاجین وبالجملة فالدلیل الاول اشارة الی نفی القدرة
والدلیل الثانی اشارة الی نفی العلم واذا ثبت نفی القدرة والعلم فبطل عبادتها ببداهة العقل
هکذا فی التفسیر الکبیر لفخر الملة والدین الرازی وثانیا ان فی قوله تعالی ومن اضل انکار ان
یکون احد اضل من المشرکین حیث ترکوا عبادة السمیع المجیب القادر الخبیر الی عبادة من لا
یستجیب لهم لو سمع دعائهم فضلا عن ان یعلم سرائرهم ویراعی مصالحهم هکذا فی الانوار

التنزيل قد تأتينا انما جعل قوله تعالى الى يوم القيمة حدا لعدم الاجابة بناء على انه قد قيل ان الله تعالى يحيي الاصنام يوم القيمة فيقع بينها وبين من يعبدها مخاطبة فتعاودي ثم والي العابدين لتشهد للرأى الناس عليهم هذا مذهب الاكثرين وقال بعضهم بل المراد عبدة الملائكة وعيسى فانهم في يوم القيمة يلبهم دون عداوة هؤلاء العابدين صريح المراد في قوله تعالى هم عن دعائهم غافلون انهم مشغولون لعبادة الله تعالى او او بعيث هذا فاصح ان نفى القدرة التامة والعلم الشامل والاجابة الاتم التي هي من خصائص المعبود الحقيقي الحق تعالى شانه عن المعبودات الباطلة اصناما كانت او ملائكة او انبياء لا يستدعى نفي السماع عن الموتى الذي نحن بصدد اثباته اما خطر في قلبك ان الموتى يطلعون على اعمال الاحياء واقوالهم باطلاع الملائكة او باعلام اموات اخر او باطلاعه سبحانه وتعالى بلا واسطة هذا والتفصيل في كتاب الديلمي ونحن لا يجب ان يكون الانبياء والملائكة مشغولين باحوالهم غير ملتفتين الى المشركين الذين هم اعداءهم لا يستلزم عدم اطلاعهم على احوال الزائرين ولا يقتضي الغفلة عن الامور الدنيوية رأسا وكذا باقي سائر الموتى في المرقات شرح المشكوة الانبياء في قبورهم احياء والعرض والسماع بعد الموت ليس مخصوصا بالانبياء بل سائر الموتى يسمعون السلام والكلام ويعرض عليهم اعمال اقاربهم في بعض الايام نعم الانبياء يكون حيوتهم على الوجه الاكمل وقال ابن حجر ان للانبياء حيوة بها يتعبدون ويصلون في قبورهم مع استغناءهم عن الطعام والشراب كالملائكة وهذا امر لا مرية فيه وقد صنف البيهقي جزءا في ذلك وقال صلواتهم في اوقات مختلفة واماكن متعددة جائز عقلا وفي المواهب اللدنية انه صلى الله عليه وآله وسلم حي يتعبد وكذلك الانبياء قيل لا عدة على ازواجه وقيل يصلى فيه باذان واقامة وقال صلى الله عليه وسلم من صلى على عند قبري سمعته ومن صلى علي نائيا بلغته وقال صلى الله عليه وسلم علمي بعد وفاتي كعلمي في حياتي

یعنی و از آنجمله است قال او تعالی ومن اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم
القیمة وهم عن دعائهم غافلون آی وکیست گمراه تر ازان کسی که بخواند وبپرستد بجز خدا
کسی را که اجابت نتواند کرد تا روز قیامت یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا
بخواند اثر استجابت از وظاهر نشود وبتان از خواندن بت پرستان بیخبر اند وخود
نمیشنوند دعاء ایشان پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که از عبادت خداوند شنونده
اجابت کننده دست باز دارد وروی توجه بجماد نابینا وناشنوا آورد وهکذا فی التفسیر
الحسینی و در تفسیر بیضاوی مرقوم است که معبودات باطله یا اصنام اند که حقیقة جمادات
هستند یا بندگان خاص اند که در عالم برزخ باحوال بشارت مآل خود شادان ومشغول اند
بسوی عبده خود التفاتی ندارند وجواب آوازهای ایشان نمی دهند بعضی فلسفه
مزاجان زعم کرده اند که ازینجا آشکارا می شود که موتی را در عالم برزخ شعور وحس
وسمعی بامور دنیویه حاصل نیست جواب این تمویه باطل وتشکیک لاطائل نیز ظاهر است
زیرا که هرگاه مطلع شدن موتی بر اعمال احیا واقوال ایشان وشنیدن کلام اسلام
زائران از دلائل عقلیه ونقلیه که توضیحش سابقا مذکور شد لائح گردیده پس از
مشغول بودن موتی بحال خیر مآل والتفات نفرمودن شان بحال مشرکین ضالین
لازم نمی آید که آنها را صفت ادراک وشعور وسمع حاصل نباشد واز همین جاست
که ملا علی قاری در مرقات شرح مشکوة تصریح فرموده که همه مرده ها سلام وکلام زندگان
می شنوند جهت آنکه اقارب ایشان پیش ایشان میشوند وموید است آنچه در بعضی رسائل
مسطور است امور یکه در دنیا بوقوع می آیند پس اموات هم ادراک واحساس آنها
توانند کرد گاهی باطلاع ملائکه وگاهی باطلاع اموات دیگر که بعد از ایشان نزد ایشان

ترجمه

اثر

جواب

ف همه مرده ها سلام وکلام زندگان می شنوند

لاحق کردند وگاہی باطلاع او تعالی وسبحانہ بلا واسطہ دیگری در کتاب دیلمی از شیخ
المیت یوذیہ فی قبرہ ما یوذیہ فی بیتہ تذکور ست المیت یبلغ من افعال الاحیاء واقوالہم
بلطیفۃ یحدثہا اللہ لہ من ملک او علامۃ او دلیل او ما شاء اللہ وہو القاہر علی ما یشاء
وفی الطریقۃ الوسطی مقصود اثبات علم وادراک است برای اموات خواہ کسی بر قبور ایشان
بیان کند خواہ ملائکہ و مردہای دیگر خبر رسانند بہر طرز اموات را اطلاع از احوال
اینجا وعلم وشعور حاصل است ھ اما الاحادیث الدالۃ علی عدم سماع الموتی عند المنکرین
فمنہا ما روی الشیخان عن ابی قتادۃ رضی اللہ عنہ انہ کان یحدث ان رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم مر علیہ بجنازۃ فقال مستریح او مستراح منہ فقالوا یا رسول
اللہ ما المستریح والمستراح منہ فقال العبد المومن یستریح من
نصب الدنیا واذاہا الی رحمۃ اللہ والعبد الفاجر یستریح منہ العباد والبلاد والشجر والدواب
قد توہم بعض المتعصبین انہ کثیرا ما یحدث فی الدنیا من الامور التی یتالم المومن بہا
فلو ادرکہا المومن المیت لتالم بہا ولم یکن مستریحا وقد ثبت من الحدیث استراحۃ
العبد المومن المیت من نصب الدنیا واذاہا الی رحمۃ اللہ تعالی انتہی نحن نلقی علیک
اولا ان المستریح ہو الذی یطلب الراحۃ من نصب الغیر وتعبہ والمستراح ہو الذی
یطلب الراحۃ من نفسہ وصحۃ الحدیث مبین ومعتبر لذلک ومشتمل علیہ وثانیا ان
قولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم البلاد والشجر والدواب یدل علی سرایۃ آثار فسق الفاسق الی غیرہ
من الجماد وغیرہ وکذا فی شرح المصابیح اذا تفطنت ہذا فاعلم انہ قد ورد سابقا من
الاحادیث الصحیحۃ ان المیت اذا اوصی بان یبکی علیہ وینا ح بعد موتہ یکون معذبا ببکاء
اہلہ علیہ کما ہو رای الجمہور وان الاموات یفرحون بالاعمال الحسنۃ من الاحیاء و

ویزداد حیاتهم بیافیّنا واشرافاً فیتاذون باعمالهم السیئة وان المیت. یتاذی بالجلوس علی القبر والوطی ووضع الراس علیه وبکسر عظمه فلو کان المراد فیما نحن فیه استراحة المیت من تعب الدنیا واذا امطلقاً یلزم التعارض بین الاحادیث فلابد لدفع التعارض وتحصیل التطبیق ان یقتضی بان المیت المومن یکون مستریحاً من الاذی الذی یحصل له فی الدنیا بخصوص الجسد کالایلام والضرب سمع السبب بالقوة السامعة وشم الرائحة المستکرهة بالقوة الشامة ونحوها واما النصب الروحانی الحاصل بشارکة الجسم المثالی او بشرکة بعض اجزاء البدن فلا شک فی تحققه للمستریح من الاحیاء فی عالم البرزخ هذا

فادرک یعنی از جملهٔ حدیثهائی که منکران سماع موتی بآنها متمسک گیرند حدیثی است که بخاری ومسلم از ابو قتادہ رضی اللہ عنہ روایت کردہ کہ گذرانیدہ شد بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جنازہ پس فرمود آنحضرت این میت یا راحت یابندہ است یا راحت یابندہ است از وی پس گفتند صحابہ چیست معنی مستریح ومستراح منہ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بندہ مومن صالح راحت می یابد بمرگ از تعب ورنج دنیا وآزار دنیا واہل آن ومیرسد بسوی رحمت خدا وبندہ فاسق راحت می یابند از وی بندگان وشہرہا ودرختان وبر زمین روندگان وخلاص می شوند از شر وی واستراحت عباد خود ظاہر است کہ بایشان از وی آزار میرسید اما استراحت بلاد واشجار وذوات بہائم است کہ بوجود وبحور وظلم حاصل میکرد وفنا ودر عالم وخلال بر ارکان دا اجزای آن وحق سبحانہ وتعالی مبغوض می داد دفاجر را پس اندام کشید بوجود وی زمین وہر کہ وہرچہ بر زمین است ہکذا فی الترجمة وخلاصہ تمسک منکرین اینست کہ ہرگاہ از حدیث مذکور راحت یافتن میت مومن در عالم برزخ

از رنج وتعب دنیا مثبت شد وپس اگر ادراک او دران عالم شعور وادراک امور دنیویه کن
لازم آید که از ادراک امور دنیویه متألم شود پس میت مومن را ایذا واندوه دست دهد
همه استراحت بجراحت مبدل شود واین خلاف منطوق حدیث مذکور است پوشیده
نماند که جواب این زعم ضعیف وتوهم صنیف اظهر من الشمس است زیرا که چون از احادیث
صحیحه سابق نقلم حوالکردیم خوش شدن موتی بجهت اعمال حسنه احیاء واندوهگین
گردیدن ایشان بسبب سیئات زندگان وتعذیب اموات بنوحه احیاء درصورت
ایضا بیان کردید پس مراد از راحت یافتن بنده مومن از رنج وآزار دنیا که حدیث
مرقوم بران دلالت وصحه دارد آنست که در عالم برزخ از آزار دنیا که بالاسباب
جسدانیه وقوای بدنیه در حیات دنیویه حاصل میشد راحتی نصیب گشته واما الم
وایذای روحانی بمشارکت جسم مثالی یا بعضی اجزای بدن بجهت ادراک وسمع امور
دنیویه مولمه موذیه پس شبه نیست درحصول آن همه موتی را در عالم برزخ بوین
لقریر دلپذیر تعارض وتخالف از احادیث مرتفع گردید فادرک والضعف واما منها
مارواه الترمذی والنسائی وابن ماجه عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم اکثروا ذکر هادم اللذات الموت فقد ظن بعض الناس ان المیت
لو ادرک من الامور الدنیویة ما یلائمه لکنه لتلذذ به ویفرح وقد ثبت من هذا الحدیث
ان النبی صلی الله علیه وسلم سمی الموت هادم اللذات نحن نقول بالحق وانتم تورثیساع د
لو کره المنکرون فاعلموا اولا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل المسجد فرای ناسا
یضحکون فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو اکثرتم ذکر هادم اللذات لشغلکم عما اری
وثانیا ان الامر فی قوله صلی الله علیه وسلم اکثروا للندب لا للاستحباب قال فی الاحیاء

صح عن عائشة رضی اللہ عنہا انہا قالت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہل یحشر مع الشہداء احد قال نعم من
یذکر الموت کل یوم عشرین مرۃ ہکذا فی شرح المصابیح اذا وعیت ہذا فنتلو علیک انک
قد رأیت من الاحادیث السابقۃ ان المیت ینتفع بوصول الثواب من الاحیاء ویفرح
بہ وایضا یستبشر باعمالہم الحسنۃ ویلتذ بہا فلابد لدفع التعارض ان یقال ان المراد
من اللذات المنہدمۃ بالموت ہو اللذات الدنیویۃ الحاصلۃ بالآلات الجدانیۃ کاکل الاطعمۃ
اللذیذۃ وسماع الاصوات الحسنۃ ورویۃ الاشکال العجیبۃ والصور الغریبۃ ولبس الثیاب
الفاخرۃ وشم الروائح الطیبۃ ونحوہا واما اللذائذ الروحانیۃ الحاصلۃ بمشارکت الاجسام
المثالیۃ اللطیفۃ او بشرکۃ بعض اجزاء البدن یسمع الامور الدنیویۃ المفرحۃ فلاشک
فی حصولہا للاموات فی عالم البرزخ ولاینکرہا الا الاصم والابکم کما ہو الظاہر علی الاعلم
یعنی و از انجملہ ہست حدیثی کہ بروایت ترمذی ونسائی وابن ماجہ از ابوہریرہ رضی اللہ عنہ
ثابت شدہ کہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بسیار یاد کنید ویران کنندہ
وقطع کنندہ لذتہا را کہ موت ہست مفہوم از کلام طیبی آنست کہ ہادم از ہدم است
بدال مہملہ بمعنی ویران کردن وانداختن وشکستن بنا وخانہ چنانکہ مشہور ہست بر زبان
مردم ولیکن در مہمات مذکور ہست کہ ہاذم بذال معجمہ ہست بمعنی قاطع چنانکہ جوہری گفتہ
وبتحقیق تصریح کردہ ہست سہیلی کہ روایت بذال معجمہ ہست ہکذا فی الترجمہ باید دانست کہ
منکران سمع اموات زعم کردہ اند کہ حدیث مذکور دال ہست بر آنکہ موت قاطع لذات
است پس اگر میت را سمع وادراک امور دنیویہ مفرحہ لذیذہ دست دہد لازم آید
کہ او را نشاطی ولذتی عطا شود واین خلاف منطوق حدیث ہست مخفی مباد کہ
ہرگاہ از احادیث صحیحہ سابقہ ہویدا شدہ کہ اموات را انتفاع وتلذذ ونشاط

بحصول عبادات بدنیه مالیه لیبا و باعمال حسنه ایشان حاصل میشود پس مراد از قطع لذائذ
بجهت موت آنست که لذتهایی که در دنیا بسبب آلات جسدانیه و قوای بدنیه مانند
خوردن طعمه لذیذه و پوشیدن لباسهای فاخره و دیدن صور حسنه حاصل بود در عالم
برزخ منقطع گردیدند و اما لذائذ روحانیه بمشارکت اجسام لطیفه مثالیه یا بشرکة بعضی
اجزای بدن بجهت سمع و شعور امور دنیویه مفرحه پس شکی نیست در ثبوت آن مر اموات
را هذا فلنقتصر و منها ما روی الترمذی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثم یقال له نم فیقول ارجع الی اهلی فاخبرهم فیقولان نم کنومة العروس الذی
لا یوقظه الا احب اهله الیه حتی یبعثه الله من مضجعه ذلک توهم بعض المنکرین ان کون
المیت نائما فی القبر اول دلیل علی عدم اطلاعه عن الامور الدنیویة فانی [illegible]
نحن نلقی علیک اولا ان العروس نعت تطلق علی الرجل والمرأة ما داما فی اعراسهما
وجمع الرجال عرس بضمتین وجمع النساء عرائس والمراد من العروس هنا الرجل وثانیا ان
قوله صلی الله علیه وسلم حتی یبعثه الله متعلق بمحذوف والتقدیر فلا یزال فیها مرفها حتی یبعثه
الله وثالثا انه اختلف فی ان المیت بعد الاحیاء ولما ادخل فی القبر یدوم حیوته ام تنزع
روحه ثانیا قیل تنزع روحه ولا یدوم حیوته وقیل لا تنزع والاخبار تدل علیه فان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا دخل المقابر قال سلام علیکم ولا یسلم الا علی الاحیاء وقوله
صلی الله علیه وسلم نم کنومة العروس صریح فیه لان النائم حی وقوله صلی الله علیه
وسلم یعاد روحه فی جسده وقوله صلی الله علیه وسلم ثم یعاد فیه الروح صریحان فی
الاحیاء ولم یثبت الاماتة فالاصل الحیوة ولان المؤمن فی القبر مروح والکافر معذب فکیف
یروح ویعذب بلا روح فان قیل ما تقول فی قوله صلی الله علیه وآله وسلم انما نسمة المؤمن

بروحه طائر فی الجنة حتی یبعثه الله الی جسده یوم یبعثه رواه النسائی قلنا یعارضه الاخبار
المذکورة ویضعفه الدلالة العقلیة مع ان الجمع ممکن ولا منافاة بینهما قال المحققون
قول الله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها ان لکل انسان
روحین فاذا نامت فارقت احدیهما وبقیت احدیهما فی البدن فالتی فی قوله صلی الله علیه
وسلم نم کنومة العروس روح الحیوة والتی هی طائر فی الجنة الروح الاخری فان قیل فلم
فی القبر اذا قلنا الروح غیر مانع من البلی فان عضو الحی قد یبلی ولو اضطجع ایاما علی
لتفتت العضو هکذا فی شرح المصابیح اذا سمعت هذا فادرک انه انما ضرب المثل بالعروس
لان الانسان اعز ما یکون فی اهله لیلة الاعراس واعزه حالة فی الاستراحة وفی المثل
کاد العروس ان یکون امیرا وقال الطیبی هذا عبارة عن عزته وتعظیمه فانه غداة لیلة
من هو حبیب وعطف فیوقظه علی الرفق والعطف هکذا فی المرقاة والحاصل انه لیس المراد
هو النوم الحقیقی لکونه مخصوصا بالحیوة الدنیویة بل المراد هو الاستراحة والعزة فان
ان للمیت المؤمن استراحته وعزته کاستراحة العروس وعزته ثم ان اختلج فی صدرک
انه قد ورد ان النوم اخو الموت وکما ان النائم فی حالة النوم یکون مشابها للمیت
السمع والرؤیة والادراک فکذلک یجوز ان یکون المیت مسلوب الرؤیة والسمع
بان المماثلة بین النوم والموت لیست الا من جهة ان روح الیقظة تفارق عن الجسد
فی حالتی النوم والموت کلیهما وان التألم والتلذذ وادراک الامور العجیبة کما یحصل
للنائم فی حالة النوم کذلک للمیت فی حالة الموت ولیست المشابهة من جمیع الوجوه
الا ما خطر فی قلبک ان الاحکام الدنیویة باقیة فی حق النائم ومنقطعة عن المیت وتجدد
لا یبلی بالنوم ویبلی بالموت فقیاس احدهما علی الآخر من جمیع الانحاء مما لا سبیل الیه

تنبیه

الی السداد والله اعلم بغیاث العباد یعنی ثم از انجمله است حدیثیکه بروایت ترمذی از ابوهریره
رضی الله عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفته می شود میت را
خواب بستراحت کن پس میگوید میت باز گردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم
ایشان را ازین حال خوش خود چنانچه غریبی در شهر راحتی یابد و ذوقی ببیند گوید
کاشکی بروم و کسان خود را ببینم و حال خوش خود را با ایشان بنمایم پس میگویند
منکر و نکیر مر میت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نو کدخدا است که بیدار نمیکنند
او را مگر محبوب ترین اهل خانه وی نزد وی چه بیدار کردن او از هر کس خوش نمی آید و
موجب وحشت میگردد و نمی تواند که هر کس بیدار کند و مگر محبوب بیاید و بیدار
کرده اند تا آنکه بر انگیزد او را خدای تعالی ازین خوابگاه وی هکذا فی ترجمة المشکوة للشیخ
بدانکه منکران سماع میت زعم کرده اند که از حدیث مذکور صاف لایح میشود که اموات را
در عالم برزخ خوابی و غفلتی از امور دنیویه حاصل است در پرده مباد که مراد از خواب
که در این حدیث مذکور شده آسایش و آرام و عزت است نه خوابی که از خصایص نفس
زندگی دنیا بود لفقدان الحیوة الدنیویة فی عالم البرزخ فکیف یصدق تعریف النوم علیها
والا یلزم دوام تنبه الحس والمشاعر وهذا کما تری و بعضی جواب داده اند بایطور
که چون در هر انسان دو روح حیات یکی آنکه هضم طعام و حرکت نبض و تنفس بو
وابسته است دوم آنکه شعور و ادراک و هوش با و متعلق دارد پس مخاطب بقول
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نم کنومة العروس روح اول است نه دوم فاحفظ

واما الروایات الفقهیة

واما الروایات الفقهیة فمنها ما فی الهدایة فی باب الیمین بالضرب والقتل وغیره و
من قال ان ضربتک فعبدی حر فمات فضربه فهو علی الحیوة لان الضرب اسم لفعل مؤلم

يتصل بالبدن والايلام لا يتحقق في الميت ومن يعذب في القبر يوضع فيه الحيوة في قول
العامة وكذلك الكسوة لانه يراد به التمليك عند الاطلاق ومنه الكسوة في الكفارة
وهو من الميت لا يتحقق الا ان ينوي به الستر وقيل بالفارسية ينصرف الى اللبس وكذلك
الكلام والدخول لان المقصود من الكلام الافهام والموت ينافيه والمراد من
الدخول عليه زيارته وبعد الموت يزار قبره لا هو انتهى وفي الكفاية شرح الهداية قوله
وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا لان المقصود من الكلام الافهام وذا بالاستماع
وذا لا يتحقق بعد الموت ومنها ما في البحر الرائق في كتاب الايمان الاصل فيه
ان ما شارك الميت فيه الحي يقع اليمين فيه حالة الحيوة والموت وما اختص بحالة الحيوة
يتقيد بها وضربتك وكلمتك ودخلت عليك يتقيد بالحيوة بخلاف الغسل والحمل واللمس
انتهى ومنها ما في فتح القدير ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان
لو حلف لا يكلم فلانا فكلمه ميتا لا يحنث لانه ينعقد على ما حيث يفهم والميت ليس كذلك لعدم
السماع انتهى تلخيص مقام آنكه منكران سماع اموات به بعضي مسائل فقهيه متمسك شده
بازار جدل وعناد گرم ميكنند تفصيلش آنكه مثلا اگر شخصي بكسي بگويد كه اگر بزنم ترا پس
بنده من آزاد است وآن شخص آن كس را بعد مردنش بزد پس درين صورت
آن شخص حانث نخواهد شد يعني بنده او آزاد نخواهد گشت چه ايلام وايذا كه بجهت زدن
متحقق ميشود در ميت موجود نيست وهمچنين است اگر بگويد كه اگر كلام كنم از تو يا داخل شوم
بر تو پس بنده من آزاد است پس كلام كرد از وي يا داخل شد بر وي بعد مردنش
پس درين حالت نيز حانث نخواهد شد زيرا كه مقصود از كلام افهام است وافهام
باسماع متحقق مي شود ودر ميت اسماع موجود نيست ومراد از داخل شدن ملاقات

تلخيص مقام

کردن اوست وملاقات از خصائص بدن است آدمی بزیارت قبر میت البته میکنند نه
زیارت میت وشبهه نیست در اینکه عبارات فقهیه دلالت واضحه دارند بر عدم سماع اموات
ثم نجیب عن هذه التمسکات من وجهین اولهما یقتضی تمهید مقدمة وهی ان الایمان مبناها
علی العرف دون الشرع فی الاشباه والنظائر فاذا تعارض مبنا ای العرف مع الشرع
قدم عرف الاستعمال خصوصا فی الایمان فلذا حلف لایجلس علی الفراش او علی
البساط ولایستضیء بالسراج لم یحنث بجلوسه علی الارض ولا بالاستضاءة بالشمس
وان سماها الله تعالی فراشا وبساطا وسمی الشمس سراجا ولو حلف لایاکل لحما لم یحنث
باکل السمک وان سماها الله تعالی لحما فی القرآن انتهی اذا تمهد هذا فاعلم ان المراد من
الایلام والافهام والدخول هو الذی یختص بالجسد فی الحیوة الدنیویة لا البرزخیة فقط
فلا یلزم من المسائل الفقهیة نفی السماع العرفی الذی علیه بناء الایمان لا نفی السماع الحقیقی
الذی نحن بصدده کما سلف غیر مرة تحقیقه وتفصیله وثانیهما ایضا یستدعی تمهید مقدمة
وهی ان مسائل الایمان من الاحکام الفقهیة التی هی من الاحکام الدنیویة لا البرزخیة و
الاخرویة والا لزم فرضیة الصلوة والصوم والزکوة فی البرزخ والآخرة وبطلان التالی
یستلزم بطلان المقدم اذا دریت هذا فاستمع ان الاحکام الدنیویة کلها ایمانا کانت
او غیرها تتعلق بالذات بالابدان وبالعرض بالارواح واما الاحکام البرزخیة فبالعکس
والاحکام الاخرویة فتتعلق بالارواح والابدان کلیهما بالذات فی شرح الفقه الاکبر
والحاصل ان احکام الدنیا علی الابدان والارواح تبع لها واحکام البرزخ علی الارواح
والابدان تبع لها واحکام الحشر والنشر علی الارواح والاجسام جمیعا انتهی وحاصل
الکلام ان مراد الفقهاء نفی السماع المخصوص بالقوة الجسدانیة لا نفی سماع الارواح ومن

اولهما

ظهران ما اورده بعض تبعة آثار الفلاسفة بقوله وعجبا من بالآخرى مدعى تقليد مذهب الامام ابی حنيفه رح ويعتقد تقليده واجبا ثم يرفضه فی هذه المسئلة اتباعا الهواه انتهى عجيب جدا ناش عن اتباع هوى النفس قطعا فتبصر بعين الانصاف ولا تركن الى منهج الاعتساف

خلاصه مرام آنکه جواب از متمسکات فقهیه بر دو وجه است نخستین آنکه بنای مسئلها که بسوگند تعلق دارند بر عرف است پس اگر کسی سوگند خورد که بر فراش یا بر بساط نخواهد نشست از چراغ روشنی نخواهد گرفت و آن کس بر زمین نشست و از آفتاب روشنی بگرفت پس در نشسته و رت او حانث نخواهد شد زیرا که حق سبحانه وتعالی اگرچه زمین را بفراش و ببساط و آفتاب را بچراغ تعبیر فرموده لکن در عرف زمین را فراش و بساط نمی نامند و آفتاب را چراغ گویند هرگاه این تقریر ذهن نشین گردید پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام و افهام و دخول آنست که مخصوص باشد ببدن در حالت حیات دنیا پس نفی سماع متعارف که بقوه سامعه وقت زندگی دنیا حاصل بود لازم آید نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلوب است دوم آنکه مسائل سوگند از احکام فقهیه دنیویه هستند نه از احکام برزخیه و اخرویه و ظاهر است که احکام دنیویه بالذات به ابدان متعلق می شوند و بالتبع به ارواح و احکام برزخیه بالعکس و احکام اخرویه بهر دو بالذات پس مراد فقها در مسائل مذکوره نفی سماعی است که مخصوص بدنیه جسمانیه باشد نه نفی سماع ارواح فاحفظ و چند احادیث که از آنها سماع و ادراک اموات لائح میشود از کتاب شرح الصدور وغیره مانند جمع الفوائد وغیره بطور مثال منقول میشوند تا کد مشتاق سماع را اجابت باید شنید و از اتباع نفس باید احتراز باید کرد فی شرح الصدور و اخرج العقیلی عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال ابو رزین

یا رسول الله ان طریقی علی الموتی فهل من کلام اتکلم به اذا مررت علیهم قال قل السلام علیکم
یا اهل القبور من المسلمین والمؤمنین انتم لنا سلف ونحن لکم تبع وانا ان شاء الله بکم لاحقون
یعنی ابو رزین عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در راه من گورستان
واقع است پس آیا کلامی هست که بآن متکلم شوم و اموات را بوی مخاطب سازم
وقتیکه بگذرم برانها فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو السلام علیکم الخ قال ابو رزین
یا رسول الله یسمعون یعنی گفت ابو رزین که ای پیغمبر خدا مردها می شنوند قال یسمعون
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که می شنوند ولکن لا یستطیعون ان یجیبوا ولکن طاقت
ندارند که جواب بدهند قال یا ابا رزین الا ترضی ان یرد علیک بعددهم من
الملائکة انتهی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای ابا رزین آیا راضی نمی شوی ازینکه
فرشتگان موافق شمار مردگان در حق تو جواب دهند قال مولانا علی القاری رح
فی شرح المشکوة قوله لا یستطیعون ان یجیبوا ای جوابا یسمعه الحی والا فهم یردون
حیث لا نسمع یعنی مراد از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مردها طاقت جواب دادن
ندارند آنست که طاقت آن جواب ندارند که زندها او را بگوش خود بشنوند والا
در حقیقت ایشان جواب سلام احیا میدهند لکن سمع ایشان نمیشود وفی المواهب
اللدنیة للعلامة القسطلانی من انتقل الی عالم البرزخ من المؤمنین یعلم احوال الاحیاء
غالبا انتهی یعنی مومنان در عالم برزخ اکثر اوقات احوال زندها را می دانند
قال مجاهد ان الرجل لیبشر بصلاح ولده فی قبره یعنی ومجاهد گفته است که مرده خوشحال
میشود در قبر بجهت شایستگی پسر خود وفی جذب القلوب الی دیار المحبوب للعلامة المحقق الدهلوی
رح تمامه اهل سنت وجماعت کثرهم الله تعالی قطع میکنند بعود حیات مر میت را

در قبر چنانکه در احادیث ورود یافته و تفصیلش در ماسبق ذکر کردیم و قال ابن عبد البر احادیث السوال و عرض المقعد و عذاب القبر و تنعیمه و زیارة القبور و السلام علیهما و خطابهم مخاطبة الحاضر العاقل دالة علی تحقق الحیات فی القبر و وارد شده که بعد از عود حیوة در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه تنعیم قبر و عذاب آن را تا قیام قیامت ادراک می کند و شک نیست که ادراک مشروط است بحیات ولکن کفایت میکند حیات جزوی از اجزاء و علامه قونیوی تصریح کرده که احادیث کثیره دلالت دارند بر آنکه اموات را ادراک و سماع حاصل است و عبد الرزاق باسناد صحیحه روایت می آرد که عبد الله بن عمر رضی الله عنه چون از سفر قدوم می آورد اول بقبر شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم میرسید و کلمات خطاب عرضه میداد و میگفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابابکر السلام علیک یا ابتاه و در موطا امام مالک نیز این روایت مذکور است باید دانست که چون از مسئله اثبات سماع اموات فراغت حاصل کردیم الآن در مسئله توسل و استمداد و استعانت علی سبیل الاجمال شروع میکنیم پس مخفی نماند که اگر کسی بگوید که خداوندا به تصدیق و بوسیله و بحرمت جناب رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و بوسیله حضرت غوث الثقلین قدس سره العزیز گناهم به بخش و عقیده صحیحه در باب سماع اموات مارا عنایت کن این را توسل میگویند و درین قسم توسل بانبیا و اولیا خلافی واقع نیست و بطریق تبرک دو سه حدیث که از آن اثبات توسل هویدا می شود مذکور میکنیم فی الحصن الحصین و ان یتوسل الی الله تعالی بانبیائه و رسله و الصالحین من عباده خ یعنی و از جمله ادب دعا آنست که وسیله جوید در قبول دعا بسوی خدای تعالی با پیغمبران او یعنی در وقت دعا

اموات را سماع و ادراک حاصل است ... [illegible]

بگویم که خداوندا به برکت پیغمبران خود دعای مرا قبول کن و این
توسل از جملهٔ مندوبات است و نیز از جملهٔ ادب دعا این است که توسل جوید بصالحان
از بندگان خدا عز و جل یعنی در وقت دعا بگوید که دعای مرا ببرکت بندگان صالح
خود قبول کن و در ظفر جلیل مرقوم است اور یه که وسیله پکڑے طرف الله تعالی کے
ساتھه پیغمبرون اوسکے کی نقل کی یه بخاری اور بزار اور حاکم نے کتاب مؤلف نے که وسیله
کرنا مستحبات سے ہے کذا ذکر الفخر والعلی اور وسیله پکڑے ساتھه نیکون کے یعنی
سوای انبیا کے صدیقون کا اور علما کا اور شہدا کا نقل کی یه بخاری نے وقت
صالح وه ہے که قائم ہو ساتھه اداکرنے کمال حق الله تعالی کے جیسے قائم ہوتا ہے
ساتھه اداکرنے حق بندونکے ہکذا ذکر العلی انتہی و در جذب القلوب مسطور است که
مردی ضریر البصر پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و عرض نمود که یا رسول الله دعا
کن تا خدا تعالی حاجت من نصیب گرداند فرمود اگر بصارت خواهی دعا کنم تا بچشم تو
گردد و اگر آخرت خواهی صبر کن که آن بهتر است برای تو گفت دعا کن یا رسول الله
فرمود تا وضو کند و این دعا خواند اللهم انی اسألک واتوجه الیک بنبیک محمد نبی
الرحمه یا محمد انی اتوجه بک الی ربک فی حاجتی هذه لتقضیها لی اللهم شفعه فی ترمذی
گفته است که این حدیث حسن صحیح غریب و بیهقی نیز تصحیح آن کرده با زیاده این عبارت
که فقام وقد ابصر انتهی و در [illegible] علی اعدا ابن مریم مسطور است اور
صحیح ترمذی و معجم کبیر طبرانی میں ہے که ایک اندھے نے آپ سے بینائی ہونے کی استدعا
کی آپ نے اوسے دو رکعت نماز پڑھوائی اور دعا یه کہا اللهم انی اسألک واتوجه
الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی الله فی حاجتی هذه اللهم شفعه فی

کہتی ہی فوراً اوسکی انکھین تاراسی کہل گئین اور رسول صلی اللہ علیہ وسلم کی بعد ختم
کی اوس نماز دعا کو آزمایا اور پورا پایا انتہی وازین سبکی مروی ہست کہ چون توسل باعمال
صالحۃ با وجود آنکہ فعل ایشان ہست وبقصور ونقصان موصوف جائز باشد ودر درگاہ
رحمت مستجاب ومقبول گردد پس تشفع بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ محب ومحبوب او ست
بطریق اولی جائز بود وفی الشفا للقاضی رح دخل یوماً ابو جعفر المنصور العباسی امیر المومنین
مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال للامام مالک رح یا ابا عبد اللہ استقبل القبلۃ
وادعوام استقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال الامام لاتصرف وجہک عنہ وھو
وسیلتک ووسیلۃ ابیک آدم علیہ السلام الی اللہ یوم القیمۃ بل استقبلہ واستشفع بہ
فیشفعک اللہ انتہی وبروایت صحیح مصحح شدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در قبر فاطمہ
بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ درآمدند وفرمودند بحق
نبیک والانبیاء الذین من قبلی درینحدیث دلیل واضح ہست بر توسل بہر دو حالت
نسبت بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حالت حیات ونسبت بانبیا علیہم السلام
بعد از وفات وچون توسل بانبیاء دیگر صلوۃ اللہ علیہم اجمعین بعد از وفات جائز
باشد پس بسید انبیا علیہ افضل الصلوۃ واکملہا بطریق اولی جائز باشد بلکہ اگر بان
حدیث توسل باولیاء خدا نیز بعد از وفات ایشان قیاس کنند دور نیست مگر آنکہ
دلیلی بر تخصیص حضرات رسل صلوات اللہ علیہم اجمعین قایم شود واین الدلیل واللہ اعلم
کذا فی جذب القلوب الی دیار المحبوب وقد یروی عن افضل الصدیقین ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ
انہ یجیٔ عند قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فیقول یا محمد انی اتوسل الیک ہکذا فی شرح
دلایل الخیرات واما انتفاع جستن بارواح کاملین از صحابہ وتبعہ رود وبواسطۃ العرض کردانند

ایشان بجناب او تعالی و تقدس والتجا کردن بجناب ایشان باین طور که شما مقربان
درگاه الهی هستید بجناب حق تعالی عرض کرده فلان کار دینی یا دنیاوی مرا
آسان کنانید پس این استمداد بارواح اولیاست وآن مختلف فیه است لکن
واضح جواز اوست بشرطیکه مستمد در حق ارواح تصرف اتم و علم شامل و قدرت
کامل وسوای آن چیزیکه موجب شرک باشد اعتقاد نکند واما استمداد از انبیاء علیهم
السلام پس خلافی دران متحقق نیست قال الشیخ الاجل الدهلوی رح فی ترجمة المشکوة فی
کتاب الجهاد واما استمداد باهل قبور منکر شده اند آنرا بعضی فقها اگر انکار از جهت
آنست که سماع و علم نیست ایشان را بزائران واحوال ایشان پس بطلان او ثابت شده
واگر بسبب آنست که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را دران موطن تا مدد کنند بلکه
محبوس ممنوع اند ومشغول بانچه عارض شده است مر ایشان را از محنت و شدت
پس ممنوع است که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که
حاصل شود ایشان را از قرب در برزخ وقوت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات
مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود چیست دلیل
بر نفی آن وتفسیر کرده است بیضاوی کریمه والنازعات غرقا الآیة بصفات نفوس
فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از ابدان ونشاط می کنند بسوی
عالم ملکوت وسیاحت میکنند بحظائر قدس پس میگردند بشرف وقوت از مدبرات
شرعی چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد وآنچه ما می فهم ازان این است که داعی
محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را وطلب میکند حاجت خود را از جناب او تعالی
و توسل میکند بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی می گوید خداوندا

بسبب برکت این بندهٔ تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده او را و لطف و نرمی با وی دار
برآورده کردن حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا میکند این بندهٔ مقرب را که ای بندهٔ خدا و
ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا
پس معطی و مسئول و مأمول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده درمیان
مگر وسیله و نیست ایشان را فعل و قدرت و تصرف اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام
که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب شرک و توجه
بما سوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب
دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و
مستحسن بالاتفاق و شایع است در دین و اگر میگویند ایشان بعد از موت معزول شده اند
و بیرون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات
چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و منجذب شدند بعالم قدس و مستهلک باشند
در لاهوت حق پس این کلیه نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت
مد آنکه فائده استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی را حالت انجذاب و مشغولی طاری
شده باشد که بجهت آن شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی در وی
چنانکه درین عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان ظاهر میگردد نعم اگر زائران اعتقاد
کنند که اهل قبور متصرف هستند و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی
چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و منهی عنه است
در دین از تقبیل قبر و سجدهٔ مر آن را و نماز بسوی وی و جز آن از آنچه نهی و تحذیر بر
آن شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتباری

ندارد و هیچ از بحث وحاشا از عالم شریعت وعارف باحکام دین که این تقاضا
و این قول کمال آن و آنچه مروی و محکی است از مشایخ اهل کشف در استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور
است در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که ذکر
کنیم آن را شاید که منکر و متعصب را سود نکند کلمات ایشان آنچه مروی و مسنون
در زیارت سلام بر موتی و استغفار مر ایشان را و قرأت قرآن است ولیکن در نهی
نهی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد مر موتی و استمداد از ایشان هر دو
باشد بر تفاوت حال زائران و فرو باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوات
الله وسلامه علیهم اجمعین انتهی وایضا فی الترجمة فی باب زیارة القبور و تحقیق ثابت شده
است بآیات و حدیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال ایشان
ثابت و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت چنانکه در حیات بود
یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر
ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا عزشانه
و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس
اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد
خدا دارد دور نباشد و نیست چیزی که فرق کند میان حالت حیات و بعد از
ممات و یافته نشده است دلیلی بر آن در شرع شیخ ابن حجر مکی در شرح حدیث لعن الله
الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است این بر تقدیریست که نماز
گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است بالاتفاق و اما اتخاذ مسجد
در جوار پیغمبری و یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب

قبر بلکه به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قرب وی و ارادت
مرآن روح پاک را حرجی نیست دران انتهی و فی الرسائل العزیزیه استمداد از اولیا
چنانکه در زندگی ایشان میکنند همچنین بعد ممات ایشان بکنند جائز است یعنی باستقلال
از ایشان چیزی استمداد نه کنند و اکثر عوام همین قسم میکنند و در باب استعانت باز
طلبیده درین امت افراط بسیار بوقوع آمده آنچه جهال و عوام میکنند بلا شبه شرک
جلی است انتهی ایضاً فیها استمداد از اموات خواه نزدیک قبور باشد خواه غائبانه بی شبهه
بدعت است در زمان صحابه و تابعین نبود لکن اختلاف است در آنکه این بدعت
حسنه است یا سیئه و حکم مختلف میشود باختلاف طریق استمداد اگر استمداد باین طریق
است که یا فلان از حضرت حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواه و شفیع من شو
پس ظاهر جواز آنست زیرا که درینصورت شرکی نمی آید مانند استمداد دعا از صلحا اند
والتجا در حال حیات و اگر بنوع دیگر است پس حکم آن موافق آنصورت خواهد بود ایضاً
فیها سوال بت پرستی مدد از بت میخواست عالمی منع کرد که شرک مکن بت پرست
گفت که اگر شریک خدا دانسته پرستش کنم البته شرک است و اگر مخلوق فهمیده پرستش
نمایم چگونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مدد
مجوئید باز بت پرست گفت که نبی انسان نیز بلکه چرا سوال می نمایند عالم گفت که
نبی نوع زنده اند از ایشان سوال منع نیست و بتان تو مثل کنهیا و کالکا و غیره مرده
اند قدرت بر هیچ چیز ندارند بت پرست گفت شما که از اهل قبور مدد و شفاعت
می طلبید باید که امر شما هم بشرک عائد شود والقصه هرچه مقصود و مراد شما از اهل قبور است
همانگونه غرض ما و مراد ما هم از صورت کنهیا و کالکا است بحسب ظاهر هر زنده تو نیز اهل قبور دارند

ذبح و اگر میگوئی که بقوت باطن اهل قبور کشایش حاجات می نمایند میگوئیم بسا
از بتان هم روای حاجات می شود و اگر میگوئید که بایشان میگوئیم که از خدا بر
شفاعت بخواهید من هم از بتان همین استدعا دارم پس هرگاه که جواز استمدا
از اهل قبور ثابت شد پس بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مستانی و خیره
چگونه باز خواهند آمد جواب درین سوال چند جا اشتباه واقع شده آنجند جا
خبردار باید شد انگاه بفضل الهی جواب سوال بخوبی واضح خواهد شد اول آنکه مدد خو
چیز دیگر است و پرستش چیز دیگر عوام مسلمین بر خلاف حکم شرع از اهل قبور مدد می خوا
و پرستش نمیکنند و بت پرستان مدد هم می خواهند و پرستش هم میکنند پرستش
که سجده کند یا طواف نماید یا نام او را بطریق تقرب در دساز د یا ذبح حیوانی بنام
او کند یا خود را بندهٔ فلانی بگوید و هر که از مسلمانان جاهل با اهل قبور این چیز
بعمل آرد فی الفور کافر گردد و از مسلمانی می بر آید دوم آنکه مدد خواستن دو طو
میباشد یکی آنکه مدد خواستن از مخلوق مثل آنکه از امیر و پادشاه نوکر و گدا در مهمات
خود مدد می جویند و عوام الناس از اولیا دعا می خواهند که از جناب الهی
فلان مطلب ما را درخواست نمایند این نوع مدد خواستن در شرع از زنده و مرده
جائز است دوم آنکه باستقلال چیزی که خصوصیت بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند
یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند این چیزها یا آنکه دعا و سوال از
جناب الهی در نیت منظور باشد از مخلوق درخواست نمایند این نوع حرام مطلق بلکه کفر
اگر مسلمانان کسی از اولیای مذهب خود خواه زنده باشند خواه مرده این نوع
خواهد از دائرهٔ مسلمانان خارج میشود و بخلاف بت پرستان که همین نوع مدد را از معبو

باطل خود می‌خواهند و آن را جائز می‌شمارند و آنچه بت‌پرست گفت که من از بتان خود
شفاعت می‌خواهم چنانچه شما هم از پیغمبران و اولیا شفاعت می‌خواهید پس درین
کلام هم دغل و تلبیس است زیرا که بت‌پرستان هرگز شفاعت را نمی‌دانند و نه در دل
خود تصور می‌کنند پس معنی شفاعت سفارش است و سفارش آنست که هر کس مطلب
کسبی از غیر خود بعرض و معروض ادا سازد و بت‌پرستان در وقت درخواست
مطالب خود از بتان نمی‌فهمند و نمی‌گویند که سفارش ما بحضور پروردگار جل و علا
نمائید و مطلب ما را از جناب او تعالی برآرید بلکه از بتان خود درخواست مطلب خود
می‌کنند و آنچه گفته است که هرچه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من هم
از صورت کنهیا و کالکا است نیز خطا در خطاست زیرا که ارواح را تعلق با ابدان
خود که در قبور مدفون اند البته میباشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند
و انها از طرف خود صورت سنگها و درختان اختراع نموده قرار می‌دهند که صورت
فلان است بی آنکه آن را تعلق با آن ارواح باشد و این قرار داد افترائی را هیچ
اثر نیست آری حاجت روای بندگان خالق اکبر از راه رحمانیت خود میفرمایند انها
می‌فهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب و الخفیات است
حاجات بندگان خود را میداند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از
هر طرف که مطلب خود خواهید مطلب ایشان را با ایشان میدهد چنانچه پدر مشفق حاجات پسر
خورد را که صغیر است میداند و وقتیکه از خدمتگار و دایه چیزی مطلبد باو میدهد حالانکه خدمتگار و دایه مقدور
ندارد و همچنین است حال بتان بلکه حال قبور نیز موافق قاعده اهل اسلام آنچه مرقوم شده که پس هر گاه که جواز
استمداد از اهل قبور ثابت شده بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مسانی وغیره چگونه باز خواهند آمد.

پس فرق درمیان استمداد از اهل قبور و میان پرستش استیلا و سانی بچند وجه است اول آنکه اهل قبور
معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و استیلا و سانی موهوم محض اند وجود اینها
معلوم نیست بلکه مظاهر اخیال بندی این مردم است دوم آنکه سانی و استیلا بر تقدیر
وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه شیاطین اند که کمر برایذای خلق بسته اند اینها را
با ارواح طیبه انبیا و اولیا چه مناسبت سوم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعا است
که از جناب الهی عرض کرده مطلب را برآرند و پرستش این چیزها بنابر اعتقاد استقلال
وقدرت اوست که کفر محض است وانیم فیها استمداد، بارواح بزرگان دو قسم است
قسمی آنست که با بزرگان زنده هم مانند آن بعمل می آید یعنی دعای ایشان را
اقرب الی الاجابة فهمیده ایشان را واسطه درخواست مطالب خود سازد و
ایشان را مرتبه بجز توسل و آلیت در ذهن خود نه نهد و مانند عنکاب پندارد و این قدر
جائز بلا اشتباه و قسمی آنست که توجه مقصود بر ایشان باشد و چنان پندارد که ایشان
در دهانیدن مطلب یا دادن آن مستقل اند و مرتبه از قرب حق دارند که تدبیر الهی را
تابع مرضی خود توانند ساخت و همین قسم است که عوام به آن استمداد می طلبند و
این قسم شرک محض است مشرکان زمان جاهلیت زیاده برین در حق اصنام خود اعتقادی
نداشتند و آنچه اذا تحيرتم في الامور فاستعينوا باهل القبور حديث نيست قول بزرگی
است وله معان شتى منها اذا تحيرتم نظرا الى الدلائل المتعارضة في حل بعض الاشتباه
ومزقتها فاتركوا اجتهادكم وتقلدوا من تقدمات وهذا القول اوشبهه منقول عن
عبد الله بن مسعود وسفيان الثوري ومنها انكم اذا تحيرتم في الامور الدنيوية ومنعا
ذلك قلبكم فانظروا الى حال اصحاب القبور كيف تركوا الدنيا واستقبلوا الآخرة وعلموا

انکم انیہ صائرون الی ما صار واو ہذا العلم یسہل علیکم صعائب الدنیا و شدائدہا بالجملہ نفس
در معنی استمداد نیست انتہی یعنی از انجملہ آنست کہ چون متحیر شوید بنظر در دلائل متعارضہ
در حلت بعض اشیاء و حرمت آن پس بگذارید اجتہاد خود را و تقلید کنید بہ آنانکہ مردہ
اند و این قول یا شبیہ آن منقول است از عبد اللہ بن مسعود و سفیان ثوری و از انجملہ آنست
کہ چون متحیر شوید در امور دنیویہ و تنگدل شوید بسبب آن پس نظر کنید بسوی حال
اہل قبور چگونہ گذاشتند دنیا را و رو آوردند باخرت و بدانید کہ شما ہم روند دائید
جائی کہ ایشان رفتند و این دانستن آسان خواہد کرد بر شما شدائد دنیا و صعائب
آن شعر دہان مردہ بزیر زمین ہمیگوید ؎ اگرچہ نیست بصورت زبان گفتارش ؎
کہ زینہار بدنیا و مال غرہ مشو ؎ چہ خواہدت بضرورت گذاشت بگذارش ؎
ہکذا فی تجہیز الاموات و در مکاتیب رشیدیہ مرقوم است استمداد چند احتمال دارد
اول آنکہ مدد خواہندہ ارواح کاملین را موثر حقیقی در حل مشکل دانستہ دعا کند دوم
آنکہ موثر حقیقی نداند لکن دخیل در کارخانہ حق تعالے و راتق و فاتق آن باینطور پندارد
کہ خدای تعالی بعضی امور را بطور ایشان گذاشتہ است ایشان دوستان و ملتجیان
خود را نفع می بخشند و دشمنان و معرضان را ضرر میرسانند پس این ہر دو قسم شرک صریح
اند سوم آنکہ ایشان را اصلا موثر نداند بلکہ موثر حقیقی محض حق تعالے را اعتقاد کند و
ایشان را صرف وسیلہ عرض بجناب الہی پندارد باعتقاد اینکہ چون ایشان در وقت
حیات کہ حالت تعلق بامور بشریہ می باشد از مخصوصان خدا بودند و عرض ایشان
بجناب الہی متوقع القبول بود پس بعد ممات ایشان کہ حالت تجرد و تنزہ از اوساخ
بشریہ است قرب ایشان بجناب الہی زیادہ تر و چون سماع کلام احیا در حق اموات از

از احادیث صحیحه ثابت است پس در حق کاملین بطریق اولی ثابت باشد بزین تقدیر
اگر بعد سماع تضرع اهل حاجت مقتضای ترحم یا نظر بر امداد وی کرد اعی و ملتجی برای تجدید
صاحب قبر قایل است آن کامل شفیع و ملتجی بجناب الهی شود و درین قسم دعا بناجح
حیث است بشرطیکه مضمون دعا چنین باشد که شما بجناب الهی شفیع من برای اجرای
این حاجت شوید و اعتقاد ملتجی باین طور مستقر باشد که سوای خدای جل شانه
این بزرگان یکسر مو بکسی نفع و ضرر نمی توانند رسانید کار ایشان محض عرض بجناب
الهی است و این عرض هم موهوم است چه عرض ایشان بجناب او تعالی و قبول کردن
حق تعالی عرض ایشان را ضروری نیست و در رساله فرموده میر راحت علی صاحب
محدث شافعی روایات جواز استمداد و ما یؤید و جمع کرده ام قریب بیست جزو کلان
مرتب شده انتهی پوشیده نماند که از آیات کثیره و احادیث متواتره استنباط
جواز استمداد میشود لکن روما للاختصار و حذرا عن الاسهاب بر یک آیت و دو
حدیث اکتفا میرود اما الآیة فقوله تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات
بل احیاء و لکن لا تشعرون طور استدلال بر جواز استمداد ازین آیت آنکه حیات شهدا
از نص قرآنی به ثبوت پیوسته و قائل بودن جمهور صحابه و تابعین با دراک و شعور ارواح
و بقای آنها بعد از موت در تفسیر بیضاوی مرقوم است و سابقا تفصیلش مبین شده
و ظاهر است که این حیات نیست مگر ارواح شان را پس در امور متعلقه بروح
از جنس احیا باشند و شکی نیست در آنکه استمداد از احکام متعلقه روح است پس
درین حکم نیز مثل احیا باشند و در حالت حیات شهدا و التجا استمداد از ایشان
بدعا و التجا در جناب او تعالی نزد مانعین هم امتناعی ندارد پس همچنین بعد موت دنیوی

شان نیز ممنوع نباشد و هرگاه باین دلیل استمداد از شهدا جائز شد از غیر ایشان نیز که باعتبار ایمان و تقوی و مجاهده و جهاد بالنفس امّاره باعتبار اماتت مقتضیات قوی بهیمیه در حکم شهدا بودند جائز خواهد شد چراکه مدار استمداد بر بقای مستمد عنه و قرب و منزلت او عند الله است و این معنی غیر شهدا را نیز حاصل میباشد پس از غیر شهدا نیز جائز باشد هکذا فی الرسالة القاسمیه و امّا الحادیث پس از الجمله است حدیثی که بروایت دارمی ثابت شده قحط اهل المدینة قحطا شدیدا فشکوا الی عائشة رضی الله عنها فقالت انظروا الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فاجعلوا فیه کوی الی السماء حتی لایکون بینه وبین السماء سقف ففعلوا فمطروا مطرا شدیدا یعنی قحط کرده شدند اهل مدینه قحط شدید پس شکایت کردند بسوی عائشه تا دعا کند و علاج سازد پس گفت عائشه رضی الله عنها نگاه کنید قبر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم پس بکردانید در قبر شریف منافذ بسوی آسمان تا آنکه نماند میان قبر و میان آسمان سقف یعنی بردارید حجاب را و سبب در رفع حجاب میان قبر شریف و آسمان آن باشد که این طلب شفاعت است از قبر شریف زیراکه در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم استسقا میکردند بذات شریف و چون ذات شریف در پرده شد امر کرد عائشه رضی الله عنها که کشف کرده شود قبر شریف تا باران ببارد گویا استسقا کرد بقبر و در حقیقت استسقا و استشفاع است بذات شریف و کشف قبر مبالغه است در آن پس کردند ایشان آنچه امر کرد عائشه صدیقه رضی الله عنها پس باران داده شدند باران دادنی بسیار بالجمله شفاعت جستن عائشه رضی الله عنها از قبر شریف و قبول افتادن شفاعت را و ظهور اثر آن کرامت است مر عائشه را و در حقیقت معجزه است مر آن حضرت صلی الله علیه وسلم و خود کرامت اولیا همه معجزه است مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم هکذا فی

ترجمہ المشکوٰۃ و تقریر استدلال بر مطلوب باین حدیث آنکہ اگر استمداد مظنہ شرک می بود
پس این مظنہ در صورت استمداد از قبر آن صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ تر است زیرا کہ از
عوام گمان تصرف آنحضرت در کائنات نسبت باولیاء اللہ قریب الوقوع است چون
ام المومنین رضی اللہ عنہا این مظنہ را از درجہ اعتبار ساقط کردہ مردم را امر باستمداد
از قبر مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمودند پس استمداد از قبور اولیاء اللہ کہ مظنہ
شرک دران ضعیف تر است بطریق اولی جائز باشد کذا فی الرسالۃ القاسمیۃ از انجملہ
است حدیثی کہ در حصن حصین مذکور است و اذا اراد عونا فلیقل یا عباد اللہ اعینونی
یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی ط و قد جرب ذلک یعنی وقتیکہ بخواہد یاری برای گرفتن
دابہ یا مطلقا پس بگوید سہ بار ای بندگان خدا یاری کنید مراد مراد از عباد اللہ
رجال الغیب یعنی ابدال اند یا ملائکہ یا اجنہ یا ارواح اولیاء و بتحقیق تجربہ کردہ
شدہ است این تخریج طبرانی از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شدہ و اذا اضل احدکم شیئا
او اراد عونا وھو بارض لیس بہا انیس فلیقل یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی یا
اعینونی فان للہ عبادا لا تروھم و در ظفر جلیل مرقوم است فرمایا ہی آن حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم نی کہ جب کوئی کچھہ چیز گم کری یا چاہی مدد اور حال یہ کہ وہ ایسی زمین میں ہو کہ
کوئی انیس و جلیس اوسکا نہیں ہی پس چاہئی کہ کہی یا عباد اللہ اعینونی پس اللہ تعالی کی
بندہ ہین کہ تم نہین دیکہتی ہیں کہ شاہ نی بعض علماء ثقات سی نقل کیا ہی کہ یہ حدیث حسن ہی
اور محتاج ہین طرف اسکی تمام مسافر اور مشائخ سی روایت ہی کہ یہ مجرب ہی اس مقصد میں
اور نزدیک ہی ساتہہ اسکی نتیجہ مقصود پر کذا ذکر الفخر العلی انتہی وطریق استدلال
بر مطلوب باین حدیث صاف لائح و روشن است احتیاج ذکر ندارد و درینجا خدشہ

ایست جواب طلب تقریرش آنکه تقدیم مفعول بر فعل در کریمه وایاک نستعین که مفید اختصاص
است اول دلیل است بر امتناع استمداد و استعانت از ارواح کاملین لکونه منافیا
لذلک الاختصاص و تقریر جواب آنکه مراد از استعانت مختصه بذات او تعالی که معین
بالحقیقة و مستعان حقیقی است استعانت مستقله کامله است و در ما نحن فیه نه استقلال استعانت متوهم
است و نه استقلال المستعان به و از همین قبیل است استعانت برای دفع امراض
باذویه و برای دفع تشنگی از آب و استعانت برای تعلم احکام دین و تهذیب النفس از انبیا
علیهم السلام و از اولیا قدس الله اسرارهم بلکه اگر امعان نظر بکار رود و آشکار شود
که اینهمه استعانت های ناقصه مقیده غیر مستقله شیون و اظلال استعانت مستقله کامله
هستند و مؤید اوست آنچه در تفسیر فتح العزیز مرقوم است در اینجا باید فهمید که استعانت
از غیر بوجهی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات
محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب و حکمت
او تعالی دران نموده از غیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع
نیز جائز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت از غیر نموده اند و در حقیقت
این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لاغیر انتهی هذا و للتحقیق
مقام آخر و در بعضی تفاسیر معتبره مرقوم است که قول او تعالی ایاک نعبد رد عقیده
جبریان میکند و اعتقاد ایشان اینست که بنده هیچ اختیاری ندارد و افعال و حرکات از و
بلا اختیار مانند کارد و چوب و سنگ صادر می شوند و ازین اعتقاد فاسد لازم
می آید ابطال شرائع و سد ابواب تکلیفات مع انها مفتوحة الی یوم الساعة و قول او تعالی
وایاک نستعین رد عقیده قدریان می نماید و ایشان زعمی دارند که بنده اختیار تام دارد

واعمال وحرکات انبیاء با یجاد او صادر می شوند وازین اعتقاد لازم می آید شرک صریح که
درکارخانه خدائی هو تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا وحق دایمی نصیب اهلسنت وجماعت
است که از افراط وتفریط بمراحل دور اند وسلوک صراط مستقیم ملحوظ نظر دارند پس ایشان میگویند
که خاص ترا بندگی می کنیم وخاص از تو مدد می خواهیم وتوفیق از تو می جوئیم [illegible]
حجة الاسلام امام غزالی رحمه الله گفته هرکه بوی مدد حالت حیاتش تبرک جویند بعد از ممات
نیز بوی تبرک واستماع گیرند ودر تنبیه الوهابین لفلاعن الکبری مرقوم است من یتبرک به
فی حیاته یتبرک بزیارته بعد وفاته بعضی از مشایخ عظام رحمه الله گفته اند که یافتیم چهار کس را
از اولیاء الله که تصرف می کنند در قبور مثل تصرف ایشان که در حالت حیات داشتند
یا زیاده ازان ومقصود حصر نیست بلکه آنچه خود دیده ویافته بیان نموده یکی حضرت
شیخ معروف کرخی رح دوم شیخ محیی الدین عبد القادر رح وجه تلقب محیی الدین چنان
افاده فرموده اند که یک بار از سیاحت بازگشته رو بجانب بغداد داشتم ناگاه در راه
شخصی چون مریض تباه برنگ کاه رو بمن آورد ودیدم چون نهال خشک سال پیش
من از پا درافتاد وگفت یا سید مرا دست رحمت بنشان وازین چشمه حیوان برمن
بیفشان پس اورا بنشاندم بر ونعشی اندم درهمین لحظه چون شاخ نو رسته گل گل بشکفت وگفت مرا
میشناسی گفتم نه گفت دین جد توام که بدین حالت رسیده ام خدا مرا بتو زنده کرد
وبمرتبه اولی رساند فانت محیی الدین او را همانجا گذاشتم ورو بجانب مسجد جامع بغداد
آوردم پا برهنه بودم مردی نعلین پیش من آورد وگفت یا سید محیی الدین بعد ازان
بمسجد درآمدم ودوگانه نماز گذاردم چون سلام دادم مردم برمن هجوم کردند وهمین
لقب مرا خواندند اگرچه پیش ازین کسی مرا باین لقب نخوانده بود کذا فی التحفة القادریة وابو محمد

شمس الدین یوسف رح مصنف کتاب بهجة الاسرار در مدح آنحضرت قدس سره قصیده انشا کرده تبرکاً چند ابیات آن را درین مقام مع ترجمه اش که از افادات شیخ محمد عثمان بن شیخ فاروق بن شیخ المشائخ شیخ محمد چشتی کشمیری رح مترجم رساله زبدة الآثار منتخب بهجة الاسرار است نقل میکنم شعر عبد له فوق المعانی رتبة ؛ و له المماجد والفخار الافخر ؛ یعنی حضرت شیخ بنده ایست از بندگان که او راست مرتبهٔ بالاتر از مراتب عالیه که در درک مردم نیاید یعنی مرتبهٔ فوق مرتبه جهان مراتب بلند است که دیگر اولیا باشند و او راست بزرگیها و او راست نازش بسیار یعنی مراتب فخر بسیار دارند ؛ و له الحقائق والطرائق فی الهدی ؛ و له المعارف کالکواکب تزهر ؛ یعنی او راست حقائق و راه ها در راه یابی و او راست معارف مانند ستاره ها که روشن باشد و چه ایشان سر حلقهٔ مشائخ اند پس در مقامات سلوک و اسرار طریقت اصالت دارند و برای مسترشدان وضع قانون می فرمودند ؛ و له الفضائل والمکارم فی الهدی ؛ و له المناقب فی المحافل تنشر ؛ یعنی او راست شرائف اوصاف و مکارم در راه یابی و راه نمائی و او راست منقبتها و کمالات که در مجالس اولیا و ملائکه مذکور می شوند ؛ و له التقدم والتعالی فی العلی ؛ و له المراتب فی النهایة تکثر ؛ و او راست تقدم و پیش دستی در علو مرتبه و او راست مراتب نهایت سلوک که بسیار اند ؛ غوث الوری غیث الندی نور الهدی ؛ بدر الدجی شمس الضحی بل انور ؛ یعنی ملجای خلائق است و مشرف بمرتبه غوثیت باران جود و عطاست نور رهنمائی است ماهتاب شب چهاردهم است برای رفع تاریکی حرمان و بعد و آفتاب چاشت است در کمال روشنائی بلکه روشن تر از آفتاب است ؛ ما فی علاه مقالة لمخالف ؛ عند مسائل الاجماع فیه تسطر ؛ یعنی نیست در بزرگی آن حضرت قدس سره هیچ مخالفی را

گنگوهی پس مسائل اجماع ندوی نوشته می شوند یعنی بر بزرگی و اعلای شان آنحضرت قدس سره

اجماع نامسعود شده و سوم شیخ عقیل رح و چهارم شیخ حیات رحمه الله و فی القلائد لابن الحجر المکی اعلم انه
لم یزل العلماء وذوو الحاجات یزورون قبر ابی حنیفة رح و یتوسلون عنده فی قضاء حوائجهم ومنهم الامام الشافعی
رح قال انی اتبرک بابی حنیفة رح واتی الی قبره فاذا عرضت لی حاجة صلیت رکعتین و
سالت الله تعالی عنده فتقضی سریعا یعنی در قلائد ابن حجر مکی مرقوم است که علما
و حاجتمندان همیشه زیارت قبر امام اعظم ابو حنیفه رح میکنند و برای برآمدن مطالب خودها
وسیله میجویند نزد قبر شریف وی و امام شافعی رح نیز از جمله آن متوسلان هستند
و فرمود امام شافعی رح که تبرک میجویم به امام ابو حنیفه و می آیم بسوی قبر وی
پس هر گاه پیش می آید مرا حاجت دو رکعت نماز نفل میگزارم و از خدا عز و جل مطلب خود
میخواهم نزدیک قبر شان پس بزودی بر می آید مطلب من مخفی نماند که اینجا و سه
روایت که مشتمل بر تعظیم و علو شان امام اعظم رح است مذکور میکنیم که حنفیه را از ان برکتی
دست دهد پس بدانکه در خزانة الروایات مذکور است عن خلف بن ایوب البلخی رح
قال ان الله جعل العلم بعد نبیه فی صحابه ثم بعدهم فی التابعین ثم بعدهم فی ابی حنیفة
رح و صحابه فمن شاء فلیرض و من شاء فلیسخط انتهی یعنی الله سبحانه اولا علم را بجناب
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم عنایت فرمود باز باصحاب آنحضرت باز بتابعین باز بامام
ابو حنیفه و یاران او پس هر که خواهد راضی شود باین تقسیم علم و هر که خواهد
ناخوش شود از این تقسیم و قال الامام محیی الدین النووی فی روضة الطالبین
ان الناس کالمجمعین علی انه لا مجتهد الیوم فلو منعنا تقلید الماضین لترکنا الناس حیاری
یعنی مردمان باتفاق کرده اند برانکه درین وقت کسی مجتهد نیست پس اگر منع کنیم

در بیان روایت علو شان امام اعظم رح

بتقلید مجتهدین گذشته ایں آئینہ بگذاریم مردمان امتحیر و سرگشتہ و قال الامام النووی فی تہذیب الاسماء واللغات کان فی زمنہ اربعۃ من الصحابۃ انس بن مالک وعبداللہ بن ابی اوفی وسہیل بن سعد وابو الطفیل وفی معدن الیواقیت الملتمعۃ ان ابا حنیفہ رح قصد العزلۃ فی اول الامر ولبس الصوف وصرف وجہہ عن الخلق وتوجہ الی الحق سبحانہ وتعالی فرای النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام وقال لہ یا ابا حنیفۃ ان اللہ خلقک لتحیی سنتی و تنشرہا فی الناس ولا تقصد العزلۃ یعنی امام اعظم ابو حنیفہ رح اولا ارادہ گوشہ نشینی نمودند ولباس گلیم پوشیدند واز مخلوقات اعراض کردہ بسوی حق جل شانہ متوجہ شدند پس درخواب دیدند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را کہ میفرمایند ای ابو حنیفہ بتحقیق پیدا کرد ترا خدا تعالی تا زندہ کنی طریقہ مرا ومشہور نمائی آن را میان مردمان وقصد گوشہ نشینی مکن ودر منتہی الکلام مذکور است کہ حضرت امام شافعی باعتراف اکابر شافعیہ واظہار علمای امامیہ مثل جلال الدین سیوطی وخضر بن علی المشہدی در توضیح الانوار بالحجج الواردۃ لدفع شبہ الاعور مداح ابو حنیفہ ہستند و گفتہ اند کلہم عیال ابی حنیفۃ رح یعنی جملہ فقہا محکوم وزیر دست اویند وبسیاری از اوصاف جلیلہ او علی ما رواہ بعض الثقات در سلک نظم کشیدہ کہ ازان جملہ اینست

شعر لقد زان البلاد ومن علیہا ✿ امام المسلمین ابو حنیفۃ ✿ بآیات واثار وفقہ ✿ کآیات الزبور علی الصحیفۃ ✿ اما ما صار فی الاسلام نورا ✿ ابینا للرسول وللخلیفۃ ✿ وما بالمشرقین لہ نظیر ✿ ولا بالمغربین ولا بکوفۃ ✿ انتہی وفی المیزان للشعرانی عن شقیق البلخی انہ کان یقول کان الامام ابو حنیفۃ من اورع الناس واعلم الناس واعبد الناس واکرم الناس واکثرہم احتیاطا فی الدین وابعدہم عن القول بالرای فی دین اللہ عز وجل انتہی وفی الرسالۃ الرشیدیۃ ناقلا عن التحقیقات الرفیعۃ اما اثبات الاستمداد بحسب اقوال الحکماء فما قال

بعض کاملین اجلّه یعنی توابع الاشراقیة فی رسالة المسماة بالالواح ان والمدبرات امرا هی الارواح الکاملین المفارقة عن الابدان فانها تدبر الکمالات تلقیها

فی قلوب طالبیها وتعینهم علی کسبها کالعقول المجردة النیرة الخالیة عن شوائب النقصان والشرور

یعنی ثابت کردن استمداد از ارواح موافق اقوال حکما پس آنچه بعضی از تابعان اشراقیه

در رسالهٔ مترجم بالواح گفته که مراد از آیهٔ کریمه والمدبرات امرا ارواح کاملین اند که

جدا شده اند از بدنها چرا که آنها تدبیر می کنند امور کمالات را و القا می کنند آن

امور را در دلهای طالبان کمالات و مددگاری طالبان می نمایند بر حاصل کردن

کمالات مانند عقول مجرده نورانی که منزه اند از آمیزش نقصان و شرور و اما اثبات

الاستمداد عن الارواح بالادلة الشرعیة فمبنیة لقولی وقد ثبت بالادلة الشرعیة ان

الارواح لا فناء لها بل تبقی ابدا او تفنی آنا بعد نفخ الصور ثم تدوم علی الاختلاف

الواقع بین العلماء یعنی از دلائل شرعیه ثابت شده که ارواح فنا نمی شوند بلکه همیشه

باقی می مانند یا که ایشان را فنا آنی بعد نفخ صور خواهد شد باز علی الدوام موجود

خواهند بود فی البدور السافرة فی احوال الآخرة لجلال الملة والدین السیوطی نقلا

عما قال النسفی فی بحر الکلام قال اهل السنة والجماعة سبعة لا تفنی العرش والکرسی

واللوح والقلم والجنة والنار باهلها من ملائکة العذاب والحور العین والارواح انتهی واما

قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه فمعناه قابل للهلاک وکل محدث قابل للهلاک وان لم

یهلک بخلاف القدیم الازلی انتهی وفی الطریقة الوسطی نقلا عما قال الامام الرازی فی

الاربعین اسم قد دللنا علی ان کل ما سوی الله فانه یفنی ویصیر معدوما فالنفس الانسانیة

ایضا تفنی وتعدم وحینئذ یعود الاشکال قلنا نحن اثبتنا بالدلیل العقلی ان کل ما سوی الله

تعالی فانه جائز العدم فاما ان هذا الجائز یقع او لا فعقولنا فیه علی ظاهر العمومات وتخصیص العموم

بالمبیت جائز انتہی وفی شرح الصدور ورواہ اخرجہ ابن السنی عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا دخل المقابر قال السلام علیکم ایتہا الارواح الفانیۃ والابدان البالیۃ والعظام النخرۃ التی خرجت من الدنیا اللہم ادخل علیہم روحا منک وسلاما منا فانہ مع ضعف سندہ ما دل بان المراد بفناء الارواح ذہابہا عن الاجساد المشاہدۃ انتہی وقال المحقق الدہلوی رح فی شرح المشکوۃ قد ثبت فی الدین ان الروح باقیۃ ولہا علم وشعور بالزائرین وللارواح الکمل قرب مکان من جناب الحق تعالی کما کان فی الحیوۃ او اتم من ذلک انتہی فکل من کان اقرب عند اللہ زلفی یکون قوۃ حیاتہ فی البرزخ اقوی من حیوتہ فی الدنیا فی ترتب بعض اثارہا وظہور شئ من شعارہا پس ہر کہ نزدیک تر باشد نزد باری تعالی از روی قرب ومنزلت قوی تر خواہد بود قوت حیات در برزخ از حیات دنیا باعتبار مترتب شدن بعضے آثار حیات وظاہر شدن اندکی از علامات آن فاقرب الکل عند اللہ منزلۃ نبینا الامی فداہ ابی وامی وبعدہ الانبیاء الاخر فانہم ایضا احیاء یتعاملون بالاحیاء معاملۃ الاحیاء کحج بیت اللہ الحرام کما ورد فی الصحاح واداء الصلوۃ والمکالمۃ کما وقع فی لیلۃ الاسراء پس نزدیک تر بہ نسبت ہمہ نزد خدای تعالی در عزت ومرتبہ پیغمبر خدا علیہ الصلوۃ والثنا ہستند وبعد آن دیگر انبیا علیہم التسلیمات اند پس بتحقیق ایشان زندہ اند معاملہ میکنند با زندگان مانند معاملہ زندہ با زندہ مانند حج کردن خانہ کعبہ ادہا اللہ تشریفا وخواندن نماز وکلام کردن انبیا علیہم السلام با رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ واقع شدہ در شب معراج وتفصیل این مقام در رسائل معراجیہ معاینہ باید کرد خوفا للاطناب ذکر نہ نمودیم وبعدہم ابراہیم بن نبینا صلی اللہ علیہ وسلم فانہ ورد بالروایات الجیدۃ ان لہ مرضعۃ فی الجنۃ کما یکون لاطفالنا فی الدنیا یعنی وبعد از انبیا علیہم السلام

ترتیب قوت حیات برزخی بحسب علو مراتب

حضرت ابراهیم اند صاحبزاده رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه از روایات معتبره بثبوت
رسیده که برای حضرت ابراهیم دایه شیرده معین شده است در بهشت چنانچه بیان شد
مرضعه برای بچه پای مادر دنیا و بعد و شهداء فانهم یرزقون بحکم الکریمة ولا تحسبن الذین
قتلوا الآیة و بعد ابراهیم شهیدان اند که ایشان روزی داده می شوند چه قول
او تعالی ولا تحسبن الذین الآیة دران نص صریح است و تفصیل این مقام سابقا
مذکور شد فاذا ثبت حیات اولیاء الکرام البررة فی عالم البرزخ مثل حیات الدنیا
فی ترتب بعض آثارها یعنی پس چون ثابت شد زندگی ایشان در عالم برزخ مانند زندگانی
دنیا در مرتب شدن بعضی علامات آن فاعلم انهم کانوا فیها قادرین علی انجاح مآرب
الملتجئین الیهم بالدعاء الی الله والتضرع الی جنابه کما قیل شعر او لیا را هست قدرت
از اله تیر جسته باز گردانند ز راه یعنی پس بدانکه انبیا در حالت حیات دنیا قادر بودند
بعنایت او تعالی جلت قدرته بر بر آوردن مطالب التجا کنندگان بسوی ایشان
بدعا کردن و عاجزی نمودن بجناب خدای تعالی و تقدس فکذا بعد الانتقال من
هذه الدار الی عالم البرزخ فان هذه القوة لا تنقص بل تشتد بمفارقتهم عن هذه الدار
الفاسدة و تجردهم عن تعلق المادة و دنوهم من حضرت الحق و تشبههم بالملأ الاعلی
فالتشبه به یقدرون علی فعال کانوا قادرین علیها فی حال الحیوة فان للتشبه تاثیرا
عجیبا فی الاعطاء لاحدهما حکم الآخر یعنی پس همچنین بعد انتقال ازین دار فانی بسوی
عالم برزخ پس تحقیق این قوت درینجا کم نمیگردد بلکه در ترقی می شود بسبب جدا
شدن ایشان ازین دار فانی و مجرد گشتن شان از تعلقات مادی و نزدیک شدن
اینها از خدای تعالی و مشابه گردیدن ایشان بملائکه پس بسبب همین مشابهت

متولی شوند بر فعلهائیکه قادر بودند بر آنهم در زندگی دنیا پس بتحقیق برای مشابهت تاثیری

است در بخشیدن حکم مشبه به بمشبه الا تری ان الخضر علیه السلام لما تشبه بالملائکة

فی غیبته عن اعین الناس ونزول الفیض والبرکات بوسطته فی العالم فصار علمه مغایرا

لعلمنا وفعاله مخالفة لافعالنا وموافقة بافعال الملائکة یعنی آیا نمی بینی که خضر علیه السلام

هرگاه مشابه شدند بالملائکه در غائب شدن از چشم خلائق و فرود آمدن فیض و برکات

بوسطه ایشان درین عالم پس گردید علم حضرت خضر علیه السلام مغایر بعلم ما و فعال

شان مخالف بافعال ما و فعال ایشان موافقت پیدا کرد بافعال ملائکه چنانچه

وارد است در حدیث صحیح هرکه مشابه شد بقومی پس آنکس ازان قوم است فهذا وجه

اثبات قدرتهم بعد الموت علی ما اوعینا بحسب الشرع واما اثباتها بحسب الکشف فبیانه

انه قال ارباب الکشف والعرفان ان ارواح الکملة تنخرط فی سلک الملائکة المقربین

وتصیر بکثرة محبتها به تعالی منظورا فیها بنظر العنایة یعنی پس اینهمه که مذکور شد وجهی است

برای دعوی اثبات قدرت کاملین بعد از موت موافق شرع شریف واما ثابت کردن

قدرت از طریق کشف پس بیانش اینست که افاده فرموده اند ارباب کشف و عرفان که ارواح کاملین منسلک میشوند در فرشتگان مقرب

ومیگردند بجهت کثرت عشق بخدای عز و جل که او تعالی در حق ایشان نظر عنایت و رحمت

متوجه میکند کالعبید المخصوصة للسلاطین الکرام الحریین بان یومروا بالامور العظیمة فیامرها

الحکیم بالامور الخطیرة فتمتثل کما امرت ولا یکون لها الخیرة مانند غلامان مخصوص پادشاهان

بزرگ که سزاوار اند برای اینکه حکم کرده شوند بکارهای عظیم پس حکم می فرماید

حکیم مطلق ارواح را بامور کلان پس ایشان بفرمان او تعالی فی الفور بجا می آرند

ونمی باشند مختار برای خلاف آن کنند مثل حمل السکینة والوقار من حضرة العزیز

الجبار والقاية فی غوثیة و الاخیار والقادشیة من المصائب اشداد الکبار و عظیمه عبارت است از مانند بر داشتن اطمینان از بارگاه سلطان حقیقی و آن در دلهای کاملان نیک و رها کردن دوستان خدا از مصیبتهای سخت

التجارب فینقل کثیر من العقلاء ان بعض الفیوض کان جاریا من اکثر قبور العرفاء فی بعض الاسباب جار من بعضها الی الآن فمن الجاریة فیضها مزار السید الاشرف جهانگیر قدس سره فی کچهوچه ینتهی الیه الممسوسون ویقیمون مجاورین لها ایاما عدیدة فیبرؤن باذن خالق الارض والسماء ویرجعون برا یعنی واما اثبات قدرت بحسب تجربه پس بیانش آنکه اکثر عقلا نقل کردند که بعضی فیض از اکثر مزار بزرگان جاری بود پس موقوف شد فیض از مزار بعض بزرگان وا زبعضی مزار هنوز دروازه فیض مفتوح است چنانچه از مزار مبارک حضرت سید اشرف جهانگیر قدس سره تا امروز بسیار فیض جاری است چه جن زدگان آنجا میروند وچندروز دران مقام تبرک ا قامت می کنند پس صحیح وسالم می شوند بحکم پروردگار جلت قدرته و . بنجاست سری است جلیل ایشان تقریرش آنکه عارفان حق بر سه قسم اند اول مستغرقین دوم غیر مستغرقین سوم متوسطین درمیان این هر دو پس کسانیکه درحالت استغراق وصال یافته رحلت کردند استمداد از ایشان محال چراکه از خود محو اند از غیر مستغرقین البته استمداد و استعانت متصور است ومتوسطین بر دو حال اند اگر در ابتدای مقام وصال مستغرق شده وفات کردند پس حال شان مثل مستغرقین تصور باید نمود واگر در انتهای مرتبه وصال ایشان را کیفیت استغراق حاصل شد اولا استمداد از ایشان جاری است و آخر موقوف و تحقیق اینمقام بدون اطلاع بر اصطلاحات حضرات صوفیه قدست اسرارهم بغیر ادراک

مقامات اربعه پس محال فمن شاء اطلاع على حقيقة الحال فليرجع الى [illegible] هذا

من ثم ثبت الرد لمذهب الوهابى الذى يعتقد امتناع الاستمداد من الاموات

بان بعضهم كالاحياء فى قوة الحيوة وكالملائكة فى الافعال فهم قادرون

باقدار الله تعالى على انقاذ ملتجيهم عن المهالك كما كان يسوغ منهم فى حالة الحيوة ولا يرده

شيء من ادلة الشرع بل تثبته يعنى وازهمين مقام مردود شد مذهب وهابى كه اعتقاد ميكند

كه صلاح استمداد از اموات درست نيست چراكه ما ثابت كرده ايم كه بعضى از كاملين بعد

انتقال ازين دار فانى مانند زندگانند در قوت وبعضى از ايشان مانند فرشتگان

اند در صدور افعال پس قادر حقيقى ايشان را قدرتى عطا فرموده كه به سبب آن

حاجتمندان وملتجيان را از مهلكه ها نجات ميدهند چنانچه در حالت حيات نيز همين قسم

مقدرت ايشان را از بارگاه سلطان حقيقى عنايت شده بود ورد نمى كند اين را

هيچ دليل شرعى بلكه ثابت ميكند امداد را واما من يعتقدهم موثرين فى الامور

حقيقة فلا نزاع لنا معه فى كونه مشركا فاذا دريت هذه الادلة حق الدراية لا تبقى

لك ريبة فيما ادعينا من اعانة ارواح الكاملين بعد مفارقة البدن على اسعاف مرام

الملتجين اليهم بقدرة الله واذنه يعنى كسيكه اعتقاد نمايد كه ارواح كمل در انجاح مطالب

وتفصى از مهالك موثر حقيقى وقادر تام هستند پس بلاشبه آن كس مشرك است ما را

هيچ نزاعى وگفتگوى در مشرك بودن او نيست پس عقلا ونقلا وتجربة استمداد وامداد

برروا كردن حاجت ملتجيان بقدرت وحكم او تعالى جلت قدرته ثبوت پيوست وفى

ترجمة المشكوة للشيخ الاجل المحقق الدهلوى قدس سره امام شافعى رح گفته است كه قبر

موسى كاظم ترياق مجرب است مر اجابت دعا را چه آن مقام متبرك مهبط بركات وانوار است

پس در اسرع [illegible] مطلوب متصور روایتا فی الترجمة المذکورة سید احمد بن [illegible]

که از اعاظم [illegible] علما و مشائخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس [illegible]

که امداد حی بیشتر است یا امداد میت گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است

شیخ ابو العباس رح گفت نعم زیرا که وی در بساط حق و در حضرت او است و نقل

ازین طائفه بیشتر ازان است که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و سنت و

اقوال سلف صالح که مخالف این قول باشد و رد کند این را بلکه از اینها اثبات وی

می شود و کما ورد تفصیله آنفا و فی المرقاة شرح المشکوة لمولانا علی القاری علیه

رحمة الله الباری لهم فی برازخهم تصرفات و برکات لا یحصی عددها و لا یحصر یعنی مراد

کاملین عارفین را در عالم برزخ تصرفهای فراوان و برکتهای بی پایان ثابت است و در

انفاس العارفین تصنیف حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی قدس سره العزیز

که از ذکر استمدادهای ایشان و پیران و اساتذهٔ ایشان از قبور مجامع النور مملو

اندر است ملاحظه باید کرد و طریق مستقیم باید ورزید و از راه مجادله اعراض باید نمود

و داد انصاف باید داد و درینجا چند حکایت ازان یعنی از کتاب انفاس العارفین [illegible]

میکرد و تا اهل حق را مرتبهٔ حق الیقین بلکه عین الیقین دست دهد پس بدانکه شاه صاحب

ممدوح در کتاب مسطور میفرمایند که چون این فقیر بزیارت مدینهٔ منوره و بقعهٔ طیبه علی

صاحبها الصلوة و التحیة رسید و مدتی بر قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم متوجه شد

مراتب جذب و سلوک همه از ابتدا تا انتها در نظر آن حضرت صلی الله علیه و سلم طی کرد

انگاه من این فقیر را بزرگی و تکریم ملقب ساختند و طریقه حقه عنایت فرمودند و آنچه در علم

مشکلات داشتم پرسیدم جواب با صواب ظاهر فرمودند اگر آن چیزها در رساله فیوض الحرمین

...سته آمد بجهت خوف اطناب در شرح قبر آن ذکر نکردیم و بسیار ... طرق ... در رساله ممتعانه
... شد و نیز دران مرقوم است که حضرت شیخ ابراهیم کردی قدس سره عالم بود عامل
... عالم از فقه امام شافعی و حدیث و عربیت و در هر یکی ازین فنون تصانیف دارد
قریب دو سال در بغداد ساکن شد و طرائق ذوق از انجا اخذ نمود و در ایام اقامت
در شام بروح پر فتوح حضرت شیخ محیی الدین عربی قدس سره متوجه شد تا مطلع شود
بر انکه عزم سفر دران وقت کند یا نی شیخ ممدوح را در عالم رویای صادقه دید که غبار
ر پاپوش آواز پاپوش حضرت ابراهیم کردی رح دور می کنند دانست که باقامت
...سفر نماید و نیز حضرت شاه صاحب ممدوح در کتاب مذکور ترقیم فرموده اند که حضرت
مولانا شیخ عبد الرحیم قدس سره چون نزدیک قبر مخدومی شیخ محمد قدس سره
... نشستند میفرمودند که روح ایشان در نماز بمن اقتدا می کند و از من استماع معارف
... می نماید یکبار باین فقیر متوجه شدند و بعض معارف فرمودند و نیز حضرت ایشان میفرمایند
... در بلده رهتک بتفرج برآمدم چون ماندگی راه و حرارت آفتاب احساس کردم
... بمقبره درآمدم تا آنجا دمی استراحت کنم بمجرد درآمدن محسوس شد که دران قبور
... آتشی عظیم شعله می زند و گرمی آن بمن در گرفت یاران گفتم ازینجا زود برآیند
... این مقبره باتش مملوست و نمی پندارم که آنجا مسلمانی باشد هندوی دران صحبت
حاضر بود تعجب کرد و گفت بچه طریق معلوم گردید گفتم بطریق کشف اعتراف کرد که اینها
قبور مسلمان نیستند جوگیان اند که زنده در گور رفته اند و مردم قبور آنها را بگفته ایشان
... قبور مسلمانان ساختند و فی القول الجلی فی ذکر آثار الولی حضرت مولانا شاه ولی الله
محدث دهلوی رح روزی در مرض موت خود بحضرت مولانا شاه عبد العزیز قدس

سره العزیز فرموده اند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم انتقال نمودند عمر ما سی سال بود

و میان ایشان و بعضی برادر خرد یعنی شیخ رفیع الدین بود پس ما بر مزار شریف اکثر

اوقات متوجه بر روحانیت ایشان می نشستیم پس راه حقیقت بر ما کشاده شد ایشان

عزیزی بخدمت حضرت شاه ولی الله قدس سره ذکر کرد که بزیارت عتبات بزرگان

و قبور ایشان می روم و در بعضی مقابر انس و سکون و راحت و آرام در خود

ادراک مینمایم الا در روضه شریفه حضرت سلطان نظام الدین قدس سره که اثر حتی

یافته نمی شود سبب آن را در نمی یابم امیدوارم که حضرت افاده فرمایند و برین سر

آگاه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعض کاملین ارواح ایشان از قیود بشریه

خلاص شده از آلایش مقتضیات جسمانی پاک گشته توجه ایشان بسوی ذات بحت و

بی نشان صرف است پس کسیکه بزیارت قبور ایشان رود البته بحال او هیچ تغیر لاحق نشود

مثل شخصی که داخل آینه خانه شود آنجا بهر طرف که می نگرد خود را بیند و بغیر خود هیچ چیزی

بنظر نمی آید حضرت سلطان المشائخ قدس سره از جمله این طائفه اند و بعض اهل

ولایت که ارواح ایشان از ان قیود مجرد نگشته اند و توجه ایشان بالکل بجانب حق

اطلاق نیست ازین جهت التفات ایشان بنحوی از انحاء مناسبه بسوی زیارت

کنندگان واقع میشود و تاثیر آن التفات ایشان در خودها احساس می نمایند و حضرت

مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز در تفسیر فتح العزیز و در رساله رد و هابی

و در جواب استفتاها غیر عدیده باتم وجه تصریح فرموده اند که اموات را شعور و سماع

بلا ارتیاب حاصل است و نیز تخصیص فرموده اند که استمداد از ارواح کاملین بطوریکه

مظنه شرک دران نباشد روا است و توضیحش در ما سبق ملاحظه باید کرد و حضرت مولانا

المتکلمین درین باب دفترها نوشته اند و تصریح فرموده اند که سماع [illegible] موات اگر با ولی

صحیح ... و مبتدع و ضال است نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا ربنا افتح

بیننا و بین قومنا اعنی المنکرین لسماع الاموات و الاستمداد عن ارواح الکاملین بالحق و انت

خیر الفاتحین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی رسوله الامین و آله

الطاهرین و صحابه الانجبین خاتمه مخفی مباد که روایات این شرح از صحف موثوقه و زبر انیقه

مانند تفسیر کبیر و تفسیر مدارک و حسینی و نیشاپوری و معالم التنزیل تصنیف امام بغوی و

تفسیر احمدی و موضح القرآن و فتح الرحمن و تفسیر بیضاوی و مشکوة المصابیح و مرقات المفاتیح

و حصن حصین و ظفر جلیل و شرح مصابیح تصنیف امام نووی و عین العلم و شرح آن تصنیف

ملا علی قاری و شرح سفر السعادة و ترجمه مشکوة شریف و مواهب لدنیه و صحیح بخاری

و شرح مقاصد و شرح طوالع و شرح عقائد عضدی و شرح مواقف و شرح الصدور و

شرح عقائد نسفی و بحر الرائق و شرعة الاسلام و نهایه شرح هدایه و فتاوی عالمگیری

و ذخیرة العقبی و جامع الرموز شرح مختصر وقایه و تجهیز الاموات و القراح فی احوال الارواح

و انفاس العارفین و مأة مسائل و العثور علی دار السرور و الطریقة الوسطی و تنبیه الوهابیه

و القول الجلی فی ذکر آثار الولی و رسائل عزیزیه و رسائل هاشمیه و قاسمیه و رساله رفیعیه

و رشیدیه و میزان شعرانی و مدارج النبوة و مظاهر حق و ما عداها من الصحائف المعتبرة

و الکتب المعتمدة استخراج نموده بقلم حواله نموده ایم و نیز در پرده مباد که مجاهد و ابن

عبد البر و ابن عبد الملک و ابن قیم و علامه قسطلانی و ابن حجر و قاضی عیاض مالکی و

علامه علقمی شافعی و مولانا جلال الدین سیوطی و علامه قونیوی و امام حجة الاسلام

غزالی و امام فخر الدین رازی و امام نووی و ملا علی قاری و حضرت شیخ محی الدین

عرفی و تجربی الی ... مولانا عبد العلی و شیخ عبد الحق محدث دہلوی و حضرت مولانا شاہ ولی اللہ
و شاہ عبد الرحیم و شاہ عبد العزیز و مولوی شاہ عبد القادر و مولانا رشید الدین خان
و مولانا حسن علی ہاشمی قدست اسرارہم بالجملہ جمیع حضرات صوفیہ و اکابر
محدثین و فقہا قائل شدہ اند باینکہ اموات سلام و کلام زائران می شنوند و از ایشان متاثر
می شوند چنانچہ تفصیلش در ما سبق مبین شدہ فما نقلہ بعض حملۃ عرش الجہل من انہ
ذہب اہل الحق و التحقیق الی ان الموتی لا یسمعون کلام الاحیاء عادۃ و اتفق العلماء من
المفسرین و المحدثین و الفقہاء علی عدم سماع الموتی کلام الاحیاء انتہی فہو افک مبین
کما لا یخفی علی اہل الحق و الیقین فلا تخف و کن من الشاکرین حتی یاتیک الیقین قد تمت الرسالۃ
المسماۃ بالتحقیقات الشامخات فی اثبات السماع للاموات و الملقبۃ بتحصیل الفلاح
بسماع الارواح فی الثانی من ربیع الاول سنۃ خمس و خمسین الف و مائتین من الہجرۃ علی صاحبہا الصلوۃ
و التحیۃ و فرغنا عن تحریر ہذا الشرح الموسوم بالتدقیقات الراسخات فی شرح
التحقیقات الشامخات و الملقب بسبیل النجاح الی تحصیل الفلاح
فی یوم الجمعۃ الرابع عشر من الجمادی الاولی عام
ثمان و خمسین و الف و مائتین من الہجرۃ
النبویۃ علیہ الصلوۃ و التحیۃ

رسالہ سبیل النجاح الی تحصیل الفلاح تصنیف کشاف مشکلات دقائق
مفتاح مغلقات حقائق تحریر یلمعی مولانا مولوی تراب علی مد ظلہ العالی

صحیح نامہ سبیل النجاح

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۱۹	و	+	۳۲	۶	نوروی	نووی	۶۱	۱۳	میکنند	میکند
۶	۱	المقبرة	فی المقبرة	۳۲	۸	نوروی	نووی	۶۱	۱۶	غشی	عشی
۸	۹	اللال	اللآلی	۳۲	۱۲	ترز	ترز	۶۲	۱۸	ازقهم	رزقهم
۱۱	۱۱	مرلو	مراد	۳۳	۱۲	سمت	آنست	۶۶	۱	نبیی	ونبیی
۱۲	۱	ما	ما	۳۴	۱۲	بن البن	بن ابن	۶۶	۱۹	العذاب	عذاب
۱۲	۱۴	بشی	لشیء	۳۵	۱۲	مثل	بمثل	۷۰	۱۳	لثواب	الثواب
۱۳	۴	ساتی	شتاتی	۳۷	۷	باز	از	۷۳	۶	اینست	انست
۱۴	۱۳	میکروند	میکیرند	۳۹	۱۸	میرفت	میرفت	۷۸	۱۹	این	ابن
۱۵	۶	مقتقی	مقتفی	۴۱	۱۳	که	+	۸۲	۳	بیننا	بینا
۱۶	۱۵	به	بنه	۴۲	۱۸	بزیارة	زیارة	۸۴	۳	المصابیح	المفاتیح
۲۱	۳	وقد	قد	۴۲	۱۲	مرور	مرور	۸۶	۷	ابن صاحب	صاحب ابن
۲۱	[illegible]	هذه	هذا	۴۲	۱۵	زان	این	۸۸	۱	آن	ان
۲۲	۴	فرود	فرود	۴۳	۱۵	آنت	انت	۸۸	۲	الکتابة	الکتابة
۲۲	۱۷	اخذا	هذا	۴۴	۱	آنت	انت	۸۹	۱۲	نیستند	نیستید
۲۴	۱۲	بلاکت	بلاکت است	۴۵	۱۷	بسیاز	بسیار	۹۲	۱۴	همین	همه
۲۴	۱۲	از	که از	۴۵	۱۸	نعات	نغمات	۹۳	۳	وولاالتین	ولاالتین
۲۶	۱	[illegible]	وغیرہ	۴۶	۱	الشیخ	الکشیخ	۹۳	۱۶	لباری	الباری
۲۶	۱	ینی	بنی	۵۲	۱۰	لموتة	الموتة	۹۷	۵	المسرفة	المسرة
۲۷	۳	بردن	برد	۵۶	۱۰	محمولان	معمولان	۹۸	۱۶	العقل	الفعل
۲۷	۹	الهتکم	الهکم	۵۸	۱۵	التفسیر	تفسیر	۱۰۲	۱۹	درسوم	سوم
۲۹	۴	اوخلتم	دخلتم	۵۹	۳	یقتضی	تقتضی	۱۰۶	۲	وجوده	الوجوه
۲۹	۱۷	فی	مافی	۶۰	۱	النها	النار	۱۰۶	۹	موند	مؤید
۳۱	۷	تمات	متممات	۶۰	۱۶	ذر	در	۱۱۰	۹	فرل	مرل
۳۲	۱	النوروی	النووی	۶۱	۱۳	غشی	عشی	۱۱۲	۱	بنوجه	بوجه

صفحہ	سطر	اغلاط تصحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۱	۹	الہد الحمد	۱۴۸	۵	لعبادۃ	سعادۃ
۱۱۳	۵	مااجماع بالاجماع	۱۵۰	۱۱	معض	بعض
۱۱۴	۸	محبوس محبوس	۱۵۲	۱۶	اثم	ثم
۱۱۵	۱	اختصار اختصار	۱۵۵	۹	نیلۃ	لیلۃ
۱۱۵	۱۰	تحب یستحب	۱۵۸	۱۰	ما	ما
۱۱۸	۱۰	حقس انفس	۱۶۵	۹	وستحر	مستحر
۱۲۲	۲	لہسم لہسم	۱۶۶	۶	دمر	مر
۱۲۲	۱۹	لاسمع یسمع	۱۷۱	۵	جابل	حال
۱۲۰	۷	رفع الوضع تسلیمہ بالبحث	۱۷۱	۱۹	اموات	اموات
۱۳۱	۴	الا لا	۱۷۵	۷	رودور	درود
۱۳۱	۱۱	لیسوں لیسعوں	۱۸۰	۱	رسالہ	رسالتہ
۱۳۲	۹	مقام مسام	۱۸۱	۱۰	[illegible]	اردو
۱۳۳	۹	بحثت بحثت	۱۸۲	۳	لدس	الدین
۱۳۴	۳	الاروح الارواح	۱۸۴	۱۸	تحقیق	وتحقیق
۱۳۶	۳	تعلقہا تعلقہا	۱۸۵	۱	اطلاع	الاطلاع
۱۳۶	۱۰	مادام مادام	۱۸۶	۱	الفاس	الفاس
۱۳۶	۱۴	دمیعاد میعاد	۱۸۶	۱۸	مراین	این
۱۳۷	۱	الموت الموت	۱۹۱	۱۷	بیت	ہیئت
۱۳۷	۸	بہی سی				
۱۳۸	۱	لاتشد لاسد				
۱۴۱	۱۴	الۃ حالۃ				
۱۴۴	۲	عمر در				
۱۴۶	۳	ہت وسہت				

تمت

Absentees

...tee, Sudder Bazar, — unknown

...; Sudder Bazar, — said to be living with a Chuprassee named Karim in a compound near the Church.

..., Sudder Bazar, — unknown

...r, Sudder Bazar, — said to have gone to her home in the City of Benares.

..., Sudder Bazar, — said to be ...ing ill at her house.

Albert M. Verchere
Surgeon Major in charge
Lock Hospital

Police directed to produce these women.
30/10/73